حلقه دوم

منزلت امام علیه السلام

درسهای سلسله مهدویت

دکتر سید محمد بنی هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

حلقه دوم : سلسله درس‌های مهدویت : منزلت امام (ع)

نویسنده:

محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حلقه دوم : سلسله درس‌های مهدویت : منزلت امام (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی‌هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : سلسله درس‌های مهدویت / محمد بنی‌هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، ۱۳۸۸- ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۸-۲ ؛ ۲۸۰۰۰ ریال: ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۸-۳ ؛ ۲۹۰۰۰ ریال : ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۴۹-۰ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۰-۶ ؛ ۳۱۰۰۰ریال : ج.۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۱-۳ ؛ ۲۸۰۰۰ریال : ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۲-۰ ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۱۵۳-۷ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۷: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۸-۴ ؛ ۲۶۰۰۰ ریال: ج. ۸۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۰۹-۱ : ؛ ۲۸۰۰۰ ریال: ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۱۰-۷ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۱۰ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۱۱-۴ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱۱۹۷۸۹۶۴۵۳۹۲۱۲۱ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۲-۰ : ؛ ۳۵۰۰۰ ریال: ج.۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج.۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹-۲۲۴-۴

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فاپا)

یادداشت : ج.۱ - ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ - ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. معرفت و بندگی.- ج.۲. منزلت امام.- ج.۳. شناخت امام علیه‌السلام.- ج.۴. لوازم معرفت.- ج.۵. نعمت امام علیه‌السلام.- ج.۶. غربت امام عصر علیه‌السلام.- ج.۷. غیبت امام عصر علیه‌السلام.- ج.۸. راز غیبت.- ج.۹. رمز ظهور.- ج.۱۰. انتظار فرج.- ج.۱۱. برکات انتظار.- ج.۱۲. دعا و اجابت.- ج.۱۳. دعا برای امام عصر علیه‌السلام.- ج.۱۴. کیفیت دعا.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- احادیث

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- دعاها

موضوع : مهدویت

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/ب۸۳س۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۲۹۴۱۵

ص : ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه

از مباحث حلقه اول روشن شد که معرفت، صنع خداست و وظیفه بندگان این است که پس از اعطای معرفت از جانب خدا، آن را بپذیرند و تسلیم آن شوند، آن گاه به پشتوانه آن معرفت و این تسلیم، اقدام به بندگی سخدا نمایند.

اما نحوه بندگی خدای متعال صرفاً از طریق حجتهای او معرفی می گردد. از این رو پس از شناخت خدا، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام اهمیت بسیار زیادی می یابد، تا آن جا که گوهر دینداری و تنها راه بندگی خدا را معرفت آن بزرگوران تشکیل می دهد. در این حلقه به تحلیل این مسئله مهم می پردازیم.

فصل ۱ – جایگاه رفیع امامان علیهم السلام و معرفت ایشان

درس اول: نقش پیامبران در ارائه طریق بندگی

فایده نبوت و امامت

نحوه بندگی خدا، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدسش قرار گیرد، باید از ناحیه خودش ارائه شود. ما عقلاً می توانیم به این که باید خدا و رب و منعم خود را بندگی کنیم، پی بریم، اما همین عقل نسبت به راه و طرز بندگی او حکم می کند که باید از خود خدا اخذ نماییم، به خصوص که می دانیم خداوند ما را به حال خود رها نکرده تا هر طور که می خواهیم به بندگی او بپردازیم، بلکه از جانب خویش رسولانی فرستاده تا آیین بندگی او را به ما بیاموزند و به این وسیله حجت خود را بر ما تمام کرده است. بنابراین ما نمی توانیم هر گونه که دلمان بخواهد، او را عبادت کنیم.

اصولاً فایده نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی خدا

را از انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام به طور صحیح یاد بگیرد و با رأی و سلیقه شخصی خود در این مسیر قدم بر ندارد. انسان عاقل ارسال رسل و بعث انبیاء را از طرف خدا پسندیده و ممدوح می داند. لذا وقتی با انبیاء و اولیای الهی برخورد می کند، دین حق را می شناسد و سعی می کند خود را با آن تطبیق دهد.

وقتی یکی از منکران وجود خدا از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا خدا (مطابق عقیده شما) نمی تواند خود را بر آفریدگانش آشکار کند تا او را ببینند و بشناسند تا با یقین عبادت شود؟! ایشان فرمودند:

لیس للمحال جواب.

چیزی که (وقوعش) محال است، پاسخ ندارد!

دیدن خداوند به صورت مشاهده حسی، محال است و وقتی وقوع چیزی محال باشد، دیگر این که خدا بر انجام آن قدرت دارد یا ندارد، مطرح نمی شود و به همین جهت سؤال آن زندیق پاسخی ندارد. آن شخص بلافاصله بعد از این پرسش که بی پاسخ ماند، سؤال می کند: فمن این اثبت انبیاء و رسلا؟ امام علیه السلام در پاسخ می فرمایند:

انا لما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالیاً عنا و عن جمیع ما خلق، و کان ذلک الصانع حکیماً متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجهم و یحاجوه، ثبت انله سفراء فی خلقه یعبرون عنه الی خلقه و عباده و یدلونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به یقاؤهم و فی ترکه فناؤهم.

فثبت الامرون و الناهون عن الحکیم العلیم فی خلقه و المعبرون عنه جل و عز. و هو الانبیاء علیهم السلام و صفوته من خلقه، حکماء مودبین بالحکمۀ، مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و الترکیب فی شی من احوالهم، مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمۀ.(۱)

وقتی برای ما وجود آفریدگار صانعی که از ما و همه مخلوقات خود متعالی است (شبیه به هیچ یک از مخلوقات نیست) ثابت شد و (نیز روشن شد که) او حکیم و بلند مرتبه است به طوری که محال است آفریدگارش او را مشاهده و لمس کنند تا این که بی واسطه با او ارتباط داشته و او هم با ایشان بی واسطه در ارتباط باشد و با هم بحث و گفتگو داشته باشند، (نیاز به) وجود سفیرانی در میان مخلوقات خدا اثبات می شود که از طرف او برای مخلوقات و بندگانش سخن بگویند و مصالح و مفاسد ایشان را به آنها یاد دهند و از آن چه سبب بقای ایشان و در صورت ترک، باعث از بین رفتنشان می شود، آگاهشان کنند.

بنابراین وجود امر و نهی کنندگان از جانب خدای حکیم دانا در میان خلق خود و سخنگویان از جانب او ثابت می شود. و اینها عبارتند از پیامبران و برگزیدگان الهی از میان آفریدگانش که به حکمت تربیت شده و با حکمت هم مبعوث شده اند. اینها با آن که در شکل و ترکیب خلقت خود شبیه بقیه مردم هستند ولی با

---

۱ – ۱. احتجاج طبرسی، جلد ۲، صفحه ۷۷ و ۷۸، اصول کافی، کتاب الحجۀ، باب الاضطرار الی الحجۀ، حدیث ۱ متن بخش دوم حدیث مطابق نقل کافی است.

دیگران متفاوت بوده، از جانب خداوند حکیم دانا، مؤید به حکمت هستند.

خداوند اگر می خواست، می توانست با همه مخلوقات خود بدون واسطه ارتباط برقرار کند، این برای او سخت تر نیست از این که با عده خاصی ارتباط مستقیم برقرار کند و از طریق آنها با دیگران سخن بگوید. اما در عمل چنین نکرده است و می بینیم که نوعاً افراد، ارتباط طرفینی با خداوند ندارند. البته هر کس می تواند با خدای خود سخن گوید و با او مناجات نماید و او هم سخن همه را می شنود و احتیاج به واسطه ای در اینجا نیست، اما این که انسانها از خواست خدا و رضا و سخط او آگاه شوند، چیزی نیست که برای نوع آنها بدون واسطه انجام شده باشد.(۱)

شأن سفارت و معبریت از جانب خداوند

لازمه منزه بودن خدا از صفات مخلوقات، این است که هیچ یک از آنها نمی توانند مواجهه مستقیم با او داشته باشند و با او گفتگو بپردازند. چنین ارتباطی از جانب انسان با خدا برقرار نمی شود و این

۱- این مطلب در غیر حوزه مستقلات عقلیه است و در مستقلات، نظیر «حسن عدل» و «قبح ظلم» رضا و سخط الهی به حکم عقل برای همه عقلاـ روشن می شود و در این حوزه خدای متعال به صورت تکوینی با همه افراد عاقل ارتباط برقرار کرده و حجت را بر ایشان تمام کرده است. بنابراین در مستقلات عقلیه – مثل مواردی که حسن یا قبح چیزی ذاتی آن است – شخص عاقل نیاز به مراجعه به رسول ظاهری ندارد بلکه از طریق عقل که رسول باطنی نامیده می شود، می داند که خدا از او چه خواسته و بندگی سخدا به تبعیت از همین مستقل عقلی صورت می پذیرد.

فقط خدای متعال است که با هر کس بخواهد این گونه رابطه برقرار می کند و او را «سفیر» و «معبر» خود در میان مرم قرار می دهد. پس راه چنین ارتباطی از طرف ما با خدای متعال بسته است و این خداست که با هر کس بخواهد، چنین ارتباطی برقرار می سازد. خدای متعال نشانه هایی هم برای این ارتباط قرار می دهد تا هر کس بتواند تشخیص دهد این چنین ارتباطی را خدا با چه کسانی برقرار کرده است. این نشانه ها همان معجزاتی است به دست پیامبران و ائمه علیهم السلام ظاهر می شود.

لازمه داشتن چنین منصبی از طرف خداوند این است که آن انسان برگزیده به وسیله خالق خود تأیید شود و هیچ گاه از مسیر رضای الهی خارج نشود. زیرا شأن سفارت و معبر بودن از جانب خدا، اقتضا می کند که سخن و قول او برای دیگران حجت باشد. زیرا اگر مردم احتمال خطا و اشتباره را درباره او بدهند، دیگر به هیچ سخنی که او از طرف خدا می گوید، اعتماد نمی کنند و این موجب نقض غرض الهی از ارسال رسل و بعث انبیاست. بنابراین داشتن علم و حکمت الهی — که اشتباه در آن راه ندارد — و نیز برخوردار بودن از کمال «عصمت» - یعنی حفظ و صیانت الهی — لازمه دارا بودن عنوان «سفیر» و «معبر» از جانب خداست.

معرفی راهنمایان الهی به وسیله خداوند

ویژگی هایی که برای برگزیدگان الهی بیان شد، چیزهایی نیستند که انسان بتواند با خواست و میل خود در کسی به وجود آورد و یا حتی کسانی سرا که چنین ویژگی هایی دارند، با عقل خود بشناسد. بنابراین هم ایجاد این ویژگی ها و هم شناخت آنها فقط باید به وسیله خود خداوند

انجام شود. یعنی هم خدا این خصوصیات را به هر کس که بخواهد، عطا می کند و هم معرفی این افراد به وسیله خداوند انجام می پذیرد.

مثلاً تشخیص ویژگی «عصمت» از عهده انسان عاقل خارج است. ما حداکثر می توانیم در یک حوزه بسیار محدودی که دین به ما تعلیم داده است، تشخیص دهیم که آن پیامبر یا امام، طبق آن عمل می کند یا خیر. ولی این، عصمت نیست. عصمت یعنی حفظ و صیانت الهی از هر گونه احتمال اشتباه و لغزش. این یک امر آشکار و نمایان نیست که قابل تشخیص حسی یا عقلی باشد. بنابراین تنها راه حصول اطمینان از وجود این ویژگی در برگزیدگان الهی، این است که خود خدا نشانه هایی را برای تشخیص این افراد در آنها قرار دهد، مانند معجزه که عبارت است از عمل خارق العاده ای که نشان دهنده قدرت الهی (نه بشری) در برگزیده خداست، قدرتی که تحصیل آن با قوای انسانی غیر ممکن است.

پس از آن که نبوت یک رسول برای انسان ثابت گردید، اوصیای او هم به وسیله خودش از طرف خدا معرفی می شوند. نکته مهم این است که ما در مقام تشخیص نباید به چیزهایی برخورد کنیم که با شأن سفارت و معبریت ازجانب خداوند ناسازگار باشد، که اگر چنین بود، معلوم می شود که آن شخص، مدعی دروغین مقام و منصب الهی است.

مثلاً برگزیدگان الهی باید انسانها را به سوی خدای واقعی دعوت کنند و خود نیز از معرفت و توحید صحیح بهره مند باشند. اگر در این زمینه خودشان محتاج دستگیری و تعلیم دیگر انسانها باشند، نمی توان به حرف و سخن ایشان اعتماد کرد. اینجاست که سر سخن حکیمانه امام صادق علیه السلام برای ما روشن می شود:

اللهـم عرفنی نفسـک. فانـک انلم تعرفنی نفسـک، لم اعرف نبیـک. اللهم عرفنی رسولـک. فانـک ان لم تعرفنی رسولـک، لم اعرف حجتک. اللهم عرفنی حجتک. فانک ان لم تعرفنی حجتک، ضللت عن دینی.(۱)

خدایا، خود را به من بشـناسان، که اگر خود را به من نشـناسانی ، پیامبرت را نمی شـناسم. خدایا، رسول خود را به من بشـناسان، که اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نمی شناسم.

خدایا، حجت را به من بشناسان ، که اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.

این دعـایی است که امام صادق علیه السـلام برای خصوص زمان غیبت امام عصـر علیه السـلام تعلیم داده انـد. مفاد آن این است که شناخت پیامبران الهی از طریق شـناخت و معرفی خدا صورت می گیرد و شـناخت حجت الهی نیز از طریق شناخت پیامبران، شناخت خود خدا احتیاج به وساطت غیر ندارد.

معرفت خداوند به خودش و رسول به رسالتش

خـدا به خودش شـناخته می شود. امـا رسول خـدا به رسالتی که از طرف خـدا دارد، شـناخته می شود. امیر المؤمنین علیه السـلام می فرمایند:

اعرفوا بالله، و الرسول بالرسالهٔ.(۲)

خداوند را به خداوند، و رسول را به رسالت بشناسید.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب فی الغیبهٔ، حدیث ۵.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب التوحید، باب انه لا یعرف الا به، حدیث ۱.

رسالت رسول چیست؟ این که انسان را با خـدای فطری اش آشـناتر کنـد و او را در مسـیر شـناخت عمیق تر او و بنـدگی بیشتر پیش ببرد. هر چند که انسان، خدا را ابتدائاً به واسطه پیامبران نمی شناسد، بلکه او را به خودش می شناسد، اما پیامبران هستند که انسان را در طریق خداشناسی حفظ می کنند و همه پیامشان دعوت به توحید و بندگی خداست. (۱)

همیـن امر، بهـترین راه شـناخت پیـامبران حقیقی و تشـخیص آنهـا از مـدعیان دروغین سـفارت و نبـوت است. بنـابراین بزرگـترین و مهمترین سند حقانیت پیامبر که شاهد راستگویی اوست، همانا ذات مقدس پروردگار می باشد که فرمود:

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ۖ قُلِ اللَّـهُ ۖ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ (۲)

(ای پیامبر) بگو: بزرگترین شاهد کیست؟ بگو: خداوند بین من و شما شاهد می باشد.

این از آن جهت است که سـخنان و دسـتورات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انسان را در مسیر خداشناسی به جلو سوق می دهد و بهـترین راه فهمیـدن حقـانیت رسـول، این است که انسـان ببینـد آیـا دعـوت او به سـوی همـان خـدای فطری است که می شـناسد و سخنـانش تـذکر نسبت به همـان معرفت فطری است یـا خیر. همه انبیـای الهی رسالتشـان این بوده که بشـر را برای معرفت و عبادت خدای متعال تربیت کنند و عمل کردن به تعالیم ایشان انسان را در این مسیر پیشرفت می دهد.

۱- ۱. البته کسی که خداوند را مطابق آن چه انبیاء آورده اند، بندگی کند، بر عمق معرفتش به خالقش افزوده می گردد.

۲- ،. انعام ۱۹.

بنابراین اصل رسالت و نبوت پیامبر به وسیله خداوند و از طریق معرفی او ثابت می شود. سپس پذیرفتن رسالت آن رسول و حرکت در مسیری که او دعوت می کند، عملاً انسان را خداشناس تر و در پیشگاه مقدس الهی بنده تر می سازد.

درس دوم: عبادت خدا از طریق تسلیم در برابر برگزیدگان الهی

برگزیده بودن پیشوایان الهی

دانستیم رسالت پیشوایان الهی این است که انسانها را در مسیر معرفت و عبودیت خدای متعال سوق دهند. حال که چنین است، خدای متعال به کسانی که می خواهد در طریق بندگی او مربی بشر باشند، بیشترین بهره را از معرفت و عبودیت عطا می فرماید و به اصطلاح بنده خالص خود می گرداند و آنها را به مرتبه خلوص در بندگی می رساند.

در قرآن کریم چنین می خوانیم:

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ(۴۵)إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ(۴۶)وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (۱)

۱- ۱. ص، ۴۵ – ۴۷.

(ای پیامبر) یاد کن از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای قدرت و بصیرت بودند. ما ایشان را به وسیله تذکر نسبت به آخرت، خالص گردانیدیم. و اینها نزد ما از برگزیدگان و بهترینها هستند. س

پیامبران الهی به وسیله خود خدا، خالص نگه داشته شده اند و خدا ایشان را از لغزش و معصیت حفظ می کند. به عنوان نمونه در داستان حضرت یوسف علیه السلام می خوانیم:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَن رَّأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۱)

مرتبه اخلاص در بندگی خدا

وقتی خداوند بخواهد کسی را از واقع شدن در معصیت حفظ نماید، کافی است معرفت خود را برای او شدت بخشد، به طوری که او خدا را حاضر و ناظر اعمال خود ببیند. هنگامی که این حالت وجدانی در انسان شدید شود، دیگر دنبال معصیت نمی رود و هر چه آن حالت بیشتر جلوه نماید، انسان کم کم فکر گناه کردن را هم فراموش می کند.

یاد مرگ و آخرت نیز هر چه در انسان بیشتر و شدیدتر گردد، کمتر گرد

۱- ۱. یوسف، ۲۴.

معصیت خواهد گشت. خداوند با همه این وسایل می تواند بندگان برگزیده خود را از انحراف و لغزش حفظ نماید.

پس خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیار از پیامبر یا امام نیست، بلکه خدا کاری می کند تا اینها با اختیار و انتخاب خود به بدی تمایل پیدا نکنند. مثلاً حضرت یوسف علیه السلام با دیدن برهان پروردگارش، اصلاً نیت سوء نکرد. (۱)

حال این که آن برهان خداوند چه بوده، مهم نیست. آن چه اهمیت دارد این است که خداوند بندگان برگزیده خود را به حال خود رها نمی کند و آنها را در مسیر بندگی خویش حفظ می نماید. این خالص گردانیدن خدا به قدری با قطعیت و صراحت انجام پذیرفته که حتی شیطان نیز از این که بتواند آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد، ناامید شده است:

قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۸۲)إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ (۲)۲

---

۱ – ۱. امام رضا علیه السلام فرمودند: لقد همت به. و لو لا ان رای برهان ربه، لهم بها کما همت به، لکنه کان معصوماً و المعصوم لایهم بذنب و لا یاتیه. و لقد حدثنی ابی عن ابیه الصادق علیه السلام انه قال: همت بان تفعل و هم بان لا یفعل. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۲۰۱ یعنی: زلیخا نسبت به او حضرت یوسف علیه السلام قصد سوء کرد. و ایشان حضرت یوسف علیه السلام هم اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، قصد سوء نسبت به زلیخا کرده بود. اما ایشان معصوم بودند و معصوم نه نیت گناه می کند و نه مرتکب آن می شود. و همانا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمودند: زلیخا قصد انجام گناه کرد، ولی حضرت یوسف علیه السلام قصد انجام ندادن آن را نمود.

حضرت یوسف علیه السلام به عنایت و دستگیری خداوند، نه تنها قصد و نیت گناهی نکرد، بلکه به سبب عصمت الهی نیت انجام ندادن گناه را داشت.

۲ – ۲. ص، ۸۲ و ۸۳.

ص: ۲۵

(شیطان) گفت: پس قسم به عزت تو، همه بنی آدم را – به جز بندگان خالص شده ات – فریب می دهم.

معلوم می شود که خداوند به شیطان هم بندگان خالص شده خود را شناسانده و ویژگی عصمت را هم در آنها نمایانده است تا این که همه مخلوقات بدانند حساب این برگزیدگان با بقیه متفاوت است و خدا خودش متکفل حفظ آنان شده است. عنایت الهی فقط به حفظ این بزرگواران از خطرات خلاصه نمی شود، بلکه به طور کلی خداوند در تمام مراحل تربیت ایشان، عنایت خاصی دارد تا آن گونه که خودش می پسندد، ساخته شوند.

به عنوان نمونه: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی کرد قنداقه او را در تابوتی قرار داده، به دریا بیندازد. آن گاه آن را در اختیار فرعون که دشمن خدا و موسی بود، قرار داد و فرمود:

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (۱)

خداوند محبتی را از جانب خود نسبت به حضرت موسی علیه السلام در دل دیگران از جمله فرعون قرار داد، تا همگان او را دوست داشته باشند و موسی علیه السلام آن چنان که خدا می پسندد، تربیت گردد. پس خدای متعال تربیت برگزیدگانش را زیر نظر رحمت خاص و عنایت ویژه خود قرار می دهد تا آنها را برای انجام مأموریت الهی آماده سازد سو عبودیت مخصه خود را در ایشان متجلی گرداند. در ادامه همان

۱- ۱. طه، ۳۹.

آیات می فرماید:

وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی (۱)

خدای متعال حضرت موسی علیه السلام را تربیت شده خاص خود خوانده است چون او را در همه مراحل، مطابق رضای خودش تربیت کرد.

سایر برگزیدگان خداوند هم به همین شکل مورد عنایت خاصه حضرتش قرار داشته اند و لذا راهنمایان الهی بهترین و خالص ترین بندگان او بوده اند.

لزوم معرفت رسول صلی الله علیه و آله

پس از آن که خداوند، بندگان برگزیده خود را به مردم معرفی کرد، آن چه به عهده آنها می باشد، تسلیم و پذیرفتن معرفت آنهاست. سدرست همان وظیفه ای که در برابر شناخت خود خدا بر مردم بوده، پس از آن نسبت به شناخت رسولان و حجج الهی بر عهده ایشان می باشد.

احادیثی هم که در باب معرفت واجب بر انسانها آمده است، نوعاً خاص معرفت خداوند نیست. به عنوان مثال به این حدیث شریف از امام صادق علیه السلام که در حلقه اول آوردیم، توجه فرمایید:

لیس لله علی خلقه ان یعرفوا. و للخلق علی الله ان یعرفهم و لله علی الخلق اذا عرفهم ان یقبلوا.(۲)

۱- ۱. طه، ۴۱.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب التوحید، باب حجج الله علی خلقه، حدیث ۱.

همـان طور که ملاـحظه می شود ذکری از متعلق معرفت نشـده و حـدیث فقـط در مقـام بیان معرفت خـدا نیست، بلکه شامل معرفت نسبت به حجج الهی هم می شود.
بنابراین همان طور که وظیفه مردم پس از شـناخت خداوند، پذیرش و تسـلیم نسـبت به آن است، پس از شناخت برگزیدگان او نیز، وظیفه مردم پـذیرش و قبول آن می باشـد. همین پـذیرفتن که عقلًا و نقلًا واجب می باشد، به عنوان «معرفهٔ الرسول» یا «معرفهٔ الامام» که بر مردم واجب است – تعبیر شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:
ان افضل الفرائض و اوجبها علی الانسان معرفـهٔ الرب و الاقرار له بالعبودیـهٔ ... و بعده معرفهٔ الرسول و الشـهادهٔ له بالنبوهٔ و ادنی معرفهٔ الرسول الاقرار بنبوته و ان ما اتی به من کتاب او امر او نهی. فذلک من الله عزوجل.(۱)
همانا با فضـیلت ترین و ضـروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و پس از آن، معرفت رسول و شهـادت دادن به نبـوت اوست. و پـایین ترین حـد معرفت رسول این است که انسـان به نبوت او و به این که هر چه آورده – کتـاب آسمانی یا امر و نهی – از طرف خدای عزوجل می باشد، اقرار و اعتراف نماید.
می بینیم که «معرفت» به «اقرار» تفسیر شده است و این، سهم انسان

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۴۰۷، حدیث ۱۶، از کفایهٔ الاثر.

و فعل اختیاری ساو پس از معرفی رسول از طرف خدای متعال می باشد.

معرفت امام علیه السلام هم که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس از معرفت رسول صلی الله علیه و آله واجب دانسته شده که در مباحث آینده خواهد آمد.

خلاصه این که: خداوند متعال راه بندگی خود را معین فرموه که منحصر است در شناخت برگزیدگان سخدا و تسلیم به مقام و منصبی که از جانب پروردگار به ایشان عطا شده است. عبادت هیچ کس جز از این طریق، مقبول درگاه الهی واقع نمی شود. پس اگر کسی به گمان خود به معرفت خدا و ربوبیت او گردن نهد و سر تسلیم در پیشگاه مقدس او فرود آورد، اما نسبت به پذیرفتن تنها راهی که خداوند برای بندگی خود قرار داده، حالت انکار و یا حتی تردید و شک داشته باشد، در حقیقت بنده خدا نبوده، پیروی از هوای نفس و میل و تشخیص خود می کند.

چنین کسی اگر واقعاً تسلیم پروردگار است، چه انگیزه ای او را از پذیرفتن باب بندگی خدا باز می دارد؟! حق این است که او خدا را هم حقیقتاً به عنوان رب و مالک و صاحب اختیار خویش نپذیرفته است.

استکبار شیطان از سجده بر آدم علیه السلام

نمونه ای که در جریان خلقت حضرت آدم علیه السلام پیش آمد، درس عبرتی است برای همه کسانی که خیال می کنند با میل و سلیقه خود می توان خدا را بندگی کرد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... قال الله تبارک و تعالی للملائکهٔ : اسجدوا لادم فسجدوا

له. فاخرج ابلیس ما کان فی قلبه من الحسد فاب ان یسجد.

فقـال الله عزوجـل: «مـا منعک الا تسـجد اذ امرتک؟! فقال: «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین».(۱) فـاول من قاس ابلیس. و استکبر و الاستکبار هو اول معصیهٔ عصی الله بها.

فقـال ابلیس: یـا رب اعفنی من السـجود لـدم و انـا اعبک عبادهٔ لم یعبـدکها ملک مقرب سو لا نبی مرسل. فقال الله: لا حاجـهٔ لی الی عبادتک. انما اریـد ان اعبـد من حیث اریـد لامن حیث ترید. فابی ان یسـجد. فقال الله تبارک و تعالی: «اخرج منها فانک رجیم. و ان علیک لعنتی الی یوم الدین»(۲). (۳)

۱- ۱.اعراف ۱۲

۲- ۲. ص، ۷۷ و ۷۸.

۳- ۳. بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۱۴۱، حدیث ۷، از تفسیر قمی.

فرشته مقرب و پیامبر فرستاده شده ای، تو را آن گونه عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم. من می خواهم فقط از طریقی که خود می خواهم، عبادت شوم، نه آن گونه که تو می خواهی. ابلیس هم زیر بار سجده نرفت. پس خدای متعال فرمود: «از بهشت بیرون برو تورانده شده هستی. و لعنت من تا روز جزا بر تو باد».

می بینیم که شیطان به ظاهر، منکر خدایی خدا و ربوبیت او نبوده است و آن گاه که خدا را می خواند، می گوید: «یا رب». اما چون نمی خواست به فضایل خلیفه خدا حضرت آدم علیه السلام (و در رأس آنها خلاف ایشان) اقرار و اعتراف نماید، استبکار ورزید (۱)

و مسیر دیگری

---

۱ – ۱. مطابق احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام منقول است امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و این که سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند. تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام درباره وجه وجوب سجده بر آدم علیه السلام چنین است: «لکن اعترافاً لادم بالفضیلهٔ» تفسیر کنز الدقائق، جلد ۱، صفحه ۳۵۵، به نقل از الاحتجاج

البته فضیلت حضرت آدم علیه السلام نیز به این جهت بوده که ایشان حامل انوار چهارده معصوم علیهم السلام بوده است و شیطان هم چون نمی خواست در برابر این انوار مقدسه خضوع و تواضع کند، از سجده بر آدم استنکاف ورزید و کافر شد. قسمتی از فرمایش امام حسن عسکری علیه السلام در این خصوص چنین است:

امر الله الملائکهٔ بالسجود لادم تعظیماً له و انه قد فضله بان جعله وعاء لتلك الاشباح التی قد عم انوارها الافاق.

بقره، ۳۴.

ابی ان یتواضع لجلال عظمهٔ الله و ان یتواضع لانوارنا اهل البیتو قد تواضعت الملائکهٔ کلها فاستکبر و ترفع و کان بابائه و تکبره من الکافرین تفسیر کنز الدقائق، جلد ۱۱. مطابق احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام منقول است امر خداوند به سجده بر آدم علیه السلام به جهت تعظیم و بزرگداشت آن حضرت بوده و این که سجده کنندگان به فضیلت ایشان اقرار و اعتراف نمایند. تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام درباره وجه وجوب سجده بر آدم علیه السلام چنین است: «لکن اعترافاً لادم بالفضیلهٔ» تفسیر کنز الدقائق، جلد ۱، صفحه ۳۵۵، به نقل از الاحتجاج

بقیه در پاورقی صفحه ۳۱

صفحه ۳۵۸ به نقل از شرح الایات الباهره)

را غیر از آن چه خداونـد مقرر کرده بود. برای بنـدگی خـدا پیشـنهاد کرد (!) در حالی که روح و حقیقت بندگی خدا این است که امر او اطـاعت شود و تنهـا عملی عبـادت است که به قصـد امتثـال امر او و انقیاد و تسـلیم نسـبت به خواست او انجام شود. اگر چنین نباشـد، هر قـدر شـیطان با انسان یا مخلوق دیگری تلاش کنـد و زحمت بکشـد، تلاش و زحمتش عبات خدا نیست بلکه سرکشـی و عصـیان نسـبت به خداوند متعال است. راه بندگی خدا تنها به وسـیله خود خدا مشـخص و معین می گردد و او نیز آن را منحصـر در تسلیم و پذیرش منصب الهی برگزیدگان خویش کرده است.

ایمان قلبی نداشتن شیطان به خداوند

آری، اگر ایمان شخص در حد اقرار به زبان نباشد، بلکه قلباً به خدای بزرگ ایمان آورده باشد، لازمه آن، تسلیم کامل نسبت به امر پروردگار متعال است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ان الایمان قد یکون علی وجهین ایمان بالقلب، و ایمان باللسان، کما کان ایمان المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله لما قهرهم بالسیف و شملهم الخوف. فانهم آمنوا بالسنتهم و لم تؤمن قلوبهم. فالایمان بالقلب هو التسلیم للرب. و من

سلم الامور لمالکها، لم یستکبر عن امره کما استکبر ابلیس عن السجود لادم و استبکر اکثر الامم عن طاعهٔ انبیائهم فلم ینفعهم التوحید کما لم ینفع ابلیس ذلک السجود الطویل.

فانه سجد سجدهٔ واحدهٔ اربعهٔ الاف عام لم یرد بها غیر زخرف الدنیا و التمکین من النظرهٔ.(۱)

ایمان به دو صورت است: ایمان قلبی و ایمان زبانی. (شکل دوم) مانند ایمان منافقین است در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی با شمشیر بر ایشان غلبه کرد و ترس آنها را فرا گرفت. آنان با زبان ایمان آوردند ولی دلهایشان مؤمن نبود. اما ایمان قلبی عبارت است از تسلیم در پیشگاه پروردگار. و کسی که کارها را به صاحب اختیارش واگذار کند، از فرمان او سرپیچی نمی کند، آن چنان که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچی کرد و آن چنان که بیشتر امتها از اطاعت پیامبران خود سرپیچی کردند و به همین جهت اعتقاد به توحید فایده ای برای ایشان نداشت، همان طور که سجده طولانی ابلیس برای او فایده نکرد. او یک سجده کرد که چهار هزار سال طول کشید، اما هدف او جز کسب زینت دنیا و این که (خداوند) به او مهلت بدهد، نبود.

می دانیم که شیطان سپس از رانده شدن از درگاه خدا، تقاضای زنده ماندن تا روز قیامت را کرد. در این جا حضرت می فرماید که آن سجده چهار هزار ساله به خاطر همین بود که اگر روزی از خدا مهلت

۱- از این حدیث و امثال آن می توان فهمید که سبب کفر شیطان عدم اعتراف او به فضایل و مقامات خلفای الهی حضرت آدم علیه السلام و انوار مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام بوده است.

بخواهد، تقاضایش برآورده شود. (۱)

آن سجده برای شیطان فایده ای نکرد و آن جا که باید او را از لغزش حفظ می کرد، به کارش نیامد، به خاطر این که روح بندگی در عمل وی نبود تا او را بنده محض خدا سازد. همین طور بود وضعیت اکثر امتهای پیشین که با وجود قبول توحید، چون تسلیم پیامبران خود نشدند، همان توحید نیز برایشان فایده نکرد و آنها را از وادی ضلالت به مسیر هدایت نیاورد.

پس تنها راه نجات همانا تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیه است که برگزیدگان پروردگار هستند.

۱- ۱. برای پذیرفتن این مطلب لزومی ندارد قائل به علم غیب برای شیطان بشویم، بلکه همین فرض کفایت می کند که بگوییم قصد شیطان از سجده چهار هزار ساله اخلاص در بندگی خداوند نبود بلکه – به خیال خود – می خواست با این کارش وجهه و آبرویی نزد خدا پیدا کند تا روزی از این موقعیت به دست آمده ! استفاده دنیوی کند. همین پیش بینی احتمالی کار نادرست شیطان را توجیه می کند.

و این چیزی جز زینت دنیوی نیست.

درس سوم: مقام خلیفهٔ اللهی برای حجتهای خداوند

معنای خلیفهٔ الله

خداوند برگزیدگان خاص خود را، «خلیفهٔ الله» لقب داده است. در مورد خلقت حضرت آدم علیه السلام چنین می خوانیم:
وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً (۱)
به چه معناست حضرت آدم علیه السلام «خلیفه خدا» خوانده شده است؟ خداوند که سنخیتی با هیچ کس ندارد تا او بخواهد جانشین خدا گردد.
پس خلافت در این جا به چه معناست؟ جانشین یک شخص به کسی گفته می شود که وقتی دسترسی به آن شخص نباشد، همه امور به دست جانشین انجام می شود و کسانی که

۱- ۱. بقره، ۳۰.

می خواهند با مخلف عنه ارتباطی داشته باشند، می دانند که با رجوع به خلیفه این کار میسر می گردد. البته خداوند هیچ گاه از مخلوقات خود غایت نمی شود، ولی چنان که بیشتر بیان شد، راه ارتباط طرفینی از بنده به سوی خدا با میل و اختیار انسان باز نمی شود. چون چنین است. به خلیفه او مراجعه می کنیم تا از او همان چیزی را بگیریم که خود، راهی برای به دست آوردنش نداریم. اوست که با خدا ارتباط دارد و از خواست خدا مطلع می باشد و در تشخیص کلام خدا با غیر آن اشتباه نمی کند، و از تأثیر القائات شیطانی در امان است.

عصمت خلیفه خدا

از این جا روشن می شود که تعبیر «خلیفهٔ الله» فقط بر حجتهای معصوم الهی که برگزیده او هستند، اطلاق می شود و غیر از ایشان هیچ کس را نمی توان موصوف به این صفت دانست. در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز «خلیفهٔ الله» به همین معنا به کار فته است. حضرت باقر العلوم علیه السلام از جد گرامی خود امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که ایشان آیه مورد بحث را چنین توضیح داده اند:

قال: «انی جاعل فی الارض خلیفهٔ» لی علیهم فیکون حجهٔ لی علیهم فی ارضی.

(خدای متعال) فرمود: من در زمین برای خود خلیفه ای بر آنها قرار می دهم پس او حجت من بر ایشان در زمینم می باشد.

در ادامه حدیث، قسمت دیگری از فرمایش خدای متعال آمده است که فرمود:

انی ارید ان اخلق خلقاً بیدی اجعل ذریهٔ انبیاء مرسلین و عباد صالحین و ائمهٔ مهتدین. اجعلهم خلفائی علی خلقی فی ارضی ینهونهم عن المعاصی و ینذرونهم عذابی و یهدونهم الی طاعتی و یسلکون بهم الی طریق سبیلی و اجعلهم حجهٔ لی.(۱)

همانا من (خداوند) می خواهم مخلوقی به دست خود بیافرینم که فرزندان او را پیامبران فرستاده شده و بندگان شایسته و پیشوایان هدایت یافته قرار دهم. ایشان را جانشینان خود بر آفریدگانم در زمینم قرار می دهم تا آنها را از گناهان باز داشته و از عذاب من بترسانند و به اطاعت از من هدایتشان کنند و ایشان را به راه من آورند و من آنها (جانشینان خود) را حجت خود قرار می دهم.

در این عبارات روشن است که شأن خلیفهٔ اللهی اختصاص به حجتهای برگزیده الهی دارد و بنابراین نسبت دادن این وصف به همه انسانها، به هیچ وجه قابل قبول نیست.

همین شأن است که هیچ کس نمی تواند آن را نادیده بگیرد و بگوید من می خواهم بنده خدا باشم اما به خلیفه او که تنها باب بندگی اوست، کاری ندارم. چنین چیزی نمی شود. چون انکار خلیفه و تسلیم نشدن به او، در حقیقت انکار خداوند و ربوبیت اوست.

۱- ۱. تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۵۱ و ۵۲.

موضوعیت و طریقیت داشتن شناخت خلفای الهی

البته از این بیان نباید تصور کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی فقط جنبه «طریقت» برای کشف احکام خدا دارد و پذیرفتن نبوت یا امامت ایشان فی نفسه اهمیتی نـدارد. خیر، چنین نیست، بلکه آن چه خدا خواسته، در درجه اول پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان است. یعنی قبول نها هم «موضوعیت» دارد و هم «طریقیت». اقرار به نبوت یا امامت ایشان در رأس همه واجبات، پس از پـذیرفتن معرفت خـدا، قرار دارد و در صـدر رضای الهی واقع است – آن چنان که در احادیث اشاره شـده و نمونه ای از آن بیشتر نقـل گردیـد – و پس از آن نیز کشف رضـا و سـخط الهی در کلیه امور فقط از طریق مراجعه به ایشان امکان پذیر است. لذا شخص مؤمن و خداو باور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد، هم پذیرفتن خود آنها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آن چه از طریق ایشان اظهار می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من زعم انه یحل الحلال و یحرم الحرام یغیر معرفـهٔ النبی صـلی الله علیه و آله لم یحل الله حلالاً و لم یحرم له حراماً. و ان من صـلی و زکی و حج و اعتمر و فعل ذلک کله بغیر معرفهٔ من افترض الله علیه طاعته، فلم یفعل شیئاً من ذلک، لم یصل و لم یصم و لم یزک و لم یحج و لم یعتمر و لم یغتسل من الجنابهٔ و لم یتطهر و لم یحرم الله حراماً و لم یحل لله حلالاً. لیس له صلاهٔ و ان رکع و ان سجد. و لاله زکاهٔ و لا حج. و انما ذلک

کله یکون بمعرفهٔ رجل من الله جل و عز علی خلقه بطاعته و امر بالاخذ عنه. فمن عرفه و اخذ عنه، اطاع الله.(۱)

کسی که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله حلال را حلال و حرام را حرام دانسته، در حقیقت هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام او را حرام ندانسته است. و کسی که عمل نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورد، در حقیقت هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است، نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه زکات داده و نه حج و عمره به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارت نموده است. و حرام خدا را حرام و حلال او را حلال ندانسته است. چنین کسی نماز ندارد، هر چند که رکوع و سجود کند، زکات نمی پردازد و حج هم انجام نمی دهد. همه اینها نیست مگر به واسطه و همراه با معرفت کسی که خدای عزوجل بر مردم به خاطر اطاعت از او، منت نهاده و دستور پیروی از او را داده است. بنابراین کسی که معرفت او را داشته باشد و آن چه او می گوید بپذیرد، در واقع اطاعت خدا را کرده است.

بنابراین هر دو شرط برای سعادت لازم است، سهم «معرفت» و هم «اخذ» نمی توان به صرف عمل کردن به دستورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و اوصیای آنها تنها وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند، بلکه غیر از این شأن،

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۶، حدیث ۲۱، از علل الشرایع.

شناخت خود آنها – به شخص و به اوصاف – شرط بندگی خداست. لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می گیرد و کوتاهی در این زمینه به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی گیرد.

شک نسبت به مقام خلیفه خدا

اهمیت این تسلیم به اندازه ای است که اگر کسی نسبت به مقام خدادادی خلفای الهی حتی شک هم داشته باشد، از جانب پروردگار مورد هیچ عنایت و توجهی قرار نمی گیرد. در روایت آمده است:

در بنی اسرائیل خانواده ای بودند که اگر هر کدام از آنها چهل شب به درگاه خدا دعا می کرد و حاجتی را طلب می نمود، هرگز دست خالی بر نمی گشت، تا آن که یکی از ایشان برای خواسته خود، چهل شب تهجد کرد و دعا نمود ولی حاجتش روا نشد. خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسید و نزد ایشان از حال خود گله کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی هم کسب طهارت کرد و به نماز ایستاد، آن گه به درگاه خداوند دعا کرد. خدا در پاسخ پیامبرش چنین فرمود:

یا عیسی، ان عبدی اتانی من غیر الباب الذی اوتی منه. انه دعانی و فی قلبه شک منک. فلو دعانی حتی ینقطع عنقه و تنتثر انامله، ما استجبت له.

ای عیسی، بنده من از غیر آن دری که می توان نزد من آمد، آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا این که گردنش قطع

شود و انگشتانش بیفتد، من جواب او را نخواهم داد.

فالتفت الیه عیسی علیه السلام فقال: تدعو ربک و انت فی شک من نبیه؟ فقال: یا روح الله، و کلمته، قد کان و الله ما قلت. فادع الله (لی) ان یذهب به عنی. فدعا له عیسی علیه السلام فتاب الله علیه و قبل منه و صار فی حد اهل بیته.(۱)

عیسی رو به آن شخص کرد و فرمود: پروردگارت را می خوانی در حالی که درباره پیامبر او شک داری؟ گفت: ای روح خدا و ای کلمه او، قسم به خدا همان طور بود که گفتی. پس خدا را بخوان تا شک مرا از بین ببرد. برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت و (او هم) در رتبه (سایر افراد) خانواده اش قرار گرفت.

ملاحظه می شود که همین مقدار کوتاهی کردن در تسلیم نسبت به پیامبر و حجت خدا، باعث رانده شدن از درگاه الهی می گردد. حالت «شک» همان طور که بیشتر بیان شد – به خاطر تردید و دودلی در وظیفه تسلیم، در انسان به وجود می آید. آن فرد از بنی اسرائیل با این که خود را بی تقصیر نمی دید، اما از پیامبر زمان خود تقاضا کرد که از خدا درخواست نماید تا شک او از بین ببرد، و خدا هم شک او را از بین برد.

پس پیدایش شک در انسان، در عین این که خود «شک» امر اختیاری نیست، به اختیار خود انسان مربوط می شود. باید انسان مراقب باشد

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشک، حدیث ۹.

که لحظه ای و کوتاهی کردن و بی توجهی و غفلت از وظیفه، ممکن است باعث لغزش همیشگی انساندر ورطه هلاکت گردد. پس از آن هم معلوم نیست که لطف خدا دستگیر انسان گردد و اهل نجات شود، بلکه چه بسا هیچ گاه از آن حال خارج نگردد. لذا تقصیر در تسلیم شدن به برگزیدگان الهی، یک لحظه هم جایز نیست.

پرسشهای مفهومی از درسهای ۱ تا ۳

۱. نیاز انسانها به پیامبران و امامان علیهم السلام چگونه عقلاً ثابت می شود؟

۲. چرا برخورداری از کمال عصمت لازمه شأن سفارت و معبریت از جانب خداست؟

۳. چرا راهنمایان الهی باید به وسیله خود خدا معرفی شوند؟

۴. چگونه رسول را می توان از رسالتش شناخت؟

۵. آیا خالص گردانیدن خدا لازمه اش سلب اختیاراز پیامبر و امام است؟ توضیح دهید.

۶. با توجه به این که معرفت، صنع خداست، چگونه در فرمایش ذیل، معرفت خدا را بر انسان واجب دانسته اند؟ «ان افضل الفرائض و اوجبتها علی الانسان معرفهٔ الرب».

۷. مهمترین درسی که از ماجرای ابلیس می توان گرفت چیست؟

۸. با توجه به این که خداوند هیچ سنخیتی با مخلوقات ندارد،

ص : ۴۳

معنای «خلیفهٔ الله» چیست؟

۹. آیا می توان همه انسانها را جانشین خدا دانست؟ چرا؟

۱۰. منظور از «موضوعیت» و «طریقت» داشتن شناخت خلفای الهی چیست؟

درس چهارم: برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر همه خلائق

برگزیده های برگزیدگان خدا

در میان همه برگزیدگان الهی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم ایشان دارای ویژگیهایی هستند که آنها را از دیگران ممتاز کرده است و لذا می توان ایشان را برگزیده آن برگزیده ها دانست. در روایات آمده است که حضرت شیث علیه السلام وصی حضرت آدم علیه السلام نوشته ای را از پدرش به ارث برده بود که حاوی مطالبی در خصوص مقامات انبیاء و اوصیای الهی و برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر سایرین بود. ما به بعضی عبارات آن که سؤالات حضرت آدم علیه السلام و جوابهای خداوند به ایشان است، در این جا اشاره می کنیم.و صحیفه مذکور با این عبارات آغاز می شود:

بسم الله الرحمن الرحیم. لا اله الا انا الحی القیوم ... خلقت عبادی لعبادتی. و الزمتهم حجتی. الا انی باعث فیهم رسلی

و منزل علیهم کتبی. ابرم ذلک من لدن اول مذکور من بشر الی احمد نبیی و خاتم رسلی... .

به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی نیست جز من که حی قیوم هستم... بندگانم را برای این که مرا بندگی کنند آفریدم. و حجت خود را بر آنان تمام ساختم. آگاه باش که من فرستادگانم را در میان آنها مبعوث خواهم کر و کتابهای خود را بر ایشان فرو می فرستم و این کار را از زمان نخستین فرد بشر تا «احمد» که پیامبر من و آخرین فرستاده ام می باشد، استحکام می بخشم... .

پس از آن چنین آمده است:

قال آدم علیه السلام: من هولاء الرسل؟ و من احمد هذا الذی رفعت و شرقت؟ قال: کل من ذریتک. و احمد عاقبهم و وارثهم.

حضرت آدم علیه السلام پرسید: این فرستادگان چه کسانی هستند؟ و احمد که او را بلند مرتبه و شریف کرده ای کیست؟ خدا فرمود: همه اینها از فرزندان تو هستند. و احمد آخرین آنها وارث ایشان است.

قال: یا رب بما انت باعثهم و مرسلهم؟ قال: بتوحیدی. ثم اقفی ذلک بثلاثمائهٔ و ثلاثین شریعهٔ انظمها و اکملها لاحمد جمیعاً.

آدم علیه السلام پرسید: ای پروردگار من، ایشان را به چه کاری مبعوث می کنی و (نزد مردم) می فرستی؟ فرمود: برای آن که به توحید من دعوت کنند. و به دنبال آن سیصد و سی شریعت قرار میدهم که منظم ترین و کاملترین آنها برای احمد می باشد.

سپس خدای متعال صورتهایس انبیاء و رسل را همراه با اوصـیای ایشان به شکل اشباحی از نور، به حضرت آدم علیه السلام ارائه می کنـد و در واقع آنها را به ایشان معرفی می نماید. در این معرفی، حضـرت آدم علیه السـلام برخی را نسـبت به دیگران برتر و منورتر می بیند که وقتی از پروردگار علت آن را سؤال می کند، چنین پاسخ داده می شود:

انی انا الله. لا اله الا الله الرحمن الرحیم العزیز الحیکم، عالم الغیوب و مضـمرات القلوب. اعلم ما لم یکن مما یکون کیف یکون، و ما لا یکون لو کان کیف یکون.

منم الله که معبودی جز من نیست، بخشـنده و مهربـان بـا عزت و حکیم، آگـاه از پنهانی ها و عالم، به آن چه در درون دلهاست. آن چه را وجود ندارد ولی موجو می شود، می دانم که چگونه خواهد بود.

و آن چه را هم که موجود نیست، می دانم که اگر موجود می شد، چگونه بود.

و انی اطلعت – یا عبـدی – فی علمی علی قلوب عبادی، فلم ار فیهم اطوع لی و لا انصـح لخلقی من انبیائی و رسـلی. فجعلت لذلک فیهم روحی و کلمتی و الزمتهم عب، حجتی و اصطفیتهم علی البرایا برسالتی و وحیی...

ای بنـده من، من در علم خود، بر دلهـای بنـدگانم اطلاـع پیـدا کردم، پس در میان آنها کسانی که نسبت به من مطیع تر و نسـبت به مخلوقات من خیرخواه تر از پیامبران و فرسـتادگان من باشـند، ندیـدم. پس به همین جهت روح و کلمه خود را در ایشان قرار دادم و سنگینی بار حجت خود را بر دوش آنها گذاشتم و آنها را

برگزیده خود بر خلایق قرار دادم تا رسالت و وحی مرا به ایشان برسانند... .

تا اینجا فضایل همه برگزیدگان الهی بیان گردید. در ادامه حدیث برتری چهارده معصوم علیهم السلام نسبت به سایر برگزیدگان مورد تأکید قرار می گیرد.

ثم اطلعت علی قلوب المصطفین من رسلی، فلم احد فیهم اطوع لی و لا انصح لخلقی من محمد خیرتی و خالصتی فاخترته علی علمی و رفعت ذکره الی ذکری. ثم وجدت کذلک قلوب حامته اللائی من بعده علی صفهٔ قلبه فالحقتهم به و جعلتهم ورثهٔ کتابی و وحیی و ارکان حکمتی و نوری.

و الیت بی ان لا اعذب بناری من لقینی معتصماً بتوحیدی و حبل مودتهم ابداً.(۱)

سپس بر دلهای برگزیدگان خود از رسولانم آگاهی یافتم و در میان آنها کسی را مطیع تر نسبت به من و خیرخواه تر نسبت مخلوقاتم از محمد که برگزیده و خالص شده من است نیافتم.

پس با علم خود او را برگزیدم و نام و یاد او را همراه یاد و نام خود بلند مرتبه قرار دادم. سپس دلهای اهل بیت و نزدیکان اورا پس از او، هم چون قلب او (مطیع تر و خیرخواه تر از دیگران) یافتم، پس آنها را هم به او ملحق ساختم و آنها را وارث کتاب و

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۱۰، حدیث ۷۷، از تفضیل الائمهٔ علی الانبیاء للحسن بن سلیمان.

وحی خود و ارکان حکمت و نور خویش قرار دادم. و به خودم قسم یاد کردم که هر کس را که به توحید من و ریسمان محبت آنها چنگ زند و با این حال مرا ملاقات کند، هیچ گاه به آتش خود عذاب نکنم.

بنابراین می توانیم به صراحت، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیهم السلام را برگزیده های برگزیدگان الهی بدانیم.

حکمتی که در حدیث فوق به آن اشاره شده، این است که خداوند با علم ذاتی خود می دانست که اگر اینها در شرایط مساوی با دیگر مخلوقات خلق می شدند، باز هم مطیع ترین افراد نسبت به خدا و خیرخواه ترین آنها برای مرم بودند و به همین جهت، امتیازاتی به آنها بخشید که به دیگران نداده است.

تا اینجا مقایسه ای بود میان چهارده معصوم علیهم السلام و انبیاء و رسل الهی که فضیلت و برتری آنها بر سایرین مشخص گردید.

برتری چهارده معصوم علیهم السلام بر فرشتگان الهی

حال در مقایسه ایشان با ملائکه که اهل معصیت خدا نیستند و از این جهت مقربان درگاه الهی محسوب می شوند، به حدیث ذیل توجه می کنیم:

قال: رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خلق الله خلقاً افضل منی و لا اکرم علیه منی. قال علی علیه السلام: یا رسول الله، فانت افضل ام جبرئیل؟ فقال صلی الله علیه و آله: یا علی، ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی

ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین.

و الفضل بعدی لک – یا علی – و للائمهٔ من بعدک. فان الملائکهٔ لخدامنا و خدام مجبینا.

یا علی، «الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا».(۱)

بولایتنا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مخلوقی بهتر و محترم تر از من نزد خود، نیافریده است. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله، آیا شما برتر هستید یا جبرئیل؟ پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، خدای متعال پیامبران فرستاده شده خود را بر ملائکه مقرب خود، و مرا نیز بر همه پیامبران و رسولان، برتری داده است. و بعد از من برتری از آن تو، و بعد از تو از آن امامان است. زیرا ملائکه خدمتگزاران ما و خدمتگزاران دوستان ما هستند. س

ای علی، «کسانی سکه عرش را حمل می کنند و آنها که در اطراف عرش هستند، به وسیله حمل خدا تسبیح می کنند و برای کسانی که – به ولایت ما – ایمان آورده اند، طلب مغفرت می کنند».

یا علی، لولا نحن، ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنهٔ و لا النار و لا السماء و لا ارض. و کیف لا تکون افضل من الملائکهٔ و قدسبقناهم الی التوحید. و معرفهٔ ربنا عزوجل و تسبیحهٔ و تقدیسه و تهلیله؟ الان اول ما خلق الله عزوجل

۱– ۱. غافر، ۷.

ارواحنا فانطلقنا بتوحیده و تمجیده، ثم خلق الملائکة. فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً، استعظموا امورنا فسبحنا، لتعلم الملائکة انا خلق مخلوقون و انه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائکة لتسبیحنا و نزهته عن صفاتنا.

ای علی، اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفرید. و چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگارمان و نیز در تسبیح و تقدیس و اعتراف به الوهیت او بر ایشان سبقت گرفته ایم؟! زیرا اولین خلق خدای عزوجل ارواح ما بود. پس ما را به توحید و تمجید خود گویا کرد. (توحید و تمجید خود را از طریق معرفی خود به ما آموخت). سپس ملائکه را آفرید. و ایشان وقتی رواح ما را به صورت یک نور مشاهده کردند، امور ما را بزرگ دانستند.

پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوق هستیم و خداوند از صفات ما منزه است. آن گاه ملائکه همبه جهت تسبیح ما تسبیح گفتند و خداوند را از صفات ما (مخلوقات) تنزیه کردند.

فلما شاهدوا عظم شائنا، هللنا لتعلم ان لا اله الا الله و انا عبید و لسا بآلهة یجب ان نعبد معه او دونه. فقالوا: لا اله الا الله.

فلما شاهدوا کبر محلنا کبرنا الله، لتعلم الملائکة ان الله اکبر من ان ینال و انه عظیم المحل. فلما شاهدوا ما جعل الله لنا من العزة و القوة: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، لتعلم الملائکة ان لا حول و لا قوة الا بالله. فقالت الملائکة:

لا حول و لا قوۀ الا بالله. فلما شاهـدوا ما انعم الله به علینا و اوجبه لنا من فرض الطاعـۀ قلنا: الحمـدلله، لتعلم الملائکۀ ما یحق الله تعالی، ذکره علینا من الحمد علی نعمه. فقالت الملائکۀ الحمدلله.

پس وقتی عظمت مقام و منزلت ما را مشاهده کردند، ما «لا اله الا الله» گفتیم تا ملائکه بدانند که خدایی و معبودی جز او نیست و ما بندگانی هستیم و معبودهائی نیستیم تا در کنار خدا یا به جای او لازم باشد که عبادت شویم. پس آنها هم «لا اله الا الله» گفتند.

پس وقـتی بزرگی موقعیت مـا را مشاهـده کردنـد، مـا «الله اکـبر» گفـتیم تـا ملاـئکه بداننـد که خـدا بزرگتر از آن است که هر گونه دسترسی به او پیدا شود و او بلند مرتبه و عظیم است.

پس وقتی عزت و قوت خدادادی ما را مشاهده کردند، گفتیم: «لا حول و لا قوۀ الا بالله العلی العظیم» تا ملائکه بدانند که حول و قوه ای جز به خدا نیست. پس ملائکه هم گفتند: «لا حول و لا قوۀ الا بالله».

پس وقتی نعمتهای خدا به ما و وجوب اطاعت از ما را مشاهده کردند، گفتیم: «الحمدلله» تا ملائکه بدانند که خداوند متعال به خاطر نعمتهائی که به ما ارزانی داشته مستحق حمد است. پس ملائکه هم گفتند: «الحمدلله».

فبنا اهتدوا الی معرفۀ (توحید) الله تعالی و تسبیحه و تهلیله و تحمیده.

ثم ان الله تعالی خلق آدم علیه السلام و اودعنا صلبه و امر الملائکة بالسجود له تعظیماً لنا و اکراماً. و کان سجودهم لله عزوجل عبودیة و لادم اکراماً و طاعة لکوننا فی صلبه فکیف لا نکون افضل من الملائکة و قد سجدوا لادم کلهم اجمعون؟!(۱)

بنابراین ملائکه به سبب ما به معرفت و توحید خدای متعال و تسبیح و تهلیل و تمجید او هدایت شدند. سپس خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه گذاشت و به ملائکه فرمان داد تا برای بزرگداشت و احترام گذاشتن به ما (که در صلب او بودیم) بر آدم علیه السلام سجده کنند. سجده آنها بندگی خدای عزوجل و احترام به حضرت آدم علیه السلام و اطاعت از او بود به این جهت که ما در صلب او بودیم. پس چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آنها بر حضرت آدم سجده کردند (و سجده آنها در واقع احترام و اکرام ما بود)؟!

سر افضلیت چهارده معصوم علیهم السلام

در این حدیث علاوه بر این که به اصل فضلیت و برتری انوار مقدسه چهارده معصوم بر انبیاء و رسل الهی و بر ملائکه مقرب پروردگار تصریح شده است، سر این برتری نیز بیان گردیده که عبارت است از سبقت گرفتن ایشان در امر توحید و معرفة الله و تنزیه و تقدیس خداوند بر دیگران. این مسئله بسیار مهم است. زیرا چنان که در فصل

۱- ۱. کمال الدین، باب ۲۳، حدیث ۴.

اول از بخش قبل بیان گردید، هدف از خلقت، بندگی به پیشگاه خدای متعال است و همین هدف، معیار برتری بعضی از بندگان خدا بر بعضی دیگر می باشد و از طرفی اصل در بندگی خدا معرفت او و اقرار به عبودیت اوست. لذا چهارده معصوم علیهم السلام که در این وادی از سایرین پیشتر و برتر بوده اند. بالاترین مقام و منزلت را نزد خدا پیدا کرده اند.

البته مطلبی که در حدیث، مورد اشاره قرارگرفته، مربوط به عالم ارواح و قبل از خلقت خاکی حضرت آدم علیه السلام بوده که در انتهای آن اشاره مختصری به خلق بدن خاکی حضرت آدم علیه السلام و به ودیعه گذاشتن نور چهارده معصوم علیهم السلام در صلب ایشان شده است.

به هر حال خدای متعال از طریق این انوار مقدسه درس توحید و تقدیس و تنزیه را به ملائکه داده است. بنابراین قبل از پیدایش انسانهای خاکی، وسیله هدایت ملائکه، همین چهارده معصوم علیهم السلام بوده اند و به همین جهت برتر و بالاتر از ملائکه می باشند.

قضیه دیگری در ماجرای سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام پیش آمد که نقل آن نیز در بحث فعلی مفید فایده است. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

ان آدم لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد ملائکهٔ له و با دخاله الجنهٔ، قال فی نفسه: هل خلق الله بشراً افضل منی؟ فعلم الله عزوجل ما وقع فی نفسه فناداه: ارفع رأسک یا آدم فانظروا الی ساق عرشی. فرفع آدم رأسه فنظر الی ساق العرش فوجد علیه مکتوباً: لا اله الا الله. محمد رسول الله. علی بن ابیطالب امیر المؤمنین . و زوجته فاطمهٔ سیدهٔ نساء العالمین. و

الحسن و الحسین سیداً شباب اهل الجنهٔ.

فقال آدم علیه السلام: یا رب من هولاء؟ فقال عزوجل من ذریتک. و هم خیر منک و من جمیع خلقی. و لولا هم ما خلقتک، و لا خلقت الجنهٔ و النار، و لا السماء و الارض.(۱)

وقتی خدای متعال با به سجده آوردن ملائکه نسبت به حضرت آدم و داخل بهشت کردن او، مورد احترام و اکرام خویش قرارش داد، آدم پیش خود گفت: آیا خداوند انسانی بهتر از من خلق کرده است؟ پس خدا آن چه را به دل او آمده بود دانست و به او خطاب کرد: ای آدم، سر خود را بلند کن و به ساق عرش من بنگر. پس آدم سر خود را بلند کرد و به ساق عرش نگریست و این جملات را آن جا به صورت مکتوب یافت: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول خداست. علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است. و همسرش فاطمه سرور زنان عالمیان است. و حسن و حسین و آقای جوانان اهل بهشت هستند».

آدم علیه السلام پرسید: پروردگارا، اینها چه کسانی هستند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها از فرزندان تو هستند و از تو و از همه مخلوقاتم بهتر هستند و اگر اینها نبودند، من تو را نمی آفریدم، و نیز بهشت و جهنم و آسمان و زمین را نمی آفریدم.

پس بدون تردید خدای متعال در مجموع آفریده های خود، مخلوقاتی اشرف و افضل از این چهارده معصوم علیهم السلام ندارد و امتیازات و کراماتی به اینها عطا کرده که به احدی از مخلوقات خود نداده و

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۷۳، حدیث ۱۵، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

نخواهد داد. مناسب است که قسمتهایی از عبارات زیارت جامعه کبیره را که در خصوص اهل بیت علیهم السلام از امام هادی علیه السلام وارد شده دراین موضوع مورد دقت نظر قرار دهیم:

اتـاکم الله مالم یؤت احـداً من العالمین. طاطاً کل شریف لشرفکم. و بخع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم. (۱)

خداوند به شما آن چه را که به احدی از جهانیان نداده بخشیده است. هر شرافتمندی در برابر شرافت شما سر به زیر انداخته. و هر صاحب کبریایی به اطاعت از شما گردن نهاده. و هر جباری نسبت به برتری شما خاضع گردیده. و هر چیزی (در عالم) در برابر شما خوار و ذلیل گشته است.

قابل درک نبودن مقامات چهارده معصوم علیهم السلام

خداونـد قبـل از آن که به انسانهـا کسوت خـاکی بپوشانـد، در عوالم قبـل از این دنیـا، وقتی خود را به ارواح همه مخلوقاتش معرفی کرد، پس از معرفی خویش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان رسول و نبی خود و ائمه علیهم السلام را به عنوان ولی خود به همه مخلوقـات معرفی فرمود، به طوری که عظمت مقـام و منزلت والای ایشان، برای همگان، قبل از آن که به دنیا آینـد، روشن و آشکار گردید. این شناخت به قدری عمیق بود که همه آنها دانستند هرگز طمع رسیدن به مقامات چهارده معصوم علیهم السلام را هم نمی توانند در سر بپرورانند. در زیارت جامعه کبیره چنین

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۳۲، حدیث ۴، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین، حیث لا یلحقه لا حق و لا یفوفه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع. حتی لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لادنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلالهٔ امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه.(۱)س

پس خداوند شما را به شریف ترین قام مکرمین و بالاترین منزلت مقربین و بالاترین درجات رسولان رساند، مقام و منزلتی که هیچ کس به آن نخواهد رسید، و هیچ کس بالاتر از آن نمی باشد، و کسی هم در رسیدن به آن مقام از شما پیشی نگرفته، و هیچ کس هم طمع رسیدن به آن را در سر نمی پروراند. تا آن جا که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل و هیچ صدیق و هیچ شهید و هیچ عالم و جاهلی و هیچ پست و بالایی و هیچ مؤمن صالح با ایمانی ناشایسته ای و هیچ جبار سرکش و هیچ شیطان عصیانگری، و خلاصه هیچ شاهدی از مخلوقات در میان همه

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۳۰، حدیث ۴، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

اینها باقی نمانـد مگر آن که خداونـد جلالت امر شـما و عظمت موقعیت شـما و بزرگی مقام شـما و نور کامل شـما و موقعیت های راستین شـما و اسـتواری مقام شـما و شرافت جایگاه و منزلت شما را نزد خودش و احترام شما را پیش خود و امتیازات خاص شما را نزد خود و نزدیکی مقام شما را به خودش، بر آنان مشخص و آشکار گردانید.

پس همه خلایق قبل از این که در دنیا خلقت خاکی پیدا کنند، معرفت کامل نسبت به ویژگیهای خاص مقام چهارده معصوم علیهم السلام پیدا کرده اند. آری، دنیا سرای غفلت و فراموشی همه حوادث عوالم قبل است و خود خداوند چنین خواسته که انسانها آن چه را که در عوالم پیشین شناخته انـد، از یاد ببرنـد و در این عالم دوباره آزمایش شونـد. ولی البته فراموشی آن مطالب، در اصـل وجود آن – که به دلایل نقلی معتبر اثبات می شود – لطمه ای وارد نمی سازد.(۱)

۱- ۱. بنگرید به: بحار الانوار، جلد ۵، صفحه ۲۲۵ – ۲۷۶.

درس پنجم: اهل بیت علیهم السلام یگانه راه به سوی خدا

معرفت اهل بیت علیهم السلام، اساس هر منزلت الهی

خداونـد متعـال همـان طور که اهل بیت علیهم السـلام را برتر از همه مخلوقات قرار داده و آنها را اختصاص به فضایلی داده که هیچ کس را آرزوی رسـیدن به آنهـا هم نیست، به همین ترتیب تنهـا راه تقرب به سـوی خـود و جلب عنـایت خود را، معرفت این ذوات مقدسه قرار داده است.

معرفت ایشان – بنابر آن چه بیشتر بیان گردیـد – عبارت است از این که وقتی مقام و منصب آنها برای کسـی روشن گردید، تسـلیم کامل و اقرار محض نسـبت به آن داشـته باشد. هر قدر انسان در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم بردارد، نزد پروردگار محترمتر و دارای مقام و منزلت والاتری خواهـد بود، تا آن حـد که حتی انبیای عظام و برگزیـدگان از امتهای پیشـین هم اگر به مقام نبوت و رسالت نایل شده اند، از برکت همین معرفت و ارادت به اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام

صادق علیه السلام می فرماید:

ما نبی نبی قط الا بمعرفهٔ حقنا و بفضلنا علی من سوانا.(۱)

هیچ پیامبری به نبوت نرسید مگر از طریق معرفت نسبت به حق ما و برتری دادن ما بر غیر ما.

وقتی «نبوت» که از عالی ترین مناصب الهی است، به سبب معرفت و اقرار به فضیلت اهل بیت علیهم السلام حاصل شده باشد، سایر امتیازاتی هم که خداوند به هر بشری عنایت کرده یا می کند و هر کمالی که به هر کسی رسیده یا می رسد از همین راه و به همین سبب می باشد. این مطلب به دلایل نقلی قابل اثبات است:

روزی سلیم بن قیس هلالی از جناب مقداد خواست تا بهترین چیزی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره امیر المؤمنین علیه السلام شنیده است، بیان کند.

مقداد در پاسخ، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که قسمتی از آن چنین است:

و الذی نفسی بیده، ما اری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لا اتخذه خلیلاً الا بنبوتی و الاقرار لعلی بعدی.

و الذی نفسی بیده، ما کلم الله موسی تکلیماً و لا اقام عیسی آیهٔ للعالمین الا بنبوتی و معرفهٔ علی بعدی. و الذی نفسی بیده، ما تنبا نبی الا بمعرفتی و الاقرار لنا بالولایهٔ، و لا استاهل خلق من الله النظر علیه الا بالعبودیهٔ له و الاقرار لعلی بعدی.(۲)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۸۱، حدیث ۲۹، از بصائر الدرجات.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه ۹۶، حدیث ۱۱۶، از کتاب سلیم بن قیس.

قسم به آن که جانم به دست اوست، خدا ملکوت آسـمانها و زمین را به ابراهیم ارائه نکرد و او را به مقام خلیل اللهی نرساند مگر به سبب (قبول) نبوت من و اقرار نسـبت به (ولاـیت) علی پس از من. قسم به این که جـانم به دست اوست، خداونـد با حضـرت موسـی سخن نگفت و او را به مقـام کلیم اللهی نرسانـد و هم چنین عیسـی را نشـانه جهانیان قرار نـداد مگر به سـبب (پـذیرفتن) نبوت من و معرفت نسـبت به علی. قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به سبب معرفت اوست، هیچ پیامبری به پیامبری نرسـید مگر به سـبب معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت ما (اهل بیت). و هیچ یک از مخلوقات خدا شایستگی مورد عنایت خدا قرار گرفتن پیدا نکرد مگر به سبب بندگی نسبت به او و اعتراف به (ولایت) علی بعد از من.

ملاـحظه می شود که در انتهـای حـدیث، یـک اصـل کلی بیان شـده و آن این که: هر کس می خواهـد مورد توجه و عنایت خـدای متعال قرار بگیرد، منحصـراً بایـد به بندگی خدا و اقرار نسـبت به مقامات اهل بیت علیهم السـلام گردن بنهد. این قاعده کلی هیچ جا در عالم خلقت مورد استثناء قرار نگرفته است.

«وجه الله» بودن امام علیه السلام

با توجه به این مطلب، سـر اطلاق بعضی تعابیر در آیات و روایات بر اهل بیت علیهم السلام روشن می شود، تعابیری نظیر «وجه الله»، «لسان الله»، «باب الله»، «ید الله» و ... که به توضیح آنها می پردازیم.

در حدیثی که اباصلت از امام رضا علیه السلام درباره معنای خبر «ان ثواب

لا اله الا الله النظر الی وجه الله تعالی» سؤال کرده است، حضرت در جوابش چنین فرموده اند:

یـا ابا صـلت، من وصف الله تعالی بوجه کالوجه فقـد کفر، و لکن وجه الله انبیاؤه و رسـله و حججه صـلوات الله علیهم هم الـذین بهم یتوجه الی الله عزوجل و الی دینه و معرفته. و قال الله تعالی:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۱)

و قال عزوجل:

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۲)

فالنظر الی انبیاء الله تعالی و رسله و حججه علیهم السلام فی درجاتهم ثواب عظم للمؤمنین یوم القیامهٔ. و قد قال النبی صلی الله علیه و آله: من ابغض اهل بیتی و عترتی، لم یرنی و لم اره یوم القیامهٔ.(۳)

ای ابا صـلت، کسـی که برای خـدای متعال وجهیماننـد دیگر وجوه قائل شود، کافر شده است، ولی وجه خدا پیامبران و رسولان و حجـج الهی علیهم السـلام هسـتند که صـرفاً از طریق آنهـا توجه به سوی خداونـد عزوجـل و دین او و معرفت او حاصـل می شود. و خدای متعال فرمود: «هر کسـی روی زمین از بین می رود و وجه پروردگارت باقی می ماند». و همو عزوجل فرمود: «همه چیز از بین می رود مگر وجه خـدای متعـال». پس نگریسـتن به پیامبران و رسولان و حجـج الهی علیهم السـلام در آن درجاتی که دارنـد، برای مؤمنان در روز قیامت پاداش بزرگی است. و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود:

۱- ۱. رحمن، ۲۶ و ۲۷.

۲- ۲. قصص، ۸۸.

۳- ۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۱۱۵ و ۱۱۶.

کسی که دشمنی اهل بیت و عترت مرا داشته باشد، روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا می بیند.

بنابراین علت تسـمیه حجج الهی و در رأس آنها اهل بیت علیهم السـلام به «وجه الله» این است که «وجه» در لغت به معنای روی، سو و جهت می باشـد. علت «وجه» نامیـدن صـورت انسـان هم این است که انسـان به صـورت خـود شـناخته می شود و در واقع صورت آدمی، رو و سوی او را معین می کنـد. کسـی هم که می خواهـد به دیگری توجه کنـد، رو به صورت او می کنـد. بنـابراین صورت انسان، راه توجه کردن دیگران را به انسان است. همین معنا در مورد خـدای متعال رعایت شـده بـدون آن که تشبیهی لازم آیـد. هر چیزی غیر خـدا، مخلوق خـداست. آن موجوداتی هم که وجه خـدا هسـتند از جهت مخلوق بودن هیـچ تفـاوتی بـا سـایر مخلوقـات ندارند. تنها چیزی که آنها دارند، این است که آنها وسـیله و راه توجه کردن خلق به سوی خدا هسـتند و دین و معرفت الهی فقط از طریق رویس کردن به اینها برای انسان حاصل می شود و به همین جهت وجه خدا خوانده می شوند. زیرا تنها طریقی هسـتند که اگر کسـی بخواهـد خدا را بندگی کند و به معرفت پروردگار گردن نهد، چاره ای جز پیمودن این طریق ندارد. این شأن راهم خود خدا به اینـان عطـا کرده است. چـون منصـبهای الهی همگی به جعـل خود خـداست و هیـچ کس از غیر طریق جعـل، نمی توانـد به چنین مقاماتی نایل شود. اما نباید تصور کرد که اینها از بین نرفتنی هستند به این معنا که فانی شدنشان محال عقلی باشد.

چنین نیست. همه مخلوقـات از بین رفتنی هسـتند و اینهـا هم در مخلوقیتماننـد دیگران هسـتند و تنها چیزی که از بین رفتنی نیست، خود خداست. اگر چیزی مخلوق باشد، از بین رفتن و فانی شدنش محال

نیست. ولی البته خدای متعال آن گاه که بقیه مخلوقات را فانی می کند، اینها را فانی نمی سازد و تا وقتی خدا بخواهد اینها باقی می مانند، ولی نه باقی ماندن به جسم خاکی بلکه باقی ماندن به مقام نورانی خود که در ابتدای خلقت به ایشان داده شده و با مرگ در دنیا از ایشان گرفته نمی شود. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «کل شیء هالک الا وجهه» فرمودند:

معناه کل شیء هالک الا دینه. و نحن الوجه الذی یؤتی الله منه. لم نزل فی عباده مادام الله له فیهم رویة.(۱)

فاذا لم یکن له فیهم رویة، رفعنا الیه ففعل بنا ما احب.

قلت: جعلت فداک، و ما الرویة؟ قال علیه السلام: لحاجة.(۲)

معنای آیه شریفه این است که: هر چیزی غیر از دین خدا از بین می رود. و ما هستیم آن وجهی که از طریق آن به خدا توجه می شود. ما همواره در میان بندگان خدا حضور داریم تا آن گاه که خدا در ایشان «رویه» دارد. پس وقتی دیگر در ایشان «رویه» نداشت، ما را به سو خود بالا می برد و آن چه را که دوست دارد با ما انجام می دهد.

راوی پرسید: فدایتان گردم، «رویه» چیست؟ فرمود: نیاز و حاجت.

حاجت خدا در میان خلق به این است که می خواهد به آنها لطف

۱- ۱. مرحوم علامه مجلسی احتمال داده اند که این کلمه «روبة» باشد که به معنای حاجت است.

۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه ۱۹۳، حدیث ۱۳، از تفسیر قمی.

کنـد و آنها را در مسیر معرفت و بنـدگی خود قرارشان دهـد. طبق این حـدیث شـریف تا وقتی خدا بخواهد چنین هدفی را در میان خلق عملی سازد، ائمه علیهم السـلام را در میان آنهع حفظ می کند و ایشان را از روی زمین بر نمی دارد. مجرا و مسـیر هدایت الهی این وجودهای مقدس هستند که تنها راه شناسایی خدا محسوب می شوند و آن گاه که دیگر نخواهد چنین هدفی را پیاده کند، آنها را از میـان خلق بیرون می برد و آن چه دوست داشـته اشـد با آنها انجام می دهـد. پس نمی توان گفت که اینها اصـلاً فانی و هالک شدنشان محال است، بلکه این امر به خواست و هدف خدای متعال در مورد ایشان و در مورد بندگان خود مربوط می شود.

حـدیث جـامعی را در خصوص برخی از مقامـات اهـل بیت علیهم السـلام مرحوم کلینی نقـل کرده است که در آن امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان الله خلقنا فاحسن خلقنا. و صورنا فاحسن صورنا. و جعلنا عینه فی عباده، و لسانه الناطق فی خلقه، و یده المبسوطهٔ علی عباده بالرافهٔ و الرحمـهٔ، و وجهه الـذی یؤتی منه، و بـابه الـذی یـدل علیه ، و خزانه فی سـمائه و ارضه بنـا اثمرت الاشـجار و اینعت الثمـار و جرت الانهار. و بنا ینزل عبث السماء و ینبت عشب الارض. و بعبادتنا عبدالله. و لؤ لا نحن ما عبدالله.(۱)

خداوند ما را آفرید، پس خلقت ما را نیکو ساخت. و ما را صورت بخشید، پس صورتهای نیکو به ما داد. و ما را چشم خود در میان

۱- ۱. اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۵.

بندگانش، و زبان گویای خود در میان خلقش، و دست باز خویش در مهربانی و رحمت بر بندگانش، و روی خود که وسیله توجه به اوست، و در خویش که بر او دلالت می کند، و گنجینه داران خود در آسمان و زمینش قرار داد. به سبب ما درختها میوه داده و میوه ها به ثمر رسید ه و نهرها جاری گشته اند. و به سبب ما باران از آسمان می بارد و گیاه از زمین می روید. و به وسیله عبادت ما خدا پرستش می شود. و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی شد.

معنای «عین الله»، «لسان الله» و «ید الله»

غیر از صفت «وجه الله» که توضیح آن گذشت، چند تعبیر دیگر بر اهل بیت علیهم السلام در این حدیث اطلاق شده است. یکی تعبیر «عین الله» به معنای چشم خدا – است. چشم وسیله دیدن در انسان است. و اگر کسی بخواهد شاهد و ناظر بر اعمال دیگران باشد، با چشم این کار را انجام می دهد. خدای متعال این ذوات مقدسه را از جانب خود، شاهد بر بندگان و ناظر بر ایشان قرار داده تا در قیامت نیز نسبت به عملکرد آنها شهادت دهند. لذا احتمال دارد که تعبیر «عین الله» از این جهت بر ایشان اطلاق شده باشد، آن چنان که مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه ۲۰۲ فرموده اند.

البته منظور این نیست که خداوند برای شاهد و ناظر بودن خود بر اعمال بندگان نیاز به برگزیدگانش دارد. هرگز چنین نیست، و خداوند بدون آن که بر ظاهر و باطن بندگان خود قرار دهد، آگاهی و نظارت کامل بر ظاهر و باطن بندگان دارد. اما علاوه بر آن که خودش شاهد است، اینها را هم شاهد قرار داده، هم چنان که گروهی از ملائکه

خداوند به عنوان شاهد، موکل بر ایشان ساخته است.

تعبیر دیگر «لسان الله» است. زبان وسیله سخن گفتن و اظهار کردن خواست انسان است. خداوند متعال از طریق سفیران و حجتهای خود با مردم سخن گفته و در واقع آنها را وسیله بیان آن چه از مردم می خواهد، قرار داده است. بنابراین زبان خدا بودن اینها کاملاً روشن و آشکار است.

«یدالله» هم عنوان دیگری است که برای این انوار مقدسه به کار می رود. از خود حدیث می توان فهمید که «ید» در این جا ید رحمت و رأفت الهی است. یعنی رحمت و رأفت خدا منحصراً از طریق اینها به خلایق می رسد.

این ذوات پاک واسطه و سبب هر نعمت خدادادی در عالم هستند، چنان که در حدیث به آمدن باران و رسیدن میوه ها و روییدن گیاهان و به ثمر نشستن درختها به عنوان نمونه اشاره شده است. در فیضهای معنوی هم تنها واسطه فیض خدا اینها هستند که دیگران به برکت اینها از سفره نعمتها الهی بهره مند می گردند. و نعمت هدایت الهی تنها از طریق ایشان به همه مخلوقات می رسد. (۱)

پس دست خدا کنایه از مظهر رحمت و قدرت الهی است که در وجود چهارده معصوم علیهم السلام خلاصه شده است. سایه این دست خدا بر سر همه خلایق از ابتدای خلقت تا انتهای آن، گسترده بوده و خواهد بود، زیرا که همه نعمتها از این طریق به خلایق رسیده و می رسد.

۱- ۱. توضیح جهات مختلف نعمت بودن ائمه علیهم السلام در حلقه های بعدی این سلسله درسها در بحث «غربت» خواهد آمد.

«باب الله» بودن ائمه علیهم السلام

«بـاب الله» تعبیر دیگری است که در حـدیث امـام صـادق علیه السـلام به کـار رفته بود و منظور از آن نیز روشن است. «در» موضـعی است که از آن وارد خانه می شوند. اگر کسی بخواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا شود، باید صرفاً از این در وارد گردد. از غیر در نباید و نمی توان وارد خانه شد. قرآن کریم می فرماید:

وَلَٰـكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (۱)

اگر کسی می خواهد به هدف بندگی و معرفت خداوند برسد، باید از دری که خود خدا قرار داده وارد شود، و گرنه به هدف خود نمی رسـد. به همین جهت در آخر حـدیث فرموده اند: «لولا نحن ما عبدالله». زیرا راه بندگی خدا را ائمه علیهم السـلام به خلایق یاد داده انـد. حتی ملائکه هم – مطابق آن چه گـذشت – درس توحیـد و تنزیه و تقـدیس پروردگار را از این انوار مقدسه آموخته اند. بنابراین اگر اینها نبودند، اصلاً باب بندگی خدا مسدود بود.

باز هم توجه می دهیم که: منظور این نیست که خـدا محتاج اینها می باشد، بلکه خود خدا چنین دری را برای بندگی خود باز نموده است. س

این کار خدا بیش از هر چیز لطف و تکریمی است که به خود این انوار مقدسه فرموده تا به این وسیله در پیشگاه الهی مقربتر باشند. لذا خود

۱- ۱. بقره، ۱۸۹.

ایشان در بنـدگی خـدا کاملتر و خالصتر از همه خلایق هسـتند و افتخار بنـدگی خدا بیش از هر کس نصـیب ایشان شده است – که فرموده اند: «بعبادتنا عبدالله». خدا آن چنان که ما او را بندگی می کنیم، بندگی می شود، یعنی جز ما کسـی نمی تواند آن چنان که شایسـته است، ببندگی خدا را بکند، هر چند که خود همواره به عجز و قصور خویش نسبت به حق بندگی خدا معترف بوده اند. این ناشی از معرفت عمیق خداست که ایشان دارا بوده اند.

در این زمینه حدیث دیگری است از امام باقر علیه السلام که فرموده اند:

بنا عبدالله: و بنا عرف الله. و بنا وحد الله تبارک و تعالی. و محمد صلی الله علیه و آله حجاب الله تبارک و تعالی. (۱)

به وسـیله ما خدا بندگی شده. و به وسیله ما خدا شناخته شده. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق یافته است. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله حجاب خدای متعال است.

تحقق بنـدگی خداونـد به وسـیله ایشان از دو جهت است: یکی معرفت و عبادت خود اینها در پیشـگاه خـدای متعال، و دوم وساطت منحصـر به فرد آنهـا در عبادت دیگران، زیرا اینها وسـیله هـدایت همه خلایق به سوی خـدا هسـتند. بنابراین هر موحـدی که در عالم یافت شود، به برکت وجود ایشان به توحید نایل شده و به همین جهت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را حجاب خدا نامیده اند.

«حجاب» یعنی واسـطه. پیامبر صـلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش چون واسـطه بین خدا و خلق هسـتند، حجاب خدا میان او و خلقش می باشند.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۱۰.

مسلماً حجاب به این معنا نیست که چیزی خلق خدا را از خدا محجوب نماید یا این که خدا از خلق محجوب باشد. بلکه خود خدا معرفت ایشان را واسطه و وسیله عبادت و معرفت خود قرار داده است، به طوری که اگر ایشان نبودند، اصلاً خداوند معبود و معروف نمی شد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الاوصیاء هم ابواب الله عزوجل التی یؤتی منها. و لولا هم ما عرف الله عزوجل. و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه.(۱)

اوصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجه به سوی او می باشند. و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی شد. و خدای متعال به وسیله ایشان حجت را بر خلق خود تمام کرده است.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب ان الائمهٔ علیهم السلام، خلفاء الله عزوجل...، حدیث ۲.

درس ششم: قطره ای از دریای معرفت امام علیه السلام

اشاره

برای آن که ارتباط میان معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا بیشتر روشن گردد، در این درس به بررسی دقیق «معرفت امام» می پردازیم.

چنان که گذشت معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله صنع خود خداست و مخلوقات نقشی در اعطای معرفت ندارند، بلکه وظیفه آنها پس از حصول معرفت، تسلیم نسبت به آن و پذیرفتن آن می باشد. در مورد معرفت امام علیه السلام این است که به معرفی خدا گردن نهد.

پس ابتدا باید دید که خداوند چگونه ائمه علیهم السلام را معرفی کرده است. این معرفی در دو بخش صورت گرفته است، یکی معرفی اشخاص ایشان، و دیگر معرفی اوصاف و ویژگیهایی که خدا به آنها عطا نموده است.(۱)

وظیفه انسان هم پس از این معرفی عبارت است از این که همان اشخاص

۱- ۱. توضیح دقیق معرفت به اسم و صفت و مراتب آن در حلقه سوم همین سلسله درسها خواهد آمد.

و افراد را متصف به آن صفات بداند و این را در دل معتقد گردد و از صمیم جان گردن نهد.

معرفی امام رضا علیه السلام از امام علیه السلام

در این جا اگر بخواهیم به همه اختصاصات ائمه علیهم السلام اشاره کنیم، بحثی بسیار طولانی لازم می آید که از حوصله این کتاب خارج است. لذا تنها به گوشه ای از اهم آنها در حد اشاره اکتفا می کنیم. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

الامام امین الله فی خلقه، و حجته علی عباده، و خلیفته فی بلاده، و الـداعی الی الله، و الذاب عن حرم الله. الامام المطهر من الذنوب، و المبری من العیوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدین، و عز المسلمین، و غیظ المنافقین و بوار الکافرین.(۱)

امام امانتـدار خدا در میان خلقش، و حجت او بر بندگانش، و خلیفه او در سـرزمینهایش، و دعوت کننده به سوی خدا و دفاع کننده از حقوق واجب او بر بندگان است. امام پاک گردیده از گناهان و بر کنار گشـته از عیبهاست که همه علم اختصاص به او دارد و به حلم شناخته می شود. امام نظام دهنده به دین و باعث سر بلندی مسلمانان و خشم منافقان و از بین رفتن کافران است.

اگر فقط همین چند ویژگی را خوب متوجه شویم، برای تسلیم کامل

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجۀ، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۱.

و سر سپردگی به امام علیه السلام کفایت می کند، تا چه رسد به این که ویژگیهای دیگر این بزرگواران برای ما روشن گردد.

درباره تعبیر «خلیفهٔ الله» بیشتر توضیح دادیم و روشن شد که راه ارتباط با خدا و کشف رضا و سخط او برای مخلوقات، منحصر است در این که با خلیفه او ارتباط داشته، سخن او را به عنوان خواست خدا بدانند. چنین کسی تحت تأثیر القائات شیطان قرار نمی گیرد و خدا او را از شر آفات شیطانی حفظ می فرماید. لذا حضرت فرموده است: «المطهر من الذنوب» که مقام عصمت ائمه علیهم السلام را بیان می کند.

ائمه علیهم السلام کسانی هستند که از دهان ایشان جزسخن وحی خارج نمی شود و اگر چیزی را امر کنند، امرشان امر خداست و در صورتی که ازچیزی نهی نمایند، آن نهی هم نهی خداست.

تعبیر دیگر «المخصوص بالعلم» است. یعنی امام علیه السلام کسی است که همه علم اختصاص به او دارد. بنابراین هیچ علمی را خدا خلق نکرده مگر این که امام علیه السلام به آن آگاهی دارد. هر کس دیگر هم که می خواهد بهره ای از علم داشته باشد، چون همه علم نزد امام علیه السلام است. باید منحصراً از ایشان اخذ کند و به غیر او مراجعه نکند.

پس تنها چنین کسی است که می تواند از هر جهت حجت خدا بر بندگان باشد. «حجت» یعنی دلیل قاطع و برنده. امام علیه السلام چون دارای آن اختصاصات است، قول و فعل و تقریرش حجت خداست بر مردم که طریق صحیح بندگی خداوند را به آنها نشان می دهد. اگر مردم واقعاً و با جان و دل تسلیم ائمه علیهم السلام گردند و خود را به ایشان بسپرند، دین الهی در جامعه نظام می یابد و مسلمانان سر بلند و منافقان خشمگین می گردند

و کافران هم از بین می روند، درباره تعبیر «امین الله فی خلقه» نیز به زودی سخن خواهیم گفت.

ادامه فرمایش امام رضا علیه السلام چنین است:

الامام واحد دهره. لایدانیه احد. و لا یعادله عالم. و لا یوجد منه بدل. و لا له مثل و نظیر. مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له و لااکتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب.

امام یگانه روزگار خویش است. هیچ کس (در مقام) به (منزلت) او نزدیک نمی شود. و هیچ عالمی با او برابری نمی کند. و جایگزین برای او پیدا نمی شود. و شبیه و مانند ندارد. همه فضیلتها مخصوص اوست بدون آن که آنها را طلب کرده و به اختیار خود کسب کرده باشد، بلکه این امتیازی از طرف فضل کننده بسیار بخشنده (خداوند) برای امام می باشد.

امام علیه السلام را باید این گونه بشناسیم و برای او در هیچ یک از اوصافش شبیه و نظیر قائل نشویم و از هر جهت او را یگانه و بی نظیر بشماریم، تا آن حد که مطمئن باشیم همه فضایل انحصاراً در اختیار اوست.

«مخصوص بالفضل کله» یعنی هیچ فضلی از طرف خدا به کسی نمی رسد مگر آن که این نعمت در اصل، از آن امام علیه السلام بوده و ایشان از هر جهت بر آن صاحب فضل، برتری و اولویت دارد، به طوری که هیچ کمالی نصیب خلایق نمی گردد مگر با حفظ اولویت امام علیه السلام نسبت به آن در حق همه صاحبان کمال. بنابراین انسانها در هر نعمت و فضیلتی باید خود را مدیون امام علیه السلام بدانند.

ولایت ائمه علیهم السلام بر مؤمنان

این ویژگی درحق امام علیه السـلام همان است که در فرهنگ کتاب و سـنت به کلمه «ولایت» تعبیر شـده است و عظمت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از این اصطلاح به خوبی شناخته می شود. این تعبیر در قرآن کریم به این شکل آمده است.
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ(۵۵)وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۱)

از آیه شریفه، در محل خود اثبات می شود که مراد از گروه مؤمنان که در حال رکوع خود صدقه می دهند، امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه علیهم السـلام از فرزنـدان ایشـان هسـتند که طبق نص قرآن دارای مقـام ولایـت بر همه مؤمنـان هسـتند. نیز اثبات می شود که منظور از «ولایت» در آیه فوق همانا سـرپرستی و صاحب اختیار بودن نسـبت به مؤمنان می باشد که در قرآن تعبیر دیگری هم از آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است، چنان که می فرماید:

۱- ۱. مائده، ۵۵ و ۵۶.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۱)

کسی که اختیارش نسبت به انسان ازخود او بیشتر است، اگر چیزی را بخواهد، باید خواست او را بر خواست خود مقدم داشت و چنین شأنی را خدای متعال به این ذوات مقدسه بخشیده است. پس ولایت ایشان ولایهٔ الله است و خودشان اولیاء الله هستند، یعنی کسانی که ولایت بر مؤمنان را از طرف خدا دارا شده ند. بنابراین، مؤمنان، اگر واقعاً مؤمن هستند، باید همان طور که به ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله گردن می نهند، نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام هم خاضع و تسلیم باشند و از خود در مقابل ایشان حقث هیچ اختیار و تصمیمی را قائل نباشند. این تعبیر «ولایت» در احادیث زیادی در حق ائمه علیهم السلام به کار رفته است و ما با دقت در معنای آن، به حقایق مهمی درباره معرفت امام علیه السلام نایل می شویم:

«ولی» به معنای سرپرست، به کسی اطلاق می شود که فرد یا افرادی تحت تکفل و اختیار او هستند و مسئولیت حفظ و نگهداری آنها به او سپرده شده است. مثلاً۔ پدر بر فرزند کوچک خود «ولایت» دارد. یعنی در واقع آن بچه به او سپرده شده تا در حفظ و نگهداری او در حد توان خود بکوشد و نیازهای اولیه مادی و معنوی فرزند را برآورده سازد.

کودک نابالغ مصالح و مفاسد خویش را تشخیص نمی دهد و در این سرزمینه تکیه گاهش پدر و مادرش می باشند. اگر خود را به آنها بسپارد و دست در دست آنها حرکت کند، از بلاها و آفات مصون می ماند، و گرنه

۱- ۱. احزاب، ۶.

خود، توانایی حفظ خود را نـدارد. همه امیـد فرزنـد هم پـدر و مادرش هسـتند که در هر ناملایمی رو به سوی آنها می آورد و چاره خود را در پناه آوردن به ایشان می جوید.

رابطه ائمه علیهم السلام هم با انسانهای عادی، شبیه رابطه پدر با فرزندان کوچک و نابالغ خویش است که از درک نفع و ضرر خود عاجز هسـتند و بایـد درهمه چیز به پـدر پناه بیاورنـد. خداوند مسـئولیت حفظ و نگهداری مردم را به اولیای خود داده و در مقابل از آنها خواسـته است که مردم را در مسیر عبودیت و معرفت خدای متعال سوق دهند. اگر انسانها به این اولیای خدا پناه بیاورند و خود را تحت و خود را تحت تربیت و تعلیم ایشان قرار دهنـد، یقیناً در طریق بندگی خدا قرار خواهند گرفت. این اولیا کسانی نیسـتند که ندانند چه بایـد بکننـد و با قـدرت انجام آن را نداشـته باشـند. هم «علم» و هم «قدرت» زیادی هم به آنها واگذار شده، به طوری که خـدای متعـال نسبت به آن چه در اختیـار ایشـان گذاشـته، اطمینـان کامـل دارد که در حفظ و اعمال صـحیح آن ذره ای کوتاهی و سستی نمی کنند بلکه مسئولیت الهی خود را به نحو احسن انجام می دهند.

تفویض امر به ائمه علیهم السلام

تعبیر «امین الله فی خلقه» که در حـدیث قبل بیان شـد، می توانـد اشاره سـبه همین معنا باشـد که ائمه علیهم السـلام درآن چه خدا از امور خلق در اختیارشان نهاده است، امانتدار بوده، ذره ای در آن خیانت نمی کنند.

مطلب از این هم بالاتر است. چرا که خدای متعال در قبال آن چه به ایشان بخشیده است، حسابرسی هم نمی کند، بلکه اختیار کامل به آنها

داده تا بر طبق آن چه خود می پسندند، عمل کنند. ولی البته خواست آنها همان خواست خداست و آنها چیزی جز آن چه خدا می پسندد، نمی پسندند و بنابراین حساب و مؤاخذه ای نسبت به ولایتی که بر مردم دارند، متوجه ایشان نیست. قرآن درباره حضرت سلیمان که دارای پادشاهی عظیمی بود، می فرماید:

هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱)

حضرت سلیمان علیه السلام به نص قرآن قدرت تسلط بر باد و هوا را در اختیار داشت، با حیوانات صحبت می کرد و به طور کلی دارای ملکی بود که بسیار گسترده و پر نفوذ بود. بر طبق احادیث، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همه آن چه را پیامبران الهی داشتند، به علاوه آن چه گذشتنگان نداشتند، واجد بودند. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

ما اتی الله عزوجل نبیاً من انبیائه شیئاً الا و قد اتی محمداً صلی الله علیه و آله مثله. و زاده ما لم یؤتهم.(۲)

خداوند به هیچ یک از پیامبران چیزی نداد مگر آن که نظیر آن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داد. و به او چیزهایی را که به آنها نداده بود، افزون کرد.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام بود که فردی وارد شد و درباره آیه ای از قرآن سؤال کرد. حضرت به او جواب دادند. سپس فرد دیگری

۱- ۱. ص، ۳۹.

۲- ۲. فروع کافی، جلد ۶، صفحه ۲۸۱.

وارد شد و درباره همان آیه پرسید. حضرت جوابی غیر از جواب اول مرحمت فرمودند. آن شخص می گوید: حال من از مشاهده این امر دگرگون شد و طاقت تحمل آن را نداشتم. پیش خود گفتم: چطور این قدر خطا می کند! در همین اثنا فرد سومی داخل شد و درباره همان آیه سؤال کرد و امام علیه السلام جوابی مغایر با جواب اول و دوم دادند. فهمیدم که مسئله تقیه در کار است. (۱)

آن گاه حضرت رو به من کرده، فرمودند:

ان الله عزوجل فوض الی سلیمان بن داود فقال: هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ (۲)

و فوض الی نبیه صلی الله علیه و آله فقال: وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا (۳)

فما فوض الی رسول الله، فقد فوضه الینا.۴

خدای عزوجل (امر را) به جناب سلیمان بن داود واگذار کرد و فرمود: «این است بخشش ما. می خواهی ببخش یا نگهدار. حسابی بر تو نیست». و (امر را) به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: «آن چه را رسول به شما داده است بگیرید و از آن چه شما را باز داشته است بپرهیزید». و آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار نموده، به ما واگذار کرده است.

۱- ۱. البته جوابهای مختلف دادن حضرات ائمه علیهم السلام به یک سؤال – که موارد متعددی در سیره ایشان داشته است – می تواند به علتهای مختلفی باشد که تقیه یکی از این علل است. بنابراین به صرف اختلاف در پاسخهای امام علیه السلام نمی توان در مورد ایشان که معصوم هستند تصور خطا نمود.

۲- ۲. ص، ۳۹.

۳- ۳. حشر، ۷.

بنابراین، مسئله، مسئله واگذار کردن (تفویض) است و این کار وقتی صورت می گیرد که این افراد به آن درجه از اطمینانی که از هر جهت لازم است، رسیده باشند. چون خدای متعال اینها را امین تشخیص داده و در واقع، خود، صلاحیتهای لازم را به ایشان بخشیده و امانتدارشان کرده است، لذا تفویض امر به آنها کار خلق را از اختیار خداوند خارج نمی سازد و اینها فقط بندگان خدا را به همان شکلی که خدا خواسته، تربیت می کنند و آنها را در مسیری که خواست خداست، تکامل می دهند از همین جهت است که وظیفه ما انسانها در هر حال و در مورد هر چیزی، رجوع و درخواست از ایشان است، اما وظیفه آنها جواب دادن به هر کس نیست بلکه اختیار دارند که هر گونه بخواهند، عمل کنند.

راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه (فاسالوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون)(۱)

فرمودند: نحن اهل الذکر و نحن المسؤولون.

ما اهل ذکر هستیم. و از ما باید پرسیده شود.

راوی می گوید: شما باید پرسیده شوید و باید از شما بپرسیم؟ حضرت می فرمایند: بلی. سپس راوی عرض می کند: بر شما لازم است که به ما جواب دهید؟ حضرت می فرمایند:

لا. ذاک الینا. ان شئنا فعلنا. و ان شئنا لم نفعل. اما تسمع قول

۱- ۱. نحل، ۴۳.

الله تبارک و تعالی: «هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب؟!(۱)

خیر. جواب دادن به اختیار ماست. اگر بخواهیم جواب می دهیم. و اگر بخواهیم جواب نمی دهیم. آیا فرموده خدای متعال را نشنیده ای که: «هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب»؟! این واگذاری امر به ائمه علیهم السلام که از آن تعبیر به «تفویض» شده، غیر از آن اعتقاد باطلی است که «مفوضهٔ» داشته اند. آنها کار را از تحت قدرت الهی خارج می دانستند و برای مخلوقات در اختیارشان، استقلال قائل سبودند، ولی به اعتقاد ما، اهل بیت علیهم السلام که امر هدایت و تعلیم و تربیت مردم به ایشان واگذار شده، (۲)

دلهایشان ظرف مشیت الهی است و جز خواست خدا در دل آنها چیزی نمی گذرد.

شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» برای سؤال از همین مطلب خدمت حضرت بقیهٔ الله عجل الله فرجه رسیده بود. آن حضرت بدون آن که او چیزی بگوید، فرمودند:

جئت تسال عن مقالهٔ المفوضهٔ. کذبوا، بل قلوبنا اوعیهٔ لمشیهٔ الله عزوجل. فاذا شاء الله تعالی شئنا. و الله یقول: «و

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ ، باب ان هذا الذکر...، حدیث ۳.

۲- ۲. در این جا سو در کل بحث ما، مسئله تفویض رزق و خلق بندگان به ائمه علیهم السلام اصلاً مطرح نیست، صرفاً مسئله هدایت و تربیت محل بحث است. توضیح وساطت تکوینی امام علیه السلام در نعمتهای الهی را می توانید در حلقه های بعدی این سلسله درسها در بحث «غربت» مطالعه فرمایید. در این جا توضیح کاملتری درباره «تفویض» امر به ائمه علیهم السلام نیز خواهد آمد.

ما تشاؤون الا ان یشاء الله». (۱)، (۲)

آمده ای درباره اعتقاد مفوضه سؤال کنی. ایشان دروغ می گویند (مطلب آن گونه که معتقدند نیست). بلکه دلهای ما ظرفهایی برای خواست خدای عزوجل است، پس هرگاه خدای متعال بخواهد ما می خواهیم. و خداوند می فرماید: «و شما جز آن چه خدا می خواهد، نمی خواهید».

در حدیث دیگر آمده است:

ان الله تبارک و تعالی جعل قلوب الائمهٔ مورد الارادته. و اذا شاء شیئاً، شاؤوه. و هو قوله: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله».(۳)

خداوند متعال دلهای ائمه را محل رود اراده خدا ساخته است و اگر او چیزی را بخواهد، آنها همان را می خواهند. و این فرمایش خداوند است که: «و شما جز آن چه خدا می خواهد، نمی خواهید».

بله، اگر چنین مقامی برای اهل بیت علیهم السلام نبود، آن گاه دادن چنان اختیاراتی به ایشان، تفویض باطل بود، ولی حال که چنین مورد لطف و عنایت حضرت باری تعالی هستند، خواست آنها از مردم همان چیزی است که خدا از ایشان می خواهد. خدا از مردم بندگی و معرفت خود را خواسته است و این ذوات مقدسه را از هر جهت شایسته این که مردم را به سوی آن هدف سوق دهند، قرار داده است.

۱- ۱ انسان، ۳۰.

۲- ۲. الخرائج، و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۴۵۹.

۳- ۳. تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۱۶.

معرفی حضرت صادق علیه السلام از امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فالامـام هو المنتجب المرتضـی و الهادی المنتجی و القائم المرتجی. اصـطفاه الله بـذلک و اصـطنعه علی عینه فی الـذرحین ذراه و فی البریـۀ حین براه ظلا قبل خلق نسـمۀ عن یمین عرشه محبواً بالحکمۀ من علم الغیب عنده اختاره بعلمه و انتجبه لطهره بقیۀ من آدم علیه السـلام و خیرۀ من ذریۀ نوح علیه السـلام و مصـطفی من آل ابراهیم علیه السـلام و سـلالۀ من اسـماعیل علیه السلام و صفوۀ من عترۀ محمـد صـلی الله علیـه و آله. لم یزل مرعیـاً بعین الله یحفظه و یکلـؤه بسـتره، مطروداً عنه حبائـل ابلیس و جنـوده، مـدفوعاً عنه وقـوب الغواسـق و نفوث کـل فـاسق، مصـروفاً عنه قوارف السوء، مـبرأ من العاهـات، محجوبـاً عن الافـات، معصومـاً من الزلاـت، مصونـاً عن الفواحش کلها.(۱)

امام همان برگزیده پسندیده و هدایتگر محرم اسرار (الهی) و قیام کننده مورد امیدی است که خداوند او را برای این امور برگزیده و هنگـام خلقتش در عـالم ذر و در میـان خلایق، وقتی نور وجودی اش را آفریـد، پیش از آن که کسـی را خلق کنـد از جانب راسـت عرش خود، امـام را در حـالی که به حکمت در علم غیب نزد خداونـد ممتاز بود، زیر نظر خودش ساخت. خداونـد او را با علم خود برگزید و به سبب پاکی اش انتخاب کرده در حالی که

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجۀ، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۲.

باقیمانده (نسل) از حضرت آدم علیه السلام و برگزیده از فرزندان حضرت نوح علیه السلام و انتخاب شده از آل ابراهیم علیه السلام و از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام و گل سر سبد خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد. (امام) همواره زیر نظر عنایت الهی حفظ شده و خدا او را در پس پرده مراقبت خود نگهداری می کند. دامها و لشکریان شیطان همیشه از او طرد و حوادث کور در تاریکیها و افسون زشتکاران ازاو دفع شده است. بدیها از او بازداشته می شود و از نقایص منزه است، از آفات بر کنار، از لغزشها بازداشته، از همه زشتیها مصون است.

حال که شخصیت امام علیه السلام چنین است:

فلیس یجهل حق هذا العالم الا شقی. و لا یجحده الا غوی و لا یصد عنه الا جری علی الله جل و علا.(۱)

پس کسی جز فرد شقی نسبت به حق چنین عالمی نادان نیست.

و تنها فریب خورده او را انکار می کند. و کسی جز آن که بر خدای بزرگ جرأت و جسارت دارد، از او روی بر نمی گرداند.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۲.

پرسشهای مفهومی از درسهای ۴ تا ۶

۱ چه حکمتی برای برگزیده شدن انبیاء و رسل علیهم السلام بیان شده است؟

۲. سر برتری چهارده معصوم علیهم السلام چه امری بیان شده است؟ تحلیل کنید.

۳. چه نتیجه ای از این فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می توان گرفت. «و لا استاهل خلق من الله النظر علیه الا بالعبودیهٔ له و الاقرار لعلی بعدی»

۴. وجه تسمیه اهل بیت علیهم السلام به «وجه الله» چیست؟

۵. تفسیر آیه شریفه: «کل شی ها لک الا وجهه» را بیان کنید.

۶. فرمایش «بنا عبدالله» چه معناهایی می تواند داشته باشد؟

۷. «ولی» به چه کسی اطلاق می شود؟ «ولایت» ائمه علیهم السلام به چه معناست؟

۸. منظور از «تفویض امر به ائمه علیهم السلام» و تفاوت آن را با اعتقاد مفوضه بیان کنید.

فصل ۲ – ارتباط ایمان با معرفت امام علیه السلام

درس هفتم: وظیفه معرفت امام علیه السلام

اشاره

آن چه گذشت، گوشه ای از ویژگی های ائمه علیهم السلام می باشد که در فرمایشهای خودشان آمده است. وظیفه ما انسانها تسلیم شـدن نیست به این کمالات الهی و قبول کردن آنهاست و سـهم ما در معرفت امام علیه السـلام همین پذیرفتن معرفی خدا است. این همان «معرفت امام علیه السلام» است که پس از معرفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله بر عهده ما قرار داده شده است.

برترین واجبات

در ادامه حدیثی که با فضیلت ترین واجبات را معرفهٔ الله و سپس معرفهٔ الرسول طرح کرده بود، چنین آمده است:
و بعده معرفهٔ الاام الذی به یؤتم، بنعته و صفته و اسمه فی حال العسر سو الیسر. و ادنی معرفهٔ الامام انه عدل النبی صلی الله علیه و آله

الا درجهٔ النبوهٔ – و وارثه و ان طاعته طاعهٔ الله. و طاعهٔ رسول الله و التسلیم له فی کل امر و الرد الیه و الاخذ بقوله و یعلم ان الامام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب، و بعده الحسن، و بعده الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی، ثم انا ، ثم بعدی موسی، ابنی، و بعده علی ابنه، و بعد علی محمد ابنه، و بعد محمد علی ابنه، و بعد علی الحسن ابنه، و الحجهٔ من ولد الحسن.(۱)

و بعد از آن (معرفت رسول) معرفت امامی است که به او اقتدا می شود – هم شناخت ویژگیها و اوصاف او و هم شناخت نامش چه در سختی و چه در آسایش. و پایین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله جز در نبوت – و وارث آن حضرت می باشد و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و رسول خداست. و (دیگر آن که باید) در هر چیزی تسلیم محض نسبت به امام بود (و همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را بر گرفت، و بدانند که امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب و پس از ایشان حسنو بعد از ایشان حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس من، سپس بعد از من پسرم موسی، و بعد از ایشان پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان محمد، و بعد از محمد پسرشان علی، و بعد از علی پسرشان حسن، و حضرت حجت از فرزندان حسن است.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ۴۰۷، حدیث ۱۶، از کفایهٔ الاثر.

چنـان که بیشتر نیز گفتیم، در ابتـدای این روایت، تـذکر به وجوب معرفت خـدای متعال، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و امام علیه السـلام آمده است و از معرفت به عنوان یک وظیفه یاد شده است. این تعبیر نشان می دهد که هر فرد مکلف است که به خدایی که شناخته، اقرار کند و پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام علیه السـلام را قلباً بپذیرد و نسبت به کمالات آنها تسلیم باشد. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی شود، (۱)

چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی ها قلب شخص را تسخیر نمی کند.

طبق این فرمـایش، حـداقل معرفت مـا نسـبت به امـام علیه السـلام که واجب می باشـد، دو بخش است: بخش اول اعتقاد به فضایل و اوصاف امام علیه السلام و وظایفی که در قبال ایشان داریم و بخش دوم شناخت یک یک امامان به نام و نسب آنها.

پنج وظیفه امت در قبال امام علیه السلام

در بخش اول حداقل معرفت شامل امور ذیل می شود.

۱. اعتقاد به این که جز مقام نبوت، سایر خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۱ – ۱. در حـالی که مورد دیگر واجبـات حالاـت اسـتثنایی وجود دارد و سـختیس هـا و مشـکلات و بیماریها و... تعییراتی در وظیفه انسـان به وجود می آورد. مثلاًـ اگر آب نباشـد تکلیف وضو از شـخص ساقط شـده، مکلف به تیمم می گردد. یا اگر کسـی به دلیل بیماری، روزه برایش احتمال ضـرر داشـته باشد، این تکلیف از گردن او برداشته می شودهم چنین اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشـته باشـد، مکلف به حـج نیست و همین گونه است در سایر احکام. ولی اعتقاد به امام و تسـلیم بودن در برابر او ماننـد اعتقاد به خدا و رسول، وظیفه ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نمی شود و هیچ جایگزینی ندارد. .

در امام علیه السلام هم یافت می شود. منظور از نبوت، به طور خلاصه تأسیس شریعت و مخاطب وحی تشریعی قرار گرفتن است. وحی دین و شریعت به طور کامل بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناز شده و آن چه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کنند. همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته اند و مستقیماً به خود ایشان وحی نمی شود.

البته وحی غیر شریعت که شامل موضوعات(۱)

می شود، به طور مستقیم برای ائمه علیهم السلام بوده است، ولی لازمه وحی موضوعات، مقام نبوت نیست، چون درآن تشریع نیست. بنابراین امکان دارد که امام علیه السلام وحی شریعت را که توسط جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله می شود بشنود و حتی جبرئیل را ببیند ولی مخاطب وحی، پیامبر صلی الله علیه و آله است نه امام علیه السلام. یعنی جبرئیل حامل وحی شریعت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است و امام علیه السلام شاهد و ناظر قضیه هستند . از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود:

انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنک لو زیر. و انک لعلی خیر.(۲)

(ای علی) تو آن چه را من می شنوم، می شنوی و آن چه را من می بینم می بینی، با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی ولی وزیر هستی. و تو بر مسیر خیر و خوبی حرکت می نمایی.

۱- ۱. منظور از موضوعات، امور جزئی است که امام علیه السلام به وحی الهی از آن آگاه می شود، مانند این که چه حوادثی در آینده اتفاق می افتد یا این که در قلب و درون افراد چه می گذرد. این گونه امور جزء شریعت نیست. شریعت عبارت است از کلیات سکه شامل اعتقادات، اخلاق و احکام کلی می شود.

۲- ۲. نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۲۳۴، قاصعه.

پس غیر از شأن نبوت، بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم و عصمت و ولایت و ... همگی را امام علیه السلام داراست و بنابراین وارث همه صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از نبوت می باشد.

۲. اطاعت از امام علیه السلام در حقیقت اطاعت از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می باشد.

۳. در هر چیزی بدون استثناء باید تسلیم نظر امام علیه السلام بود. تسلیم این است که اگر در موردی نظر ایشان برای ما مشخص شد، دیگر تردیدی در عمل به آن نداشته باشیم و پذیرفتن نظر امام علیه السلام برای ما سخت و سنگین نباشد بلکه به راحتی سر تسلیم به ایشان بسپریم، چه مسئله برای ما و از دیدگاه ما روشن باشد و چه نباشد.

۴. باید همه چیز را به ایشان ارجاع داد. یعنی در هر مسئله ای – اعم از اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و فردی، اولین قدم مراجعه به امام علیه السلام است و تا به ایشان رجوع نکرده ایم، نباید مطئن باشیم که آن چه فهمیده ایم صحیح است. بنابراین مثلاً در تفاصیل اعتقادات مانند توحید و معاد و ... یا در احکام و اخلاق، سر لوحه و مأخذ باید احادیث ائمه علیهم السلام باشد نه آراء اشخاص و اتکا به فهم ناقص خود و دیگران.

۵. پس از رجوع به امام علیه السلام باید نظر ایشان را بر گرفت. البته رجوع انسان به روایات نباید برای تحصیل نظرات شخصی بر آنها و تفسیر احادیث مطابق فهم و سلیقه فردی باشد، بلکه در عمل باید آن چه را از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیده می شود، بر هر چیز دیگری ترجیح داد.

با توجه به این جهات معلوم می شود که حد معرفت امام علیه السلام در

انسان به میزان تحقق این پنج مورد بستگی دارد. هر مقدار اینها کاملتر و عمیقتر باشد، معرفت بالاتر است و هر قدر کمتر و ناقص تر باشد، به همان اندازه معرفت هم ناقص است. لذا به صر ادعا و شناخت ظاهری، نمی توان ادعا معرفت امام علیه السلام را کرد.
بخش دوم حدیث اشاره به معرفی اشخاص ائمه علیهم السلام است که شامل دوازده امام شیعه اثنا عشری است. این نشان می دهد که امامت یک امر کلی نیست که تشخیص مصداق آن به عهده افراد گذاشته شده باشد، بلکه امامان علیهم السلام افراد خاصی هستند که باید به اسم و نسب، مورد اعتقاد باشند. لذا عقیده برخی از فرق شیعه – مانند زیدیه – که امامت فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در اعتقاد به امامت کافی دانسته اند، مردود است.

درس هشتم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۱)

اشاره

اهل بیت علیم السلام تنها و تنها از طریق بیان خودشان، که در واقع معرفی خداوند است. شناخته می شوند. بنابراین برای آشنایی با ایشان باید صرفاً به احادیث خودشان مراجعه کرد. بحث عقلی در این جا راه به جایی نمی برد. یکی از بهترین ادله نقلی که به خوبی معرف این ذوات مقدسه می باشد، عباراتی است که در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی علیه السلام نقل شده است.(۱) ما در این درس و درس بعدی یک سیر اجمالی و گذرا به قسمتهایی از این زیارت که ما را به معرفت ایشان نزدیکتر می سازد، خواهیم داشت و خوانندگان محترم را به دقت در معانی عبارات این زیارت شریف دعوت می نماییم.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، حدیث ۱۲۷ تا ۱۳۴ از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

کمالات خدادادی ائمه علیهم السلام

قسمتهای اول این زیارت، اشارتهایی است به مقامات الهی ائمه علیهم السلام و فضایل و کمالات خدادادی ایشان.

السلام علیکم یا اهل بیت النبوهٔ و موضع الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ و مهبط الوحی ... و ساسهٔ العباد ... و ابواب الایمان و امناء الرحمن.

سلام بر شما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت (الهی) و محلرفت و آمد فرشتگان و منزلگاه وحی ... و تدبیر کنندگان امور بندگان... و درهای ایمان و کسانی که امین (پروردگار) رحمان هستند.

اهل بیت علیهم السلام از طرف خدا مأمور اداره و تدبیر امور بندگان هستند و خدا ایشان را امین دانسته و نسبت به مسئولیتی که به آنها واگذار کرده، کاملاً اعتماد دارد که هیچ گونه تخطی ازخواست خدا در کار ایشان روی نخواهد داد.

السلام علی ائمهٔ الهدی و مصابیح الدجی ... و کهف الوری.

سلام بر پیشوایان هدایت و چراغهای روشنگر تاریکیها ... و پناهگاه مردم.

اهل بیت علیهم السلام در مسیر هدایت پیشوا و مقتدا هستند و در تاریکیهای جهل و گمراهی، چراغ روشنگر صراط مستقیم، ایشان هستند. خداوند آنها را مأمن مردم ساخته است تا به آنها پناه بیاورند.

السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضاة الله... و المظهرین لامر الله و نهیه و عباد المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون.

سلام بر دعوت کنندگان به سوی خدا و نشان دهندگان رضای خدا... و آشکار کنندگان امر و نهی خدا و بندگان مورد اکرام خدا که در هیچ سخنی از او پیشی نمی گیرند و صرفاً به فرمان او عمل می کنند.

دعوت به سوی خدا، شأن اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است که محور همه فعالیتهای پیامبران نیز همین بوده است. رضا و سخط الهی فقط از طریق اهل بیت علیهم السلام برای انسان روشن می شود. قول و فعل ایشان آشکار کننده امر و نهی الهی است. اینها بندگان عزیز خدا هستند که هیچ سخنی نمی گویند و هیچ کاری نمی کنند مگر آن که مطابق فرمان پروردگار است و از خود در برابر خواست خدا هیچ خواسته ای ندارند.

رضیکم خلفاء فی ارضه ... و انصاراً لدینه ... و تراجمة لوحیه و ارکاناً لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاماً لعباده و مناراً فی بلاده و ادلاء علی صراطه. عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً

خدا شایسته دانست و پسندید شما را برای این که خلیفه های او در زمین باشید... و برای این که یاری دهندگان دین او باشید... و برای این که ترجمان وحی الهی باشید و پایه های توحید خدا و گواهان بر خلق او و پرچمهای (هدایت) بندگان او و چراغهای

راهنما در سرزمینهای او و نشان دهندگان راه او باشید. خدا شما را از لغزشها حفظ کرده و از فتنه ها در امان داشته و از آلودگیها پاک نموده و هر گونه پلیدی را از شما دور ساخته و شما را کاملاً پاک قرار داده است.

یکی از شئون اهل بیت علیهم السلام این است که یاری کنندگان دین خدا هستند. یعنی خدای متعال به وسیله ایشان دین خود را حفظ و نگهداری می کند. اعتقاد به توحید خداوند در قلوب بندگان، بر پایه های وجود اهل بیت علیهم السلام استوار گشته و راه خدا را اینها نشان می دهند. تا این جا گوشه ای از کمالات ائمه علیهم السلام بیان گردید.

علمکرد ائمه علیهم السلام در انجام مسئولیتهای الهی

در قسمت بعدی زیارت اشاراتی است به عملکرد اهل بیت علیهم السلام و این که چگونه آن چه را خداوند از ایشان خواسته بود، تحقق بخشیدند.

فعظمتم جلاله. و اکبرتم شأنه. و مجدتم کرمه. و ادمتم ذکره.

و وکدتم میثاقه. و احکمتم عقد طاعته. و نصحتم له فی السر و العلانیهٔ و دعوتم الی سبیله بالحکمهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ.

و بذلتم انفسکم فی مرضاته. و صبرتم علی ما اصابکم فیس جنبه و اقمتم الصلاهٔ. و آتیتم الزکاهٔ. و امرتم بالمعروف. و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده. حتی اعلنتم دعوته، و بینتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرائع احکامه. و سننتم سنته، و صرتم فی ذلک منه الی الرضا، و سلمتم له القضاء و صدقتم من رسله من مضی.

شما حلال خداوند را بزرگ داشتید. بزرگی مقامش را پاس داشتید. و بزرگواری او را تمجید کردید. و یاد و نام او را به طور مداوم حفظ کردید. و میثاق او را محکم نمودید. و پیمان اطاعت از او را مستحکم داشتید. و در پنهان و آشکار برای او (مردم را) نصیحت کردند. و به وسیله حکمت و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کردید. و جانهای خود را در راه رضای او فدا کردید. و نسبت به آن چه از ناملایمات در مسیر الهی بر سرتان آمد، صبر نمودید. و نماز را به پا داشتید. و زکات را پرداختید. و امر به معروف و نهی از منکر کردید. و در راه خدا به شایستگی جهاد نمودید. تا آن که دعوت خدا را علنی ساختید، و واجبات او را واضح و آشکار نمودید، و حدود الهی را به پا داشتید، و احکام و شریعت او را نشر دادید، و سنتهای خدا را رواج دادید. و در این مسیر به گونه ای عمل کردید که خداوند از شما خشنود گشت و به خاطر او قضای الهی را گردن نهادید و همه پیامبران گذشته را تصدیق نمودید.

این قسمت از زیارت به روشنی نشان می دهد که اهل بیت علیهم السلام در آن چه خدا به ایشان محول کرده بود، به خوبی امتحان خویش را پس دادند و از عهده انجام مأموریت خود به نحو احسن برآمدند. همه عبارات فوق مربوط به پاسداری از حریم خدا و به طور خلاصه آشنا ساختن مردم با وظایفی است که در برابر پروردگار خود دارند. همین، کار اصلی ائمه علیهم السلام بوده و ایشان در راه نجات این مسئولیت از هیچ چیز فرو گذارنکردند، بر همه مصائب و بلایای سخت صبر کردند و مجاهده بزرگی در راه علنی کردن دعوت خدا از خود نشان دادند. همه

آنها – به استثنای آخرین حجت که ذخیره الهی است – در این راه به شهادت رسیدند و ذره ای در مسیر خود تزلزل و تردید نداشتند و تسلیم محض خواسته پروردگار خود بودند. آنها به گونه ای در این مسیر سعمل کردند که خدا از ایشان راضی گشت (صرتم فی ذلک منه الی الرضا) آن چنان که دوست و دشمن تصدیق کردند که:

اللَّـهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (۱)

ائمه علیهم السلام، میزان حق و رضای خداوند

حال که معلوم شد اهل بیت علیهم السلام عملاً چه کردند، قسمت سوم زیارت به عنوان نتیجه ای از قسمت دوم مطرح می شود: فالراغب عنکم مارق. و اللازم لکم لاحق. المقصر فی حقکم زاهق. و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم. و انتم اهله و معدنه. و میراث النبوة عندکم. و ایاب الخلق الیکم. و حسابهم علیکم.

پس هر که از شما روی گرداند (از دین) خارج است. و هر که ملازم شما باشد (به سر منزل مقصود) می رسد. و هر کس در حق شما کوتاهی نماید، هلاک (بدبخت) می شود. و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست. و شما اهل حق و سرچشمه آن هستید. و آثار نبوت نزد شماست. و بازگشت مخلوقات به

۱- ۱ انعام، ۱۲۴.

سوی شماست. و حسابرسی ایشان به عهده شماست.

این مقامات بالاترین مقامهایی است که خدا به بندگان خاص خود عنایت فرموده و دلیلش، آن چنان که از عبارات زیارت به دست می آید، همان جملات قبلی (قسمت دوم) زیارت است. در قسمت قبل روشن شد که نحوه عمل اهل بیت علیهم السلام نشانگر رضای خدا و تجسم عملی دین او بوده است. ایشان از پیش خود رضا و سخطی نداشته اند، رضا و سخط آنها فانی دررضا و سخط الهی بوده، جز به سوی خدا و بندگی او به چیزی دعوت نمی کردند. بنابراین کسی که دعوت آنها را نپذیرد، و آنها را رد کند، در حقیقت خدا را رد کرده، و هر که آنها را بپذیرد، در واقع دعوت خدا را پذیرفته است. پس روی گرداندن از اهل بیت علیهم السلام در حقیقت روی گرداندن از خدا و خروج از دین اوست. کسی که همین شأن الهی را برای ایشان قائل نشود و گمان کند که از طریق دیگری می تواند با رضا و سخط الهی آشنا شود و خدا را بندگی کند، خود را تباه و بدبخت کرده است. زیرا کوتاهی کردن در حق ائمه علیهم السلام به دور شدن از مسیری که ایشان انسانها را به آن سوق می دهند، منتهی می گردد و این جز هلاکت و تباهی شخص، اثر دیگری ندارد.

به بیان دیگر: خدای متعال تنها راه پاس داشتن حقوق خود را، پاسداری از حقوقی که اهل بیت علیهم السلام بر عهده خلایق دارند، قرار داده است. زیر آنها را تنها مظهر رضا و خشنودی خویش و ترجمان وحی و نشانگر راه بندگی خود ساخته است. به طوری که در عمل، هر کس را که حقوق ایشان را در همین خصوص پاسداری نکند، از لغزش و قرار گرفتن در معرض فریب شیطان، مصون نساخته و تنها ملازمت با

ایشـان را ضـمانت کرده است که هرگز به تبـاهی کشـیده نشود. بنـابراین کوتـاهی در شـناخت این شأن و مقام برای اهل بیت علیهم السلام انسان را در اعتقاد و عمل از مسیر تضمین شده عبودیت خدا خارج می کند.

بهترین تعابیر برای رساندن این معانی، همان است که در عبارات زیارت آمده است: «الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معـدنه». حق همیشه با اهل بیت علیهم السـلام است و هیـچ گاه از ایشان جدا نمی شود. اصـلاً حق از آنها سرچشـمه می گیرد و به آنها هم منتهی می شود، و هیچ حقی که از ایشان نجوشـیده باشد، وجود ندارد. بنابراین کسـی اهل حق است که امام شـناس باشد و خود را از ایشـان و ادای حقشان جـدا نکنـد. چون حق در اینها خلاصه می شود، در قیامت هم حساب خلایق با ایشان است. زیرا در آخرت حسـاب مردم طبـق میزان حـق سـنجیده می شود و وقـتی کسـانی همه اعمالشـان میزان حق باشـد، پس محـل مراجعه و معیـار حسابرسی خلایق هم آنها خواهند بود.

امره الیکم من والا ـکم فقـد والی الله. و من عـاداکم فقـد عـادی الله. و من احبکم فقـد احب الله. و من ابغضـکم فقـد ابغض الله. و من اعتصم بکم فقـد اعتصم بالله. انتم السبیل الاعظم و الصـراط الاقوم و شـهداء دار الفناء و شـفعاء دار البقاء ... و الباب المبتلی به الناس. من اتاکم فقد نجی. و من لم یأتکم فقد هلک.

کار خا به شـما واگذار شده است. کسـی که با شما دوستی و همراهی کند، با خدا دوستی و همراهی کرده است. و کسی که با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است. و کسی که شما را

دوست بدارد، خدا را دوست داشته. و کسی که بغض شما را داشته باشد، خدا را مبغوض داشته است. و کسی که به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است. شما شاهراه (هدایت) و طریق استوارتر و گواهان دنیا و شفیعان آخرت هستید... و آن دری هستید که مردم به (ورود) آن آزموده می شوند. هر کس به شما رجوع کند، نجات یافته، و هر کس به شما رجوع نکند، هلاک شده است.

با توجه به مضامین عبارات قبلی، روشن می شود که دوستی و دشمنی با خدا صرفاً به وسیله دوستی و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود، و در نتیجه اهل نجات یا هلاکت بودن انسان به قبول یا رد ولایت اهل بیت علیهم السلام برمی گردد.

نفی تفویض باطل

با توجه به آن چه گذشت می توان گفت که خداوند ائمه علیهم السلام را همه کاره خود در دنیا و آخرت قرار داده، البته بدون آن که تفویض باطل لازم آید. عبارات بعدی به منزله دلیل این مطلب است.

الی الله تدعون. و علیه تدعون. و به تؤمنون. و له تسلمون. و بامره تعملون. و الی سبیله ترشدون. و بقوله تحکمون.

به سوی خدا دعوت می کنید. و به او راهنمایی می کنید. و به او ایمان دارید. و به پیشگاه او تسلیم هستید. و به فرمان او عمل می کنید. و به راه او هدایت می کنید. و مطابق سخن او حکم می کنید.

تعابیر فوق، شبهه هر نوع تفویض باطل را برطرف می کند تا کسی

توهم نکنـد که اگر ملاک سـعادت و شـقاوت، ملازمت و عـدم ملازمت با اهل بیت علیهم السـلام می باشد، پس کار از دست خدا خـارج است. خیر، چنین نیست. بلکه اهـل بیت علیهم السـلام چون فقط به سوی خـدا دعوت می کننـد و راه او را نشان می دهنـد و تسلیم او هستند و به فرمان او عمل می کنند و مطابق آن چه او خواسته حکم می کنند، معیار و میزان سعادت و شقاوت افراد هستند. آن چه اهـل بیت علیهم السـلام دارنـد و طبق آن عمـل می کننـد، بالاترین مظهر و تجسم بنـدگی خـداست. پس اعمال و دسـتورات ایشان، ترازویی است که درجات بنـدگی افراد را بر طبق آن می سـنجند و خداوند این بندگان کامل خود را معیار حق و حقیقت در وادی عبودیت قرار داده است. در ادامه، به عنوان نتیجه گیری از جملات فوق چنین آمده است:

سعد و الله من والاکم. و هلک من عاداکم. و خاب من جحدکم. و ذل من فارقکم. و فاز من تمسک بکم. و امن من لا الیکم. و سلم من صدقکم. و هدی من اعتصم بکم. من اتبعکم فالجنۀ ماواه و من خالفکم فالنار مثواه و من جحدکم کافر . و من حاربکم مشـرک. و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم.

کسـی که با شما دوستی و همراهی کند، قسم به خدا سعادتمند می شود، و هر که با شما دشمنی کند، هلاک می گردد. و هر کس شما را انکار کند (از سعادت) محروم، و آن که از شما جدا شود، خوار می شود. و هر کس به شما تمسک کند، رستگار می گردد. و هرکس به شما پناه آورد، در امان خواهد بود. و هر که شما را

تصدیق نماید، سالم می ماند. و آن که به شما چنگ زند، هدایت می گردد. هر کس از شما پیروی نماید، بهشت جایگاهش است. و هر کس با شما مخالفت کند، آتش جایگاهش است. و هر کس شما را انکار کند، کافر، و آن که با شما بجنگد، مشرک است. و کس که چیزی را از شما نپذیرد، در پایین ترین درکات جهنم خواهد بود.

اینها همه، لوازم اعتقاد به معیار حق بودن ائمه علیهم السلام است که در قسمت قبل توضیح داده شد.

درس نهم: معرفی اهل بیت علیهم السلام در زیارت جامعه کبیره (۲)

منزلت اهل بیت علیهم السلام در همه عوالم هستی

معیار حق بودن ائمه علیهم السلام اختصاص به محدوده و عالمی خاص ندارد بلکه در همه عوالم هستی ساری و جاری است. لذا در ادامه زیارت به همین حقیقت اشاره می شود که رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام معیار حق و باطل و نیز بهشت و جهنم می باشد و بنابراین مقامات ایشان محدود به زمان حیات آنها و حتی محدود به عالم دنیا نیست، بلکه از ابتدای خلقت و در عوالم قبل از دنیا و نیز بعد از فنای دنیا تا قیام قیامت، این قضایا ادامه داشته و خواهد داشت.

اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی.

شهادت می دهم که این (کمالات) در گذشته برای شما بوده و در آینده هم برای شما خواهد بود.

گوشه ای از برکات وجودی اهل بیت علیهم السلام برای ما

در ادامه زیارت، خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و مراحل پس از آن مطرح می شود که منشأ خیرات و برکات زیادی برای همه خلایق بوده است.

خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین، حتی من علینا بکم فجعلکم من بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه. و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهارهٔ لانفسنا و تزکیهٔ لنا و کفارهٔ لذنوبنا.

خداوند انوار شما را خلق کرد، پس شما را به دور عرش خود جمع نمود (به دور عرش خلقه زدید) تا آن گاه که بر ما به وسیله شما منت گذاشت و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه بالا رفتن آنها و این که در آنها نام او برده شود را داده است. و صلوات ما بر شما و ولایت شما را که خدا اختصاص به ما داده است، سبب پاکیزگی خلقت (طینت) ما و پاکی جانهای ما و پاک گردانیدن ما و کفاره گناهان ما قرار داد.

بنابراین، مراحل پس از خلقت نورانی اهل بیت علیهم السلام و آشنا کردن ما با ایشان، منتی بوده که خدا بر سر ما گذاشته است. آنها برای بندگی خود احتیاج به ما نداشته و ندارند و این ما هستیم که برای پاک شدن و در مسیر صحیح بندگی خدا قرار گرفتن، احتیاج به اهل بیت علیهم السلام داریم و خدا به وسیله ایشان بر ما منت نهاده تا راه هدایت را پیش بگیریم. اما متأسفانه شاهد بوده ایم که پیشوایان هدایت الهی و بهترین خیرخواهان بشر که برای ادا رسالت خود هیچ اجر و مزدی هم از

انسانها نخواسته اند، چگونه مظلومانه به دست همین بشر نادان و ظالم گرفتار آمده و همه گذشتگان ایشان به دست کسی که ظاهراً از پیروان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، به شهادت رسیدند.

زائر ائمه علیهم السلام با اعتقاد عمیق به مقامات ایشان به آنجا می رسد که می خواهد خودش و همه نزدیکان و دارایی اش را فدای آن حضرت نماید و چنین عرضه می دارد:

بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی! من اراد الله بدا بکم.

و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم.

پدر و مادرم و خودم و بستگانم و اموالم فدای شما باد! کسی که خدا را بخواهد از شما شروع می کند. و موحدان، (توحید و سایر معالم دین را) از شما گرفته اند. و کسی که مقصودش خدا باشد، به واسطه شما به او روی می کند.

در این عبارات، اهل بیت علیهم السلام به عنوان وسیله انحصاریتوجه به خدا و در رأس همه معرفتها اعتقاد به توحید، مورد عنایت قرار گرفته اند. دقت در عبارت «من وحده قبل عنکم» این حقیقت را برای ما روشن می سازد که همه معارفت دینی به خصوص توحید واقعی تنها از طریق اهل بیت علیهم السلام به دست می آید. کسی که درس خداشناسی را از ایشان نگیرد و به سایر تعالیم ایشان گردن ننهد، بالاخره گرفتار شرک و تشبیه می شود و نمی تواند یک موحد واقعی باشد. واقعیت تاریخ هم بر این امر گواهی می دهد که هر کدام از متفکران بزرگ بشری که در توحید خدای متعال تسلیم مکتب اهل بیت علیهم السلام نشده اند، دیر یا زود به دام تشبیه گرفتار آمده اند و نتوانسته اند از شر شرک و الحاد

مصون بمانند.

بابی انتم و امی و نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا.

پدر و مادرم و خودم فدای شما باد! به وسیله دوستی و همراهی با شما خداوند ما را با نشانه های دین خود آشنا کرده است.

حقیقت این است که اگر ما اهل بیت علیهم السلام را نداشتیم و با ایشان آشنا نبودیم، هیچ چیز از اسلام نمی دانستیم و در تاریکی جهل و گمراهی به سر می بردیم.

رضای امام علیه السلام شرط لازم آمرزش گناهان

در اواخر زیارت، خطاب به ولی و حجت خدا چنین می خوانیم:

یا ولی الله، ان بینی و بین الله عزوجل ذنوباً لا یاتی علیها الا رضاکم. فبحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته. لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعائی، فانی لکم مطیع. من اطاعکم فقد اطاع الله. و من عصاکم فقد عصی الله. و من احبکم فقد احب الله. و من ابغضکم فقد ابغض الله.

ای ولی خدا، بین من و خدا گناهانی است که چیزی جز خشنودی شما آن را از میان بر نمی دارد. پس به حق آن که شما را نسبت به سسر خود امین قرار داده و شما را مسئول رسیدگی به کار خلق خویش ساخته و اطاعت از شما را قرین و همراه اطاعت خود کرده است، قسمتان می دهم که برای گناهان من بخشایش طلبید و شفیعان من باشید، که من مطیع شما هستم، هر کس شما را

اطاعت کنـد، از خـدا اطاعت کرده. و هر کس نافرمانی شـما را بکند، خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس شـما را دوست بدارد، خدارا دوست داشته و هر کس با شما دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است.

در این قسمت غیر از تأکید بر این مطلب گذشته، دو نکته مهم جلب توجه می کند:

یکی این که شـرط لازم آمرزش گناهان انسان این است که ولی خدا از او خشـنود گردد. خداوند رضای اهل بیت علیهم السـلام را رضای خودش قرار داده است به طوری که تا خشنودی ایشان جلب نشود، خدا هم از بنده اش راضی نمی گردد.

امام علیه السلام راعی و سرپرست امت

نکته دوم تعبیر «استرعاکم امر خلقه» است که نشان می دهد خداوند امر هدایت خلق را به عهده ائمه علیهم السـلام گذاشته و آنها را مسئول این کار ساخته است.

«راعی» به مسـئول رسـیدگی و مراقبت از یک یا چنـد چیز یا شـخص گفته می شود. چوپان گله گوسـفند را هم «راعی» می گویند، چون مسئول نگهداری و مراقبت و پروراندن آن گوسفندان همان چوپان است.

خداوند هم اهل بیت علیهم السلام را چوپان امت اسلام قرار داده و آنها را مسئول حفظ و مراقبت و هدایت امت به سوی خدا و دین الهی کرده است. در مقابل از مردم خواسـته است تا به مسـئولان و مربیان خود روی آورده، تسـلیم ایشان باشـند و اوامر آنها را اوامر خدا و نواهی آنها را نواهی خدا بدانند.

اگر کسی خود را این گونه به اولیای خدا بسپارد، دیگر باکی از گمراهی ندارد. زیرا ایشان خود از او دستگیری لازم را می کنند و او را از خطرات محافظت می نمایند، همان طور که ک چوپان گوسفندان خود را از خطرات حفظ کرده و نمی گذارد که هیچ یک از آنها طعمه گرگ و امثال آن شوند.

این بیان تعبیر دیگری از مسئله «ولایت» ائمه علیهم السلام است که به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن ایشان نسبت به مخلوقات می باشد. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمودند:

کل من دان الله عزوجل بعباده بجهد فیها نفسه و لا امام له من الله، فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر و الله شانی لاعماله. و مثله کمثل شاه ضلت عن راعیها و قطیعها فهجمت ذاهیهٔ و جائیهٔ یومها. فلما جنها اللیل بصرت بقطیع غنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها فباتت معها فی مریضها. فلما ان ساق الراعی قطیعه انکرت راعیها و قطیعها، فهجمت متحیرهٔ تطلب راعیها و قطعیها، فبصرت بغنم مع راعیها فحنت الیها و اغترت بها، فصاح بها الراعی: الحقی براعیک و قطیعک فانت تائههٔ متحیرهٔ عن راعیک و قطیعک. فهجمت ذعرهٔ متحیرهٔ تائههٔ، لا راعی لها یرشدها الی مرعاها او یردها. فبینا هی کذلک اذا اغتنم الذئب ضیعتها فاکلها.

و کذلک و الله – یا محمد – من اصبح من هذه الامهٔ لا امام له

من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها. و ان مات علی هذه الحالهٔ، مات میتهٔ کفر و نفاق. (۱)

هر کس خدای عزوجل را با انجام عبادتی که خود را در آن به زحمت می افکند، بندگی کند، اما امامی از جانب خدا نداشته باشد، زحماتش بی نتیجه و خودش گمراه و سرگردان است و خدا هم دشمن اعمالش می باشد. و داستان او هم چون گوسفندی است که چوپان و گله خود را گم کرده و تمام روز را سرگردان این طرف و آن طرف می رود. پس چون شب فرا رسد، یک گله گوسفند همراه با چوپانش می بیند پس به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن را گله خود می پندارد). لذا شب را در خوابگاه آن گله سپری می کند و (صبح) وقتی چوپان گله خود را حرکت می دهد او و گله اش را ناآشنا می بیند. پس سرگردان به دنبال چوپان و گله خود می گردد، تا این که چشمش به یک گله گوسفند به هراه چوپانش می افتد و به سوی آن متمایل می شود و فریب می خورد (آن را گله خود می پندارد). (همین که به آن گله می رسد) آن چوپان بر سرش فریاد می زند: برو سراغ چوپان و گله خودت! تو چوپان و گله خود را گم کرده ای و سرگردانی! پس وحشت زده و سرگردان و گمگشته به راه می افتد، هیچ چوپانی که او را به چراگاه خود هدایت کند، یا این که جای قبلی اش برگرداند، پیدا نمی کند. در این میان، ناگهان گرگ فرصت را غنیمت شمرده او را می درد.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام، و الرد الیه، حدیث ۸.

و به خـدا قسم – ای محمـد – هر کس از امت اسـلام امامت امام منصوب از طرف خدای عزوجل را که شـناخته شده و عادل اسـت نپذیرد، و گمراه می شود. و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.
در این حدیث شـریف امام علیه السـلام به چوپان، و امت به گله گوسـفند تشیه شده اند. و آن مسلمانی که اسلام را پذیرفته اما امام منصوب از جانب خدا را نپذیرفته است، به گوسفندی تشبیه شده که چوپان و گله خود را گم کرده است و به این طرف و آن طرف پنـاه می آورد، به گروههای مختلف برخورد می کنـد که هر یک از آنها به نحوی با او رفتار می کننـد، یا پناهش نمی دهنـد، یا در میان آنها احساس آرامش و پناه نمی کنـد. لـذا باز هم به این طرف و آن طرف می زنـد، تا بالاخره با همان حال سـرگردانی، طعمه گرگ بیابان شده و هلاک می گردد.
مسـلمانی هم که امام ندارد، همین طور است. او چون مسلمان است، می خواهد خدا را بندگی کند، تلاش و مجاهدت هم می کند، اما از راهی که بایـد دین خود را اخذ کند، نمی رود. چنین کسـی هر چند صباحی به یک گروه و یک آیین متمایل می شود، ابتدا آن گروه را مؤمن و خدا شناس می پندارد و گول ظواهر اسلامی آنها را می خورد، یا فریب اعمال عبادی به ظاهر زیبای آنها را می خورد و به آنها می گرایـد، اما پس از مـدتی می بینـد که گمشده اش آنجا نیست و به جای آن که به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود، از آن دور شده است، لذا آنها را ترک می کند.
شب تاریک کنایه از جهل و گمراهی است. این که شب را در کنار آنها به سر برد، یعنی این که نمی داند آنها چه کسانی هستند و فریب ظاهرشان را خورده و با آنها همراه می گردد. اما صبح، یعنی وقتی نور

علم بر قلب او می تابد و حقیقت کیفر آلود و گمراه آنها را می شناسد، دگیر نمی تواند با آنها همراهی کند و رهبر و پیشوای آنها را دارای صلاحیتهای لازم برای هدایت به سوی خدا نمی یابد. این بیان حال اوست نسبت به بعضی از گروههای فکری.
در مورد بعضی از مکاتب دیگر و پیروانشان نیز از دور ایشان را ظاهر الصلاح می بیند و فریب ظاهر مسلمانی آنها را می خورد، ولی وقتی به آنها نزدیک می شود، از همان ابتدا طردش می کنند، چون ملتزم به اموری است که آنها قبول ندارند و لذا نمی توانند او را همراه و هم کیش خود بدانند. بنابراین از آنها هم رانده می شود. به این ترتیب هیچ مأمن و پناهی نمی یابد، هیچ مکتب و آیینی که او را به گمشده اش برساند، پیدا نمی کند و از همه آن چه دیده، متنفر و رانده شده است. لذا سرگردان می ماند. از طرفی اعتقاد به خدا و معاد را نمی تواند کنار بگذارد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را هم نمی تواند منکر شود، و از طرف دیگر آن چه از مکتبهای مختلف دیده و شنیده است، پاسخگوی سؤالات و اشکالات او و برطرف کننده شبهاتش در مسائل اعتقادی نیستند. این است که سرگردان مانده، پناهی برای خود احساس نمی کند.
این وضعیت آن قدر ادامه می یابد که بالاخره شیطان کار خود را می کن و یکی از این جریانات فکری باطل، یا بعضی از افرادی که هیچ صلاحیتی در شناخت دین ندارند، او را از راه به در کرده، نسبت به اصل دین – یعنی اعتقاد به خدا و معاد و نبوت– متزلزل و بی ایمان می کنند.
البته این بی ایمانی چه بسا به صورت صریح و علنی نباشد، بلکه با حفظ اسم دین و اسم خدا و معاد، از درون بی محتوا می شود. در این صورت

شخص ممکن است نماز خود را بخواند اما در دل نسبت به خدا و حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله شک داشته و به قیامت هم اعتقاد چندانی نداشته باشد. کسی که با این حال از دنیا رود، عقیده به اسلام و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه با حال کفر و نفاق از دنیا رفته است.
برخی از جریانهای فکری معاصر که مدعی روشنگری هم هستند، شاهد خوبی برای صدق این سخنان هستند. افرادی بدون بصیرت در دین و بی هیچ تخصصی ادعای دین شناسی دارند، کسانی هم فریب آنان را خورده، بدون آن که خود بفهمند و بدانند، اعتقادات خود را از ریشه از دست می دهند. مشکل از اینجا ناشی شده که اینها نه خود و نه پیروانشان معرفت صحیحی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و این که باید در امر دین به ایشان رجوع کنند، ندارند و لذا کم کم در ورطه کفر و گمراهی فرو می روند. آری، این است نتیجه نشناختن امام علیه السلام و حقوق واجب ایشان.
پس حفظ اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد، تنها برای کسانی امکان پذیر است که ولایت اهل بیت علیهم السلام و هدایت ایشان را در امر دین پذیرفته باشند. علت این امر آن است که دسترسی به اعتقادات صحیح و بندگی خدا از غیر طریق وحی امکان ندارد و این تنها اهل بیت عصمت و طهارت هستند که ترجمان وحی الهی می باشند. بنابراین هر کس هر سخن صحیحی در دین – چه اعتقادات و چه اخلاق و احکام – آورده، با واسطه یا بی واسطه از ایشان گرفته است، هر چند خودش متوجه نباشد.
بهترین شاهد بر این مدعا، احادیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه

اطهـار علیهم السـلام و حضـرت زهرا علیها السـلام درباره توحیـد خـدای متعال رسـیده است. با توجه به این که اصل اصـیل و یگانه اساس اسلام و هر دین الهی، توحید است، می توان از این راه به حقانیت ایشان و بطلان دیگران پی برد.

در این خصوص می بینیم که دقیق ترین و ظریف ترین نکـات در توحیـد که انطبـاق کامل بر فطرت و وجـدان انسانهای عاقل دارد، فقـط و فقـط از زبـان اهـل بیت علیهم السـلام بیـان شـده و دیگران – چه مـدعیان دروغین امامت و چه غیر آنها – یک سـطر از آن سخنـان را نه گفته و نه نوشـته انـد. آن چه بزرگترین متفکران بشـری در طول تاریـخ ادیان و فلسـفه آورده انـد، قابل مقایسه با یک کلمه از فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام نیست. این حقیقت را کسی که معارفت توحیدی ائمه علیهم السلام را بشناسد و آنها را با معارف بشری تا حدودی مقایسه کند، به خوبی در می یابد.

هیچ یک از متفکران بشـری نتوانسته اند بشر را روی مرز توحید – نفی تعطیل و تشبیه – حفظ کنند و بالاخره به یکی از این دره ها لغزیـده انـد. امـا در مکتب اهـل بیت علیهم السـلام انسان هر چه با تعالیم ایشان آشـناتر شود، به وجـدان توحیـد حقیقی نزدیکتر می گردد و هرگز به تعطیـل یـا تشبیه نمی لغزد. این امر برای همه کسـانی که بـا معـارف توحیـدی قرآن و احادیث، آشـنایی عمیق پیـدا کنند، قابل تصدیق است.

بـا این توضـیحات روشن می شود که سـخنان اهل بیت علیهم السـلام در باب توحیـد، یکی از مصادیق چوپانی ایشان نسـبت به امت اسلام است که هر کس ایشان را مرجع و متکای خود قرا می دهد، از انحراف و لغزش در آن مصون می ماند.

رفع اشکال از تشبیه امام علیه السلام به چوپان

ناگفته نماند که تشبیه امام علیه السلام به چوپان و امت به گله گوسفند، به این معنا نیست که انسانها بدون هدایت امام علیه السلام هیچ خیر و شری را تشخیص نمی دهند و درست هم چون گوسفندانی هستند که کورکورانه به دنبال چوپان خود به راه می افتند. چنین برداشتی از تشبیه فوق کاملاً نادرست و خلاف واقع است. در هر تشبیهی همواره یک جهت مشترک میان مشبه و مشبه به وجود دارد که اساس و پایه تشبیه، همان وجه شباهت می باشد. غیر از این وجه، سایر خصوصیات مشبه به را نمی توان بدون دلیل و شاهدی که حکایت از قصد گوینده کلام کند، به مشبه سرایت داد.

در تشبیه مورد بحث، انسانها از این جهت که علم کافی برای یافتن راه سعادت اخروی خویش ندارند، مانند گله گوسفند دانسته شده اند که تا چوپانی هدایتشان نکند، راه را از چاه تشخیص نمی دهند. این در حالی است که گوسفندان هم مقدار ناچیزی از فهم و شعور را دارا هستند (مثلاً خطراتی مانند گرگ را می شناسند و از آن فرار می کنند) ولی آن درجه ناچیز برای نجات آنها از لغزشها و انحرافاتی است که تهدیدشان می کند، کافی نیست. پس گوسفند – در حد گوسفند بودنش – خیر و شری برای خود می شناسد. انسانها هم در درجه بسیار بالاتری از گوسفندان دارای فهم و شعور هستند که عقل نامیده می شود و بزرگترین افتخار و مایه برتری انسان بر حیوانات به شمار می آید. اما عقل برای رساندن آنها به درجات کمال انسانی – که بندگی تمام عیار خداوند است –کفایت نمی کند. همین ویژگی وجه شباهت انسانها را به

گوسفندان در نیاز به یک چوپان تشکیل می دهد.

مهم این است که همین عقل، نیازمنـدی انسان را به پیشوایان معصوم و منصوب از جانب خداونـد تشـخیص می دهد و عجز او را از این که بدون دستگیری ایشان بتواند مسیر بندگی خدارا به طور صحیح و کامل طی کند، برایش آشکار می سازد.

پس دنباله روی انسانهای عاقل از ائمه علیهم السـلام به هیچ وجه کورکورانه و بی دلیل نیست، بلکه لزوم آن را عقل انسانی تصدیق می نمایـد. بنـابراین نمی توانیم پیروی عقلاـ از پیشوایان الهی را از روی نافهمی – و به تعبیری گوسـفند وار – بـدانیم. تشبیه امت به گله گوسفند، نباید باعث چنین سوء برداشت مغرضانه ای بشود.

درس دهم: معرفت امام علیه السلام سرچشمه همه خیرات

اشاره

مطالب گذشته این واقعیت را روشن می کند که شناخت و تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت، نه صرفاً از باب تعبد بلکه به حکم عقل انسان است. چرا که انسان خداشناس راهی به سوی خداوند جز آن چه خود او قرار داده، ندارد و از غیر این راه نمی تواند به رضا و سخط الهی آگاه شود. عاقلی که از پس پرده غیب خبر ندارد، دنبال کسی که او هم مانند خودش جاهل و نادان است، نمی رود، بلکه کسی را می جوید که به آن چه او نمی داند، آگاهی کامل دارد. اگر چنین کسی را شناخت، دیگر در این که باید او را پیروی کند، تردید و تأمل نمی کند.

عقلی بودن لزوم تبعیت از امام علیه السلام

پس مراجعه انسانها به ائمه اطهار علیهم السلام از باب مراجعه جاهل به عالم و یک حکم عقلی است و امر تحکمی و تعبدی محض نمی باشد.

همان طور که عاقل، در امور مادی و دنیوی خود، اگر نسبت به چیزی

نـادان باشـد، به دانـا و متخصـص آن مراجعه می کنـد و به هر چیزی از راه خودش وارد می شود، در امور معنوی و اخروی هم عقل همین گونه حکم می کنـد. لذا در بحث لزوم معرفت امام علیه السـلام به همین حکم عقل تنبه داده شده است. امام باقر علیه السـلام می فرمایند:

یا ابا حمزهٔ، یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً. و انت بطرق السماء اجهل منک بطرف الارض. فاطلب لنفسک دلیلا.(۱)

ای ابوحمزه، هر یک از شما که بخواهد چند فرسخ مسافتی را طی کند، برای خود راهنمایی می گیرد. و تو نسبت به راههای آسمان از راههای زمین نادانتر هستی. پس برای خود راهنمایی بگیر.

راههـای آسـمان، راههای هـدایت الهی است که از طریق وحی به کسانی تعلیم داده شـده و هر کس این علم را دارد، به حکم عقل بایـد از او تبعیت کرد. اگر به جز چهارده معصوم علیهم السـلام در امت اسـلام کسـی این آگاهی را داشـته باشـد، از او هم می توان تبعیت کرد. اما این دانایی منحصـر به چهارده نفر از امت اسـلام است، پس پیروی ما هم باید فقط از اینها باشد. در این امر، پسـند یا ناپسند کسی حقیقت را تغییر نمی دهد.

مـا به هر حـال محتـاج علم ایشـان هستیم. بنـابراین چه دوست داشه باشـیم و چه دوست نداشـته باشـیم، چاره ای جز پیروی از ایشان نداریم.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، حدیث ۱.

امام علیه السلام باب خدا

«باب الله» بودن ائمه علیهم السلام به همین جهت است. اگر کسی می خواهد به سر منزل برسد، باید از این راه برود و از غیر این طریق، راه به جایی نمی توان برد. درست مانند این که اگر کسی بیمار شود، به حکم عقل باید به طبیب مراجعه کند. اگر بیماری بگوید من از خود خدا شفا می خواهم و بنابراین سراغ پزشک نمی روم، در خانه می نشینم و دعا می کنم تا خدا مرا شفا بخشد، همه عقلا او را مذمت می کنند. چون کسی که از خدا شفا می خواهد، باید از همان طریقی که خدا شفا را قرار داده، برود و فرض این است که مراجعه به پزشک همان طریق مذکور است.

البته در این مثال هیچ پزشکی منصوب و منصوص از طرف خدا نیست، ولی در بحث امامت همه تأکید بر مراجعه به کسانی است که منصوب ا از طرف خدای متعال هستند و خود، ایشان را «ابواب الله» نامیده است. پس لزوم پیروی از اهل بیت علیهم السلام برای آنان که تا حدی به فضایل و کمالات ایشان پی برده اند، یک حکم عقلی است نه یک دستور تعبدی محض.

در احادیث مقایسه ای میان واجبات اصلی در اسلام و امر ولایت صورت گرفته است که نمونه ای از آن چنین است:

عن زرارهٔ عن ابی جعفر علیه السلام قال: بنی الاسلام علی خمسهٔ اشیاء علی الصلاهٔ و الزکاهٔ و الحج و الصوم و الولایهٔ قال زرارهٔ: فقلت: و ای شیء من ذلک افضل؟ قال علیه السلام الولایهٔ افضل. لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن. (۱)

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵.

زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.

زراره می گوید: عرض کردم: کدام یک از اینها برتر هستند؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنها و صاحب ولایت راهنما و و نشان دهنده آنهاست.

اگر آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام نبود، نه نماز، نه روزه، نه حج، و نه زکات و نه هیچ حکم دیگری در دین برای ما روشن نبود در مورد اعتقادات هم همین طور است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ان الله تبارک و تعالی لو شاء لعرف العباد نفسه، ولکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله و الوجه الذی یؤتی منه. فمن عدل عن ولایتنا، او فضل علینا غیرنا، فانهم عن الصراط لناکبون.

فلا سواء من اعتصم الناس به و لا سواء حیث ذهب الناس الی عیون کدرة یفرغ بعضها فی بعض و ذهب من ذهب الینا الی عیون صافیة تجری بامر ربها لانفاد لها و لا انقطاع.(۱)

خدای متعال اگر می خواست خودش را – مستقیماً و بی واسطه – به بندگان می شناساند، ولی ما را درها و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند قرار داده است. بنابراین کسانی که از ولایت ما روی گردانند، یا دیگری را بر ما ترجیح دهند، از صراط (مستقیم) می لغزند. آنها که مردم به ایشان چنگ

۱– ۱. اصول کافی کتاب الحجة، باب معرفة الامام و الرد الیه، حدیث ۹.

زده اند (با ما) مساوی نیستند. زیرا مردم (اهل سنت) به سوی چشمه های آب تیره رنگی که بعضی از آنها به بعضی دیگر می ریزد، روی آورده اند اما کسانی که به سوی ما آمدند به سوی چشمه های زلالی روی آورده اند که به فرمان پروردگارشان جاری هستند، آب آنها تمام نمی شود و خشک نمی گردند.

خداوند اهل بیت علیهم السلام را واسطه تقرب به سوی خودش قرار داده است. در هر چیزی حتی در توحید و معرفت خدای یکتا، ایشان واسطه فیض الهی هستند و تا کسی به ایشان رجوع نکند، به توحید حقیقی و معرفت راستین خداوند نایل نمی شود و آن چه به دست آورده است، از او دستگیری نمی کند. کسانی که به سراغ غیر ایشان رفته اند، به چشمه زلال علم و معرفت روی نیاورده اند. غیر اهل بیت علیهم السلام هم اگر بهره ای از آب معرفت برده باشند، آن را با گل و لای و آلودگیهای دیگر مخلوط کرده اند و از معرفت خالص الهی بی بهره مانده اند و بنابراین از صراط مستقیم خداوند دور افتاده اند. آن چشمه معرفتی که ناخالصی ندارد و چیزی آب زلال آن را آلوده نکرده، تنها از سینه و دهان اهل بیت علیهم السلام جاری است و تشنگان معرفت را تنها این چشمه می تواند سیراب نماید.

علم ایشان تمامی ندارد و هیچ کس از سر چشمه ایشان تنشنه باز نی گردد. پس چرا انسان عاقل که چنین افرادی را شناخته است، سراغ دیگران برود یا در سر سپردگی به اهل بیت علیهم السلام تردید داشته باشد؟! اگر کسی همه چیز خود را از ائمه علیهم السلام بگیرد، محتاج هیچ کس نمی شود و همه خیرات را می تواند با قبول ولایت و سرپرستی ایشان بر خود، کسب کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نحن اصل کل خیر. و من فروعنا کل بر. فمن البر التوحید و الصلاةٔ و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیء و رحمهٔ الفقیر و تعهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله.(۱)

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های ماست. و از جمله نیکیهاست، توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحم به فقیر، احساس مسئولیت نسبت به همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

اهل بیت علیهم السلام چون ساخته دست عنایت و لطف خدا هستند، ریشه و منشأ هر خوبی می باشند و همه نیکی ها از شاخه ها و ثمرات وجودی درخت اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی ها اعتقاد به توحید خدای متعال است – که اصل دین می باشد – و سپس بقیه خوبیها که فروع دین هستند. اصل و فرع دین از طریق معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

نیاز انسان به امام علیه السلام در اصول و فروع دین

در آن بخش از اصول و فروع دین که خارج از حوزه کشف عقل است و صرفاً باید تعبد حاکم باشد، نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا واضح و روشن است. روزه و نماز احکامی هستند که انسان با عقل خویش به وجوب آنها پی نمی برد، اما وقتی حجت خدا و لسان وحی الهی وظیفه انسان را بیان کرد، تعبداً از آن تبعیت می کند.

اما اکثر مسائل دینی این طور نیست. در اصول دین، خصوصاً امر

۱- ۱. روضه کافی، صفحه ۲۴۲، حدیث ۳۳۶.

توحید، و هم چنین در بسیاری از فروع، خصوصاً احکام قلبی اخلاقی، برای عقل آدمی روشنایی خاصی وجود دارد. توحید خداوند مطابق فطرت و عقل آدمی است و این را که خدا باید از حد تعطیل و تشبیه خارج باشد، عقل کاملاً تصدیق می کند. هم چنین فرو بردن خشم و گذشت ازخطاکاران و رعایت همسایه و ... اینها امور عقلانی هستند که حسن آنها را عاقل می فهمد.

آن چه در این گونه امور اهمیت دارد، حفظ انسان در مسیر صحیح و عقلانی است و این هدف، در صورتی که انسان به خود واگذاشته شود، تحقق نمی پذیرد. انسان نیازمند تزکیه و تربیت صحیح است و بدون آن، گر چه بسیاری از مسائل را در ابتدا بداند، ممکن است خیلی زود از مسیر درست منحرف شود و آن چه را دارد، از دست بدهد.

وقتی برای انسان عاقل جرقه اعتقاد صحیح به توحید زده شود، فوراً تصدیق می کند، اما افکار بشری و القائات نادرست نمی گذارند همان اعتقاد صحیح را حفظ کند و انواع وساوس شیطانی یا انسانی او را از حرکت در مسیر درست باز می دارند. لذا با این که توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام بسیار روشن و وجدانی است، اما متأسفانه بسیاری از کسانی که حتی احادیث ائمه علیهم السلام را هم در این مورد دیده و شنیده اند، چون از سر خضوع و تسلیم با آنها برخورد نکرده اند، نتوانسته اند خود را از تأثیر سوء افکار بشری مصون بدارند و لذا به توجیه و تأویل آیات و روایات پرداخته اند. اینها مصداق آن گروه هستند که در فکر و عمل، دیگران را بر اهل بیت علیهم السلام ترجیح داده اند و به جای آن که سخن دیگران را درباره توحید به سخنان ائمه علیهم السلام محک بزنند، تعالیم دیگران را

اصل گرفته و احادیث را با آنها توجیه و تأویل نموده اند. به همین جهت با این که مسئله توحید در معارف اهل بیت علیهم السلام از بدیهی ترین بدیهیات است، اما بر بسیاری از متفکران و اهل مطالعه هم پوشیده مانده است.

پس بشر در امور غیر تعبدی هم احتیاج به مربی و معلم معصوم دارد و باید خود را به او بسپرد تا با دستورات او و طبق برنامه تربیتی او رشد کند و از انحراف در امان بماند. وقتی در خداشناسی – که روشن ترین مسلئه است – وضعیت چنین باشد، به طریق اولی در پیغمبر شناسی و امام شناسی و معاد شناسی هم که اصول و پایه های دین هستند، همین طور خواهد بود. زیرا جنبه های تعبدی در اینها بیش از توحید است. به هر حال هر امر خیری از اهل بیت علیهم السلام سرچشمه می گیرد و با تمسک به ایشان می تواند به آن دسترسی پیدا کرد:

ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه.(۱)

اگر از خوبی یاد شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

اصل و فرع خوبیها و ریشه و شاخه نیکیها و ابتدا و انتهای آنها و سرچشمه مه خیرات، ائمه علیهم السلام هستند. نیکی همان است که آنها می گویند یا انجام می دهند.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۲، صفحه ۱۳۲، ازعیون اخبار الرضا علیه السلام عباراتی از زیارت جامعه کبیره.

امام علیه السلام، پدر دلسوز و مادر مهربان

کدام مربی و معلمی بهتر از اینها که دست پروردگان خدای متعال هستند؟! خداوند ولایت و سرپرستی مردم را به اینها سپرده است و ایشان هم در کمال محبت و آقایی و بزرگواری به موالیان خود رسیدگی کرده و با دلسوزی تمام برای آنها پدری و مادری می کنند. امام رضا علیه السلام می فرمایند:

الامام الماء العذب علی الظمأ و الدال علی الهدی و المنجی من الردی ... الامام الانیس الرفیق و الوالد الشفیق و الاخ الشفیق و الام البرة بالولد الصغیر و مفزع العباد فی الداهیة الناد. (۱)

امام آب شیرین و گوارای زمان تشنگی و نشانگر هدایت و نجات بخش از هلاکت است... . امام مونس مهربان و پدر دلسوز و برادر همسان و مادر نیکوکار برای فرزند کوچک و پناه بندگان در گرفتاری سخت است.

پدر دلسوز اگر ببیند که فرزندش راه خطا می رود و اشتباهی را مرتکب می شود، با مهربانی و ملاطفت، او را از خطایش باز می دارد و به هر قیمتی که شده از سقوط در انحراف نجاتش می دهد. برادر، در سختیها و گرفتاریها، برادر خود را تنها نمی گذارد. آن که برادری مانند خود دارد، هیچ گاه خود را تنها احساس نمی کند. مادر مهربان کودک خود را از خودش بیشتر دوست دارد، حاضر است به جای او همه

۱- ۱. اصول کافی کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۱.

ناراحتیها و مشکلات را تحمل کند اما آن طفل به سختی نیفتد و در دام بلا گرفتار نشود. همه اینها و بالاتر از اینها، در وجود نازنین امام علیه السلام جمع شده و خداوند چنین بزرگواری را مرب و پدر و مادر بندگان خود قرار داده است.
کسی که ولایت چنین امامی را بپذیرد، خود را در کنف حمایت و زیر سایه مهر و عطوفت چنان شخصی قرار داده، دیگر از هیچ خطری نگرانی ندارد و دلش شور چیزی را نمی زند. کدام پدر از امام علیه السلام مهربانتر، آگاهتر، توانمندتر، متقی تر، خداشناس تر، و دستگیرتر می توان یافت؟! کارهایی را امام علیه السلام می تواند انجام دهد که از عهده هیچ پدر و مادری در حق فرزندشان بر نمی آید. کسی که چنین ولیی دارد و خود را به او سپرده است، هر جا بخواهد بلغزد یا نفهمد یا هوای نفس بر او غلبه کند یا ... در همه این موارد مربی و سرپرست او بالای سرش هست و با آن ویژگیهای که در مورد ایشان بیان شد، هرگز فرزند خود را رها نمی کند.
وقتی کودکی هنوز راه رفتن بلند نیست، یا در تاریکی می خواهد به راهی که تا به حال نرفته قدم بگذارد، دست خود را در دست پدر می گذارد و اگر چشمانش هم بسته باشد، مطمئن خواهد بود که به مقصد می رسد و از راه منحرف نمی گردد. بندگان خدا کودکانی هستند که باید دست در دست مربی و پدر خود، راه بندگی خدا را طی کنند تا در این راه از شر شیاطین مصون و محفوظ بمانند. اما کسی که امام ندارد و ولایت چنین شخصیتی را گردن ننهاده است، هم چون کودک بی پدری است که خودش راه را بلد نیست اما می خواهد با افت و خیز و حرکات

بچگانه مسیری را طی کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده اند.
آیا امکان پذیر است؟! چنین کسی پناهی ندارد و در مشکلات خود را بی پناه احساس می کند، ولی اهل معرفت، امام علیه السلام را پناهگاه خود می دانند.

دو نوع هدایت امام علیه السلام

به اعتقاد شیعه هدایتگری امام علیه السلام به دو صورت انجام می شود، یکی «ارائه طریق» و دیگری «ایصال الی المطلوب». اولی نشان دادن راه است به نادان تا این که خود به پای خود آن را طی نماید. دومی حرکت دادن نادان است، اما نه به پای خود بلکه به پای مربی و هادی خود.
شخص باید خود را از امام علیه السلام جدا نکند تا با همراهی ایشان به مطلوب برسد. بنابراین اعمال ولایت امام علیه السلام در مورد اشخاص ممکن است به هر یک از دو شکل فوق، یا به هر دو صورت با هم باشد. البته نحوه آن به اختیار خودشان است که چه مقدار لطف و محبت به زیردستان خود داشته باشند.
هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱)
ما اگر می خواهیم بیشتر مورد لطف ایشان قرار بگیریم، باید ارادت و محبت خود را به آنها بیشتر کنیم و به هر وسیله ممکن توجه و خشنودی آنها را به سوی خود جلب نماییم.
با توجه به مطالب فوق، ارزش و اهمیت «معرفت امام علیه السلام» برای ما روشن می شود و این که اگر کسی به این گوهر گران قدر و اکسیر اعظم دسترسی پیدا کند، در حقیقت به سرچشمه همه خوبیها وخیر کثیر،

۱- ۱. ص، ۳۹.

دست یافته است. امام صادق علیه السلام درباره حکمت در آیه

وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا (۱)

فرمودند:

طاعة الله و معرفة الامام. (۲)

(منظور از حکمت) فرمانبرداری از خدا و معرفت امام علیه السلام است.

حکمت، آن علم مستحکمی است که قابل رخنه و سست شدن نیست. در مسیر هدایت، محکمترین پایه و اساس، اطاعت و فرمانبرداری از خدا همرا با معرفت امام علیه السلام است که تنها راه تحقق اطاعت می باشد. کسی که امامش را بشناسد و ولایت او را بپذیرد، همه خیرات را به دست می آورد و کسی که امام شناس نباشد، هیچ خیری ندارد.

بنابراین خیر کثیر چیزی جز معرفت امام علیه السلام نیست.

۱- ۱ بقره، ۲۶۹.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الحجة، باب معرفة الامام و الرد الیه، حدیث ۱۱.

پرسشهای مفهومی از درسهای ۷ تا ۱۰

۱. آیا به ائمه علیهم السلام هم وحی می شود؟ توضیح دهید.

۲. «معیار حق» بودن اهل بیت علیه السلام را توضیح دهید و لوازم آن را بیان کنید.

۳. عبارت «استرعاکم امر خلقه» را توضیح دهید.

۴. در تشبیه امام علیه السلام به چوپان چه اشکالی ممکن است مطرح شود و پاسخ آن چیست؟

۵. توضیح دهید که چگونه شناخت و تبعیت از اهل بیت علیهم السلام حکم عقل انسان است.

۶. نیاز انسان به راهنمایی اولیای خدا در آن بخش از اصول و فروع دین که در حوزه مستقلات عقلی می باشد، از چه جهتی است؟

۷. دو نوع هدایت امام علیه السلام را بیان کنید. چگونه می توان از این هدایت ها بهره مند شد؟

۸. منظور از «حکمت» در آیه شریفه: «و من یؤت الحکمهٔ فقد اوتی خیراً کثیراً» طبق فرمایش ائمه علیهم السلام چیست؟ خیر کثیر بودن آن را توضیح دهید.

درس یازدهم: امام شناسی، تنها پایه خداشناسی

اشاره

در بحث از معرفت خدا، به این حقیقت اشاره شد که اعطای معرفت از جانب خود خداست و انسان پس از معرفی او، اگر آن معرفت را بپذیرد و تسلیم شود، وظیفه خود را درباره معرفت خدا انجام داده است. چنین کسی را می توانیم خداشناس بدانیم و منظور از این تعبیر «خدا باور» است نه کسی که صرفاً حقیقت برایش روشن شده باشد. چه بسا حجت بر کسی تمام شده و خدا او را به معرفت خود رسانده باشد، اما تا وقتی تسلیم آن نگشته است به او خداشناس گفته نمی شود. خداشناس یعنی کسی که پس از نیل به معرفت، آن را تصدیق هم کرده باشد و ما در این بحث اصطلاح «معرفت خدا» را به عنوان فعل اختیاری انسان به همین معنا به کار می بریم.

تعریف خداشناسی صحیح

حال با توجه به این معنا، سخن در این است که خداشناسی بدون امام شناسی امکان ندارد. منظور از امام شناسی هم، نظیر خداشناسی،

این است که شخص پس از معرفی امام علیه السلام از جانب خدا، آن را بپذیرد و تسلیم شود و در حقیقت وظیفه خود را در باب معرفت امام انجام دهد.

چنین فردی را امام شناس می گوییم. پس امام شناس یعنی معتقد به امام و کسی که امامت ایشان را پذیرفته است. اکنون می توانیم تصدیق کنیم که خدا یاوری بدون اعتقاد به امام امکان ندارد. زیرا اگر شخص واقعاً تسلیم خدا و بنده اوست، باید نسبت به باب بندگی و تنها راهی که او خود به عنوان عبادت خود معرفی نموده است، حالت تسلیم و پذیرش داشته باشد.

امامت و ولایت، بابی است که خداوند برای بندگی خود باز کرده و عبادت را فقط از این طریق ممکن دانسته است. لذا نمی توان پذیرفت که شخصی ادعای معرفت خدا را داشته باشد اما نسبت به این امر، حالت تسلیم نداشته باشد. کسی که خدا را به خدایی باور دارد، باید پیامبرش را هم به پیامبری و امامش را هم به امامت قبول داشته باشد. اگر در یکی از اینها تزلزل و تردید داشته باشد، در حقیقت در خداشناسی تردید کرده و لذا معرفت خدا را ندارد. بنابراین معرفت امام علیه السلام لازمه لاینفک معرفت خدا می باشد. ابوحمزه ثمالی می گوید:

قال لی ابوجعفر علیه السلام: انما یعبد الله من یعرف الله. فاما من لا یعرف الله فانما یعبده هکذا ضلالاً.

قلت: جعلت فداک، فما معرفهٔ الله؟ قال علیه السلام: تصدیق الله عزوجل و تصدیق رسوله صلی الله علیه و آله و موالاه علی علیه السلام و الائتمام به و بائمهٔ الهدی علیهم السلام و البراءهٔ الی الله عزوجل من عدوهم.

هکذا یعرف الله عزوجل.(۱)

امام باقر علیه السلام به من فرمودند: تنها کسی خدا را بندگی می کند که معرفت او را داشته باشد. ولی آن که اهل معرفت خدا نیست، او را این چنین (مانند منکران ولایت) گمراهانه می پرستد.

عرض کردم: فدایت گردم، معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و دوستی و همراهی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزوجل. این است معرفت خداوند عزوجل.

ملاحظه می شود که پذیرفتن پیامبر به پیامبری و امام به امات، جزء معرفت خدا قرار دارد. این از آن جهت است که خدا یاوری، بدون اعتقاد به باب بندگی خدا امکان ندارد. حدیث دیگر را در این زمینه جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

انما یعرف الله عزوجل و یعبده من عرف الله و عرف امامه منا اهل البیت. و من لا یعرف الله عزوجل و [لا] یعرف الامام منا اهل البیت فانما یعرف و یعبد غیر الله هکذا – و الله – ضلالاً.(۲)

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که هم معرفت خدا را داشته باشد و هم امام از ما اهل بیت علیهم السلام را بشناسد. و کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به امام از ما اهل بیت نداشته

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، حدیث ۱.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، حدیث ۴.

باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته – و قسم به خدا – بندگی غیر خدا را این چنین گمراهانه کرده است.

چنین کسی در حقیقت به جای خدا از هوا و هوس خود پیروی کرده است و به بیان قرآن گمراه ترین فرد به حساب می آید.

عن ابی الحسن علیه السلام فی قوله الله عزوجل:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّـهِ (۱)

قال: یعنی من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من ائمهٔ الهدی.(۲)

حضرت امام ابوالحسن علیه السلام سدرباره قول خدای عزوجل: «و کیست گمراهتر از آن که هدایت الهی را کنار گذاشته و دنبال هوا و هوس خود می رود». فرمود: منظور کسی است که دین خود را به جای آن که از پیشوایان هدایت بگیرد، رأی و نظر خویش قرار داده است.

بنابراین، انکار امام علیه السلام در واقع انکار خدای متعال است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کان امیر المؤمنین علیه السلام اماماً. ثم کان الحسن علیه السلام اماماً. ثم کان الحسین علیه السلام اماماً. ثم کان علی بن الحسین علیه السلام اماماً. ثم کان محمد بن علی علیه السلام اماماً. من انکر ذلک کان کمن انکر معرفهٔ الله تبارک و تعالی و معرفهٔ رسول صلی الله علیه و آله.(۳)

۱- ۱ قصص، ۵۰.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام ...، حدیث ۱.

۳- ۳. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، حدیث ۵.

(پس از پیامبر صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین علیه السلام امام بودند، و بعد از ایشان به ترتیب امام حسن علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام و بعد حضرت علی بن الحسین علیه السلام و آن گاه حضرت محمد بن علی علیه السلام امام بودند. کسی که این مطلب را نپذیرد مانند کسی است که معرفت خدا و رسول او را نپذیرفته باشد.

بعد راوی خودش متوجه می شود که امام زمان او حضرت صادق علیه السلام است و این مطلب را سه بار سخدمت ایشان عرضه می دارد.

معنای دقیق «هدایت» و «ضلالت» در قرآن

در این جا منظور از «هدایت» برای ما روشن می شود و این که تا شخص اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام نکند، اهل هدایت نیست و آن چه مقبول خدای متعال می باشد، توحید بدن نبوت و نبوت بدون امامت نیست.

بایـد هر سه با هم جمع شوند تا «هدایت» تحقق پیدا کند، و گرنه شخص از «ضلالت» و گمراهی خارج نشده است. در قرآن کریم چنین آمده است:

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۱)

یعنی مغفرت خدا شامل کسانی می شود که غیر از توبه و ایمان و عمل صالح، هدایت هم یافته باشند. بنابراین با وجود آن سه، هنوز هدایت محقق نشده است. پس هدایت چیست و چگونه محقق

۱- ۱. طه، ۸۱.

می شود؟ امام باقر علیه السلام در توضیح همین آیه، این سؤال را پاسخ داده اند:

و الله لو انه تاب و آمن و عمل صالحاً و لم یهتد الی ولایتنا و مودتنا و معرفهٔ فضلنا، ما اغنی ذلک عنه.(۱)

به خدا قسم اگر کسی توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح هم داشته باشد، اما به ولایت و محبت ما و شناخت و برتری ما هدایت نشده باشد، هیچ یک از آنها فایده ای به حالش نخواهد داشت.

پس منظور از ایمان و توبه و عمل صالح در آیه شریفه چیست؟ پاسخ این سؤال را نیز در گفتار امام باقر علیه السلام می بینیم.

اما التوبهٔ فمن الشرک بالله. و اما الایمان فهو التوحید لله. و اما العمل الصالح فهو اداء الفرائض. و اما الاهتداء فبولاهٔ الامر و نحن هم.(۲)

منظور از توبه، توبه از شرک به خداست. و منظور از ایمان، توحید نسبت به خداوند است. و عمل صالح هم منظور انجام واجبات می باشد. و اما هدایت شدن پس به وسیله صاحبان امر است که ما هستیم.

هم چنین در مورد معنای «اهتداء» در آیه شریفه، داود رقی می گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم: «فما هذا الهدی بعد التوبهٔ و الایمان و العمل الصالح؟»: منظور از این هدایت پس از توبه و ایمان و عمل صالح چه چیزی است؟

۱- ۱. تفیسر برهان، جلد ۳، صفحه ۴۰، حدیث ۸.

۲- ۲. تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی، جلد ۱، صفحه ۲۵۷، حدیث ۳۵۱.

ایشان فرمودند: معرفهٔ الائمهٔ – و الله – امام بعد امام. (۱)

(منظور، از هدایت شدن) معرفت امامان علیهم السلام می باشد. به خدا قسم معرفت یک یک امامان مراد است.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۹۸، حدیث ۶۴، از فضائل الشیعه.

درس دوازدهم: انکار امام علیه السلام انکار خداست

شرک منکر ولایت

مطابق آن چه گفتیم: اگر کسی خدا را بشناسد و به او ایمان آورد و احکام الهی را هم عمل کند، اما با ولایت و امامت همه امامان علیهم السلام آشنا نشده و تسلیم ایشان نگردیده باشد، هنوز از گمراهی خارج نشده و اهل نجات نیست. چنین شخصی چه بسا خود را هم مؤمن بداند، اما اگر حقانیت صاحبان امر برایش روشن شده و تسلیم آنها نشده است، در واقع مشرک می باشد نه موحد، هر چند خودش نمی داند که چطور مشرک شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان الله تبارک و تعالی اخبر العباد بطرق الهدی و شرع لهم فیها المنار و اخبرهم کیف یسلکون فقال: «و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحاً ثم اهتدی». و قال «انما یتقبل الله

من المتقین».(۱)

فمن اتقی الهـل فیها امره، لقی الله مؤمناً بما جاء به محمـد صـلی الله علیه و آله هیهات! هیهات! فات قوم و ماتوا قبل ان یهتـدوا و ظنوا انهم آمنوا و اشرکوا من حیث لا یعلمون.

انه من اتی البیوت من ابوابها اهتـدی. و من اخذ فی غیرها سـلک طریق الردی. و صل الله طاعهٔ ولی امره بطاعهٔ رسوله، و طاعهٔ رسوله بطاعته. فمن ترک طاعهٔ ولاهٔ الامر، لم یطع الله و لا رسوله و هو الاقرار بما انزل من عند الله عزوجل.(۲)

خداوند متعال به بندگان راههای هدایت را نشان داده و وسیله روشـنایی را در مسیر آنها قرار داده و به ایشان چگونگی طی مسیر را آموخته و فرموده است: «و من نسـبت به کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده سـپس هدایت یافته اند، بسیار بخشاینده هستیم». و فرموده است: «خداوند تنها از تقوا پیشـگان می پذیرد». بنابراین کسی که نسبت به اوامر الهی، تقوای او را حفظ کنـد، خداونـد را با ایمان به آن چه حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله آورده، ملاقات خواهد کرد. افسوس! افسوس که مردمی از دست رفتنـد و پیش از آن که هـدایت یابنـد از دنیا رفتنـد و گمان داشـتند که اهل ایمان هسـتند ولی بدون آن که خودشان بفهمند، مشرک شدند.

واقعیت این است که هر کس از درهای خانه ها وارد شود، اهل هدایت است و آن که از غیر در بیاید راه هلاکت پیموده است.

۱- ۱. مائده، ۲۷.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب معرفهٔ الامام و الرد الیه، حدیث ۶.

خداوند اطاعت از ولی امر خود را با اطاعت از رسول خود پیوند زده و اطاعت از رسول خود را با اطاعت از خود پیوند زده است. بنـابراین هر کس اطاعت از صاحبان امر را ترک کنـد، نه خـدا را اطاعت کرده و نه رسولش را. و این است اقرار به آن چه از جانب خدای عزوجل فرو فرستاده شده است.

مشـرک بودن این گونه افراد از آن جهت است که وظیفه آنهـا به عنوان موحـد این بوده که فقط تسـلیم خـدا باشـند و در بنـد گی و عبادت او غیر خدا را با او شـریک نگردانند. اما در عمل به جای آن که از همان خدایی که شـناخته و پذیرفته بودند اطاعت کرده و راهی را که او قرار داده طی کنند، از پیش خود و با سـلیقه شخصـی به مسیری غیر از آن چه خداوند مقرر فرموده رفته اند و در واقع خواسـته اند از غیر در وارد خانه شوند. این، در حقیقت شـرک است، هر چند خود به شرک بودنش توجه نداشته اند. چنین نبود که آنها وظیفه خود را که اطاعت از رسول صـلی الله علیه و آله و امام علیه السـلام است ندانند، خیر، آن را می دانستند ولی به عمق این مطلب پی نبرده بودند که سـر باز زدن از تسـلیم در مقابل حجت خدا، انسان را از وادی توحید خارج کرده، به شرک می کشاند. به همین خاطر از جهتی که نمی دانسـتند و نمی فهمیدنـد، مشـرک شدنـد. کسـی که مشـرک می شود لازم نیست خود، توجه به لوازم اعتقادش داشته باشد. همین که وظیفه اش را می دانسته، حجت برایش تمامبوده، در پیشگاه عدل الهی معذور نیست.

بت پرسـتان صـریحاً خدای متعال را انکار می کنند و منکران ائمه علیهم السـلام نیز کسی را انکار می کنند که به صریح احادیث— مطابق آن چه گذشت — انکارش، انکار خداست. خداوند انکار حجت خود را در

حکم انکار خود دانسته و بنابراین می توان گفت که منکر امامت و ولایت ائمه علیهم السلام در حقیقت منکر خداوند می باشد، هر چند که روی مصلحتهایی برخی احکام دنیوی این دو گروه با یکدیگر متفاوت است.

مراتب انکار امامت

انکار امامت دارای مراتبی است که برخی از آن مراتب شدیدتر و بعضی خفیف تر است. کسی که ائمه علیهم السلام را به عنوان پیشوایان معصوم خدا و حجتهای الهی شناخته است، اگر تسلیم امامت ایشان نشود، منکر آنان می باشد، اعم از این که صریحاً امامت ایشان را نفی کند. یا این که نفی نکند اما قبول هم نکند. این حالت هم نوعی انکار و رد محسوب می شود. مرتبه شدیدتر این است که با ایشان دشمنی بورزد و تبری از ایشان را وسیله تقرب به سوی خداوند بداند!

همه این حالتها انکار امامت ائمه علیهم السلام است که به فرموده خدای متعال در حکم انکار خود خداست. البته چون این مراتب انکار با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی از احکام آنها هم با یکدیگر متفاوت است. مثلاً دشمنی با ائمه علیهم السلام باعث می شود که فرد در دنیا حکم مسلمان نداشته باشد، بدنش هم چون بت پرستان پاک نباشد و خوردن ذبیحه اش برای مسلمانان مجاز نباشد و ... اما در مراتب پایین تر چنین احکامی نیست. به هر حال منکران امامت ائمه علیهم السلام با وجود تفاوتهایی که در درجه انکارشان وجود دارد، در یک مرتبه مشترک هستند و آن این که تسلیم امامت امامان علیهم السلام نشده اند و از همین جهت کافر و مشرک می باشند. البته تأکید می شود که ممکن است خودشان به این که

انکار امامت ائمه علیهم السلام در واقع انکار خداست، علم و توجه نداشته باشند، اما جهل یا غفلت ایشان تأثیری در کفر و شرک آنها ندارد (اشرکوا من حیث لا یعلمون) خدای متعال می فرماید:

إِنَّ اللَّـهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاءُ (۱)

بنابراین مهمترین مسئله در دین، همین «امامت» و «ولایت» است که تضمین کننده همه چیز است و بدون آن همه چیز حتی توحید که اصل و پایه و روح دین است نیز ضمانت کافی برای تحقق یافتن، پیدا نمی کند. اگر تعالیم اهل بیت علیهم السلام در باب توحید نبود، هرگز مردم خداشناس در مسیر صحیح خداشناسی باقی نمی ماندند و همگان تحت تأثیر القائات شیطانی، به گمراهی و تشبیه خالق متعال می افتادند.

اکنون که جوامع حدیثی پر از خطب توحیدی ائمه علیهم السلام است و در قرون گذشته در اختیار بسیاری از متفکران مسلمان قرار گرفته است، باز هم مشاهده می کنیم که پیروان راستین ایشان که همان موحدان واقعی هستند، تعدادشان به نسبت دیگران بسیار کم است، چه رسد به این که فرض کنیم اهل بیت علیهم السلام نبودند و این سخنان را نفرموده بودند. در آن صورت می توان گفت که دیگر موحد واقعی باقی نمی ماند.

به هر حال انکار امامت و ولایت، انکار اصل و اساس دین است و انسان را از دایره توحید خارج ساخته، به وادی شرک می راند.

البته همان طور است که گفته شد هیچ اشکالی ندارد که خدای متعال بر

۱- ۱. نساء، ۴۸.

اساس مصالحی برای این گروه از مشرکان در دنیا از لحاظ ظاهر دین احکامی را وضع می کند که از بعضی جهات با احکام مؤمنان مشترک و یکسان باشد. مانند این که منکران ولایت اگر با اهل بیت علیهم السلام دشمنی نداشته باشند، بدنهایشان پاک است، ولی مشرکان غیر مسلمان که علناً خدا را انکار می کنند، چنین حکمی برایشان نیست. این حکم آنها را از کافر و مشرک بودن خارج نمی سازد و صرفاً به خاطر مصلحتهایی در دنیا قرار داده شده و با مرگ آنها از بین می رود و در آخرت هیچ اثری بر این حکم مترتب نیست.

منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است

با این وصف نمی توان گفت که «چون شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام و ناقصان اقوالشان را کافر و غیر مسلمان نمی دانند، پس ولایت و امامت جزیی از اجزای قطعی ایمان محسوب نمی شود و الا انکار آن به الحاد و ارتداد می کشید».

آری، شیعیان، منکران ائمه علیهم السلام را مسلمان می دانند ولی در عین حال ایشان را کافر می شمارند. این کفر در برابر ایمان است نه اسلام. کفری که ضد اسلام باشد، باعث الحاد و ارتداد می شود، ولی کفری که ضد ایمان است می تواند با اسلام جمع شود.

بنابراین مسلمان ممکن است کافر باشد ولی این کفر موجب الحاد و ارتداد نمی شود. پس در عین حال که امامت، جزیی از اجزای قطعی ایمان – بلکه اصل و روح آن – است، اما انکار آن، اگر با حفظ ظاهر اسلام باشد، فرد را از شمول احکام اسلام خارج نمی سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

حدثنی جبرئیل عن رب العزۀ جل جلاله انه قال:

من علم ان لا اله الا انا وحدی و ان محمداً عبدی و رسولی و ان علی بن ابیطالب خلیفتی و ان الائمۀ من ولده حججی، ادخله الجنۀ برحمتی، و نجیته من النار بعفوی، و ابحت له جواری، و اوجبت له کرامتی، و اتممت علیه نعمتی، و جعلته من خاصتی و خالصتی. ان نادانی، لبیته. و ان دعانی، اجبته. و ان سالنی اعطیته. و ان سکت، ابتداته. و ان اساء رحمته. و ان فر منی، دعوته. و ان رجع الی، قبلته و ان قرع بابی، فتحته.

و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی، او شهد بذلک و لم یشهد ان محمداً عبدی و رسولی، او شهد بذلک و لم یشهد ان علی بن ابیطالب خلیفتی، او شهد بذلک و لم یشهد ان الائمۀ من ولده حججی، فقد جحد نعمتی، و صغر فر بآیاتی و کتبی. ان قصدنی، حجبته و ان سالنی، حرمته. و ان نادانی، لم اسمع نداءه. و ان دعانی، لم استجب دعاءه. و ان رجانی، خیبته. و ذلک جزاؤه منی. و ما انا بظالم للعبید. (۱)

جبرئیل از طرف پروردگار عزت برایم حدیث کرد که خدا فرمود: کسی که تنها مرا شایسته بندگی بداند و محمد را بنده و رسول من بداند و علی بن ابیطالب را خلیفه من بداند و پیشوایان از

۱- ۱. کمال الدین، باب ۲۴، حدیث ۳.

فرزنـدان او را حجتهـای من بدانـد، او را به سـبب رحمت خـویش وارد بهشت می سـازم، و به سـبب عفـو و بخشـایش خود از آتش نجـاتش می دهم، و به او اجازه می دهم تا در جوارم باشـد، و کرامت خود را برایش حتمی می سازم، و نعمت خود را بر او به اتمام می رسانم، و او را از خواص و برگزیدگانم قرار می دهم.

(به طوری که) اگر مرا صـدا زنـد، جوابش را می دهم. و اگر مرا بخواند، اجابتش می کنم.و و اگر از من درخواستی نماید، خواسـته اش را روا می دارم. و اگر سـکوت کنـد (و نخواهـد)، خـودم ابتـدا به نعمت می کنم، و اگر بـدی کنـد او را مورد رحمتش قرار می دهم. و اگر از نزد من فرار کنـد، خـودم او را صـدا می زنم. و اگر به سویم برگردد، او را می پـذیرم. و اگر در مرا بکوبـد، آن را به رویش می گشایم.

و کسـی در الوهیت من قائل به توحیـد نباشـد، یا توحیـد را قبول داشـته باشـد ولی به این که محمـد بنده و رسول من است شـهادت ندهـد، یا به این هم شـهادت دهد اما به این که علی بن ابیطالب خلیفه من است شـهادت ندهد، یا به این هم شـهادت دهد اما به این که پیشوایان از فرزندان او حجتهای من هسـتند شهادت ندهد، چنین کسی نعمت مرا انکار کرده، و عظمت مرا کوچک شمرده، و به آیات و کتابهای من کفر ورزیـده است، (بنابراین) اگر مرا قصـد کنـد، او را از خود حجوب می کنم. و اگر از من درخواست کنـد، محرومش می سازم. و اگر مرا صـدا زنـد، صـدایش را نشـنیده می گیرم. و اگر مرا بخوانـد، پاسـخش را نمی دهم. و اگر به من امید بندد، امیدش را ناامید می کنم. و این سزای اوست از جانب من. و من ظلم کننده به بندگان نیستم.

ملاحظه می شود که منکر ولایت ائمه علیهم اسلام هیچ شأن و منزلتی در پیشگاه خدای متعال ندارد و اعتقاد به توحید و نبوت و حتی امامت امیر مؤمنان علیه السلام اگر با انکار سایر ائمه علیهم السلام همراه باشد، سبب جلب عنایت الهی نمی شود و مطابق آن چه گذشت، همه خیرات و برکات فقط و فقط با قبول ولایت همه امامانت علیهم السلام به دست می آید و حدیث فوق گوشه ای از نعمات الهی را برای اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام بیان می کند.

ولایت، شرط ضروری توحید

در همین مورد، حدیث مشهوری است که به نام حدیث «سلسلهٔ الذهب» معروف است، چون در سلسله سند آن، هشت معصوم قرار دارند. حدیث مربوط به وقتی است که حضرت رضا علیه السلام در حرکت خود از مدینه به سوی مرو، به نیشابور رسیدند. در هنگام خروج، اصحاب حدیث خدمت ایشان رسیده و عرض کردند: از نزد ما می روی و حدیثی برای ما نمی فرمایی تا از آن بهره مند شویم؟ و حضرتش در حالی که روی کجاوه نشسته بودند، سر مبارک را از آن بیرون کرده فرمودند:

سمعت ابی موسی بن جعفر یقول: سمعت ابی جعفر بن محمد یقول: سمعت ابی محمد بن علی یقول: سمعت ابی علی بن الحسین یقول:سمعت ابی الحسین بن علی یقول: سمعت ابی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام یقول: سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول: سمعت لله عزوجل یقول: لا اله

لا الله حصنی. فمن دخل حصنی، امن من عذابی (فلما مرت الراحلهٔ نادانا): بشروطها و انا من شروطها.(۱)

... (امـام رضـا علیه السـلام) از پـدرانشان نقـل کردنـد که:) خـدای عزوجـل فرمود: «لاـ اله الاـ الله» پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگـاه من گردد، از عـذاب من در امان است. (و وقتی مرکب ایشان دور شـد، با صـدای بلنـد به ما فرمود:) اما با شـرایطی. من هم جزء آن شرایط هستم. س

پس کلمه توحیـد وقتی نجات دهنـده از عذاب الهی خواهد بود که همراه با ولایت ائمه علیهم السـلام باشد و در واقع توحید خالص فقط در این صورت محقق می گردد. لذا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام همان اثری را دارد که کلمه توحید دارد:

عن الرضا، عن ابیه، عن آبائه عن علی بن ابیطالب علیهم السـلام، عن النبی صـلی الله علیه و آله عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل، عن اللوح، عن القلم قال: یقول الله عزوجل: ولایهٔ علی بن ابی طالب حصنی، فمن دخل حصنی، امن من عذابی.(۲)

امام رضا از پـدرانش علیهم السـلام از جبرئیل، از میکائیل، از اسـرافیل، از لوح، از قلم، نقل کردنـد که خدای عزوجل فرمود: ولایت حضرت علی بن ابیطالب، پناهگاه من است. هر کس داخل پناهگاه من گردد، از عذاب من درامان است.

۱- ۱ عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب ۳۷، حدیث ۴.

۲- ۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب ۳۸، حدیث ۱.

دو حدیث فوق کاملاً با یکدیگر تطبیق می کنند. زیرا ولایت امیر المؤمنین علیه السلام روح توحید خدای متعال و تضمین کننده آن است.

ممکن است کسی ظاهراً اهل توحید باشد ولی اگر اهل ولایت نباشد توحیدش پذیرفته نیست. ولی اگر کسی به راستی اهل ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد، هم توحیدش پذیرفته است و هم به نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرار کرده است.

زیرا ولایت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام روح و اساس توحید و نبوت می باشد. لذا به قول شاعر معاصر:

توحید و نبوت و امامت هر سه = در گفتن یک علی ولی الله است(۱)

البته منظور از گفتن در این جا اعتقاد و باور قلبی است نه تنها به زبان آوردن بدون اعتقاد قلبی.

معرفی امیر المؤمنین علیه السلام از زبان خودشان

انا الهادی. انا المهتدی. و انا ابو الیتامی و المساکین و زوج الارامل. و انا ملجا کل ضعیف و مأمن کل خائف. و انا قائد المؤمنین [الی الجنهٔ] و انا حبل الله المتین. و انا عروهٔ الله الوثقی و کلمهٔ التقوی. و انا عین الله و لسانه الصادق و یده. و انا جنب الله الذی یقول: «ان تقول نفس یا حسرتی

۱- ۱. خلوتگاه راز، حبیب چایچیان.

علی ما فرطت فی جنب الله». (۱)

و انا ید الله المبسوطة علی عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة. من عرفنی و عرف حقی، فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه و حجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی الله و علی رسوله.(۲)

من هدایت کننده هستم. من هدایت شده هستم. و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوهر بیوه زنان هستم. و من پناه هر ناتوان و آرامگاه هر ترسانی هستم. و من راهبر مؤمنان (به سوی بهشت) هستم. و من ریسمان محکم خداوند هستم. و من دستگیره مطمئن خدا و کلمه تقوای خدا هستم. و من چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او هستم. و من پهلوی خدا هستم که فرمود: «تا این که کسی نگوید: افسوس بر کوتاهی کردن من نسبت به پهلوی خدا!» و من دست خدا هستم که بر سر بندگانش سایه رحمت و مغفرت را گسترده است. و من در آمرزش گناهان هستم. هر کس مرا و حق مرا بشناسد، پروردگارش را شناخته است. زیرا من وصی پیامبر خدا در زمین او و حجت او بر خلقش هستم. این حقیقت را جز کسی که خدا و رسولش را رد می کند، انکار نمی کند.

«جنب» به معنای پهلوی انسان است و لذا وقتی چیزی بسیار بسیار به انسان نزدیک باشد، می گویند پهلوی اوست. امیر المؤمنین علیه السلام که بنده و مخلوق خداست، به اعتبار تقرب زیاد به خدای متعال به نام

۱- ۱. زمر، ۵۶.

۲- ۲. معانی الاخبار، صفحه ۱۷ و ۱۸.

«جنب الله» خوانـده شـده و کوتـاهی در حق او، کوتـاهی در حق خداونـد محسوب می شود. بقیه تعابیری که در حـدیث فوق به کار رفته پیشتر توضـیح داده شـده است. نکته مهمی که از این حـدیث اسـتفاده می کنیم همان است که معرفت پروردگار بـدون معرفت امام علیه السلام و حق ایشان امکان ندارد. زیرا انکار امام علیه السلام و حق ایشان در حقیقت انکار خدا و رسول اوست.

فصل ۳ – نقش تولی و تبری در دین داری

درس سیزدهم: حقیقت ایمان: حب و بغض به خاطر خدا

اشاره

در مباحث گذشته روشن شد که حقیقت دین و روح اسلام، تعبد و تسلیم به پیشگاه پروردگار متعال است. بنابراین اعمال عبادی اگر بخواهد اثر مطلوب خود را داشته باشد، باید همین حالت را در عبادت کننده به وجود آورد. از همین جهت می توان گفت که عبادات مانند نماز، روزه، حج، زکات و ... همگی برای آن وضع شده اند تا بنده را آن چنان که خدا خواسته، تسلیم و عبد او گردانند و در صورتی که چنین اثری را نداشته باشد، فاقد روح بوده، صرفاً نمایشی هستند، درست مانند عروسکهایی که به شکل انسان هستند ولی بهره ای از انسانیت ندارند. انسان بودن آدمی به شکل ظاهری او مربوط نمی شود، این روح انسان است که ارزش انسانیت را به کالبد او می دهد.

روح عبادت: کوچکی در برابر خداوند

با این ترتیب روح عبادات، تسلیم و تعبد نسبت به خدای متعال می باشد و اعمالی که از روی تسلیم به پروردگار نباشد، کالبدی بدون روح و جسمی بدون جان است. لذا اگر در عبادت کننده حالت «عُجب» پیدا شود باعث تباهی همه اعمالش می گردد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من دخله العجب هلک.(۱)

هر کس مبتلا به خود پسندی شود، (ایمانش) تباه می گردد.

چه بسیارند انسانهایی که با انجام همین اعمال عبادی از خدا دور شده اند در حالی که به گمان خود تقرب به خدا پیدا کرده اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

قال الله عزوجل: ... ان من عبادی المؤمنین لمن یجتهد فی عبادتی فیقوم من رقاده و لذیذ و ساده فیتهجد لی اللیالی فتتعب نفسه فی عبادتی، فاضربه بالنعاس اللیلهٔ و اللیلتین، نظراً منی له و ابقاء علیه. فینام حتی یصبح فیقوم و هو ماقت لنفسه سزاری علیها. و لو اخلی بینه و بین ما یرید من عبادتی، لدخله العجب من ذلک فیصیره العجب الی الفتنهٔ باعماله فیاتیه من ذلک ما فیه هلاکه لعجبه باعماله و رضاه عن نفسه حتی یظن انه قد فاق العابدین و جاز فی عبادته حد التقصیر

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب العجب، حدیث ۲.

فیتباعد منی عند ذلک و هو یظن انه یتقرب الی.(۱)

خدای عزوجل فرمود: ... از بندگان مؤمن من وجود دارد کسی که درراه بندگی من کوشش زیاد می کند، از خواب و بستر دلپذیر خود برمی خیزد و شبها را به بیداری و شب زنده داری سپری می کند تا ان حد که در راه عبادت من خسته و رنجور می گردد.

من به خاطر لطف به او و باقی نگه داشتن او در مسیر بندگی، یکی دو شب او را به خواب می برم. در نتیجه تا صبح می خوابد و وقتی بر می خیزد از خودش ناراحت است و خود را سرزنش می کند. ولی (حقیقت این است که) اگر او را به حال خودش واگذارم تا مطابق میلش مرا بندگی کند، به خاطر همان عبادتها مبتلا به عُجب می شود و عجب باعث فریفته شدن او نسبت به اعمالش می گردد و در اثر این فریفته شدن (ایمانش) تباه می شود. زیرا نسبت به اعمالش خوشحال و از خودش خشنود است تا آن جا که گمان می کند بر همه عبادت کنندگان برتری یافته و در بندگی اش هیچ کوتاه نکرده است. و در این صورت از من دور می شود در حالی که به گمان خود به من تقرب پیدا می کند.

اگر اعمال عبادی، انسان را در مسیر عبودیت خدا به تسلیم بیشتر در نیاورد، به جای آن که باعث تقرب انسان به پیشگاه پروردگار گردد، سبب دوری او از رضای خدا می شود. اینجاست که گاهی یک گناه نزد خدا از یک کار خوب بهتر می شود! امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۴.

سیئة تسوؤک خیر عندالله من حسنة تعجبک.(۱)

کار زشتی که تو را ناراحت و غمگین کند، نزد خداوند بهتر است از کار خوبی که باعث خشنودی تو (از خودت) گردد.

کار زشتی که انسان از انجام دادنش ناراحت شود، او را به توبه و تضرع به پیشگاه خدا می اندازد، تا از سر تقصیرش بگذرد و همین حالت، مصداق بندگی و تسلیم در برابر خدای متعال است. ولی کار خوب که انسان را به عجب آورد و از خود راضی و مسرور سازد، در او روح انانیت را زنده می کند و هر قدر انسان نزد خود بزرگ جلوه کند، دیگر در برابر خداوند خود را کوچک و خوار نمی بیند و این او را از حقیقت بندگی دور می نماید.

پس معیار و ملاک بندگی خدا، انجام دادن اعمال عبادی نیست، اینها وقتی عبادت است که انسان را تسلیم خدا و مطیع فرمان او گرداند.

به همین جهت است که خدا بنده مؤمن خود را از انجام کار خوبی که روح بندگی را در او از بین می برد، باز می دارد. این کار خدا از آن جهت است که خیر بنده مؤمن خود را می خواهد و لذا کاری می کن که او مبتلاـ به عُجب نگردد. البته این عنایت خداوند فقط شامل مؤمنان می شود، و اینها کسانی هستند که خود را تحت ولایت و سرپرستی پروردگار قرار داده، اختیار و صلاح خویش را به دست او سپرده اند، آنها یقین دارند که خداوند بهتر از هر کسی مصلحت آنها را می داند و کاری جز به خیر و صلاحشان انجام نمی دهد. اینجاست که مسئله راضی بودن به قضای خدای اهمیت خاصی پیدا می کند. بنده مؤمن

۱- ۱. نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت ۴۳.

می داند که اگر ولایت و سرپرستی پروردگارش را بپذیرد، هر خوشی یا ناخوشی که ببیند به خیر اوست و شری در آن نیست. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فیما اوحی الله عزوجل الی موسی عمران علیه السلام: یا موسی بن عمران، ما خلقت خلقاً احب الی من عبدی المؤمن فانی انما ابتلیه لما هو خیر له. و اعافیه لما هو خیر له. و ازوی عنه ما هو شر له لما هو خیر له. و انا اعلم بما یصلح علیه عبدی. فلیصبر علی بلائی، و لیشکر نعمائی، و لیرض بقضائی، اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی و اطاع امری.(۱)

در آن چه خدای عزوجل به حضرت موسی بن عمران وحی کرد، چنین آمده است: ای موسی بن عمران، من مخلوقی که نزد من محبوبتر از بنده مؤمن من باشد، خلق نکرده ام. بنابراین جز این نیست که او را مبتلا ـ و گرفتار می سازم به جهت آن چه خیر او در آن است، و معاف می دارم به جهت آن چه خیر او در آن است. و آن چه را به ضرر اوست، به جهت آن چه خیر او در آن است. از وی دور می دارم. و من بهتر از هر کسی، صلاح حال بنده خود را می دانم. حال که چنین است، پس باید بر گرفتاریهایی که برایش پیش می آورم، صبر کند و نعمتهای مرا شکر گزارد و به حکم من راضی باشد تا او را از جمله صدیقین در نزد خود بنویسم، اگر به آن چه من می پسندم عمل کند و از فرمان من اطاعت کند.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۷.

این است مصداق اعمال «ولایت» و سرپرستی خداوند در حق بنده با ایمانش که او را به بهترین نحو اداره می کند و اجازه نمی دهد در مسیری که صلاحش نیست قرار بگیرد، هر چند که ظاهر آن مسیر، انجام اعمال عبادی و کارهای خوب باشد.

اعمال ولایت الهی در حق بنده مؤمن

بنابراین بندگی خدا خلاصه می شود در این که انسان تسلیم پیشگاه او باشد و به آن چه او برایش پسندیده – چه مطابق میلش باشد و چه مخالف – راضی و خشنود باشد. چنین کسی واقعاً «ولایهٔ الله» را پذیرفته است و مؤمن بودن شخص نیز از همین ویژگی مشخص می گردد.

... عمن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: بای شیء یعلم المؤمن من بانه مؤمن؟ قال علیه السلام : بالتسلیم لله و الرضا فیما ورد علیه من سرور او سخط. (۱)

... راوی گوید: به امام صاق علیه السلام عرض کردم: مؤمن از کجا بداند که مؤمن است؟ فرمود: از تسلیم بودن نسبت به خداوند و خشنودی نسبت به آن چه برایش پیش می آید چه مطابق میلش باشد و چه مخالف.

انیجاست که برای انسان مشخص می شود همه عبادات، اگر واقعاً عبادت خدا باشند، باید چنین اثری در روح عبادت کننده داشته باشند.

نماز و روزه و حج و ... اگر آن گونه که مورد رضای خداست انجام شوند، شخص را به سوی این که راضی به رضای خدا و ناراضی از

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۱۲.

نارضایتی او باشـد، سوق می دهنـد. بنده با ایمان در برابر رضا و سـخط الهی از پیش خود رضا و سـخطی ندارد، آن چه را خدایش می پسـندد، دوست دارد و از آن چه خـدا برایش کراهت دارد، متنفر است. هر قـدر حب و بغض انسـان منطبق بر حب و بغض الهی باشـد، به همان انـدازه ازایمان بهره مند شده است. این مطلب در احادیث ما تحت عنوان «الحب فی الله و البغض فی الله» آمده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

یا عبـدالله، احبب فی الله. و ابغض فی الله. و وال فی الله. و عاد فی الله. فانه لا تنال ولایـهٔ الله الا بـذلک. و لا یجد رجل طعم الایمان، و ان کثرت صلاته و صیامه، حتی یکون کذلک... (۱)

ای بنده خدا، در راه خدا و به خاطر او دوست داشته باش، و به خاطر او تنفر داشته باش. و دوستی و دشمنی ات در راه خدا باشد. زیرا ولایت خدا جز از این راه به دست نمی آید. و هیچ انسانی هر چند نماز و روزه اش زیاد باشد، طعم ایمان را نمی چشد مگر آن که چنین باشد.

حب و بغض برای خداوند، معیار درجه ایمان

«الحب فی الله» یعنی این که انسان در راه خدا و به خاطر او دوست داشـته باشد، همه دوستیهایش به خاطر خدا باشد، کسـی و چیزی را که خدا دوست دارد، به این دلیل که محبوب خداست، دوست داشته باشد،

۱- ۱. بحار الانوار جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی صدوق.

و هم چنین از آن چه مبغوض خـداست، به خاطر این که مبغوض خـداست، بدش بیاید، دوستی و دشـمنی او در همه موارد به خاطر خـدا باشـد. چنین کسـی در واقع خـدا را ولی و سـرپرست خـود دانسـته و از پیش خود در برابر او اراده ای نـدارد، خواست خود را درخواست خـدا فـانی کرده و جز آن چه او می خواهـد، نمی خواهـد. این روح ایمـان است. اگر کسـی از این حـالت هیـچ بهره ای نداشـته باشـد، مزه ایمان را نمی چشـد، هر چنـد که اهل نماز و روزه و سایر عبادات باشـد. انجام هر عبادتی، اگر چنین حالتی را در انسان به وجود آورد، طعم ایمان را خواهـد چشید و در غیر این صورت، ایمان در ذائقه روحش بی مزه جلوه می کنـد. درجه ایمان هر کس به انـدازه «حب فی الله» و «بغض فی الله» در اوست. بنـابراین حب و بغض در راه خـدا معیار درجه ایمان می باشـد. به همین جهت است که وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا حب و بغض جزء ایمان می باشد، فرمودند:

و هل الایمان الا الحب و البغض؟!(۱)

آیا ایمان چیزی جز حب و بغض می باشد؟!

روح همه اعمـال، علاـقه یا نفرت انسان است نسبت به کسـی که اطاعت یا نافرمانی او را می کنـد. روح طاعت این است که ازروی علاـقه به خداونـد و به خاطر امتثال امر او انجام شود. این که عبادت بایـد به قصـد «قربـهٔ الی الله» صورت پـذیرد، نشان دهنـده همین حقیقت است.

روح معصیت هم نفرت و بغض نسبت به خداوند است. پس ارزش مثبت یا منفی داشتن اعمال به همین حب و بغض بر می گردد.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۵.

ملاک دینـداری در نزد ائمه علیهم السـلام همین «حب» و «بغض» براساس دین است. پس اگر چنین حب و بغضـی در انسان نباشـد، هیچ بهره ای از دین ندارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کل من لم یحب علی الدین و لم یبغض علی الدین فلا دین له.(۱)

هر کس حب و بغض براساس دین نداشته باشد، دین ندارد.

میزان دینداری در هر کس به اندازه حب و بغض دینی اوست.

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۱۶.

درس چهاردهم: تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام

دوستی با دوست خدا و دشمنی با دشمن او

حال که چنین است، باید دید چه چیزی محبوب خداست و چه چیزی مبغوض او و چه کسانی محبوب خدا یا مبغوض او هستند، تا انسان محور حب و بغضهای الهی را بشناسد و بتوان ایمان خود را به آن وسیله محک بزند. همین سؤال را کسی که در حدیث قبلی مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، از ایشان پرسید. سؤالش این بود: از کجا بدانم که دوستی و دشمنی ام در راه خدا بوده؟ و دوست خدا کیست تا با او دوستی کنم؟ و دشمن او کیست تا با او دشمنی کنم؟ حضرت در پاسخ، به امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده، فرمودند:

ولی هذا ولی الله، فواله. و عدو هذا عدو الله، فعاده، وال ولی هذا، و لو انه قاتل ابیک و ولدک. و عاد عدو هذا، و لو انه

ابوک او ولدک.(۱)

دوست امیر المؤمنین علیه السلام دوست خداست، پس با او دوستی کن، و دشمن ایشان دشمن خداست، پس با او دشمن باش، با دوست امیر المؤمنین علیه السلام دوستی کن هر چند که کشنده پدر و فرزندانت باشد و با دشمن ایشان دشمنی کن، هر چند که پدرت یا فرزندت باشد.

این است محور حب و بغض الهی، انسان می تواند ایمان خود را به وسیله درجه محبت خود به امیر المؤمنین علیه السلام و دوستان ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان بشناسد.

اهل بیت علیهم السلام، محبوب بالذات خداوند

کسی که می خواهد دوستیها و دشمنیهایش برای خدا و در راه او باشد، باید به این مطلب توجه داشته باشد که مطابق روایات فراوانی که شیعه و سنی نقل کرده اند، حبیب خدا شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و همین عنوان نشان می دهد که محبوبترین خلق خدا از نظر خدا ایشان است که لقب «حبیب الله» را اختصاص به خود داده است. به دنبال ایشان اهل بیت آن حضرت هستند که در این ویژگی از ایشان جدا نیستند. همان طور که پیشتر بیان شد، این چهارده معصوم علیهم السلام برگزیده برگزیدگان الهی هستند و در حقیقت اینها تنها محبوبهای خدا هستند.

به این معنا که اگر کسی یا چیزی دیگر محبوب خداست، به خاطر

۱- ۱. بحار الانوار جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۱، از علل الشرایع، عیون اخبار الرضا علیه السلام، امالی صدوق.

ارتباط و اتصالش با ایشان است، و گرنه صرف نظر از انتسابش به اهل بیت علیهم السلام نزد خدا محبوب نیست. در زیارت «آل یس»- منقول از امام عصر عجلالله فرجه – چنین می خوانیم:

اشهدك یا مولای انی اشهد... ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله، لا حبیب الا هو و اهله. (۱)

تو را شاهد می گیرم ای مولای من که من شهادت می دهم... به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، محبوبی جز او و اهل بیت او نیست.

خدای متعال همه چیزهای دیگر را به خاطر محبت به ایشان آفریده است. این حقیقت در حدیث شریف کساء به این تعبیر آمده است.

فقال عزوجل: یا ملائکتی و یا سکان سمواتی، انی ما خلقت سماء مبنیۀ و لا ارضاً مدحیۀ و لا قمراً منیراً و لا شمساً مضیئۀ و لا فلکاً یدور و لا ـ فلکاً تسری و لا ـ بحراً یجری، الا لمحبۀ هولاء الخمسۀ الذین هم تحت الکساء. فقال الامین جبرئیل: یا رب و من تحت الکساء؟ فقال الله عزوجل: هم اهل بیت النبوۀ و معدن الرسالۀ. و هم فاطمۀ و ابوها و بعلها و بنوها.(۲)

خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهای من، من آسمان ساخته شده ای، و زمین گسترده شده ای و ماه

۱- ۱. احتجاج طبرسی، جلد ۲، صفحه ۳۱۷.

۲- ۲. احقاق الحق، جلد ۲، صفحه ۵۵۶، به نقل از عوالم.

روشـنی و خورشـید درخشـنده ای و فلـک چرخنـده ای و کشتی در حرکتی و دریای جاریی خلق نکردم مگر به خاطر محبت به این پنـج نفر که زیر کساء هسـتند. جبرئیل پرسـید: ای پروردگار من، زیر کساء چه کسانی هسـتند؟ خدای عزوجل فرمود: اینها اهل بیت نبوت و سرچشمه رسالت هستند. و اینها عبارتند از: فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش.

پس می توان گفت تنهـا محبوبهـای خـدا اهـل بیت علیهم السـلام هسـتند و مخلوقات دیگر به خاطر محبت به ایشان خلق شـده انـد. بنابراین محور حب فی الله و بغض فی الله، حب و بغض به خاطر اهل بیت علیهم السلام می شود.

این همان است که به عنوان اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم معرفی شده است.

قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (۱)

«مؤدت به دوست داشتنی که آثار عملی و خارجی داشته باشد، اطلاق می شود، بر خلاف «محبت» که بر امر قلبی صرف نظر از آثار خارجی اش هم صدق می کند. منظور از «قربی» اهل بیت علیهم السلام هستند و تعبیر «فی القربی» در آیه شریفه نظیر «فی الله» است. بنـابراین مفاد آیه این می شود که اجر رسالت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله، دوستی کردن بر محور اهل بیت علیهم السـلام و به خاطر ایشان است. اگر محبت را دوست داشتن بدانیم، مؤدت دوستی کردن می شود که هم یک امر قلبی است و هم در

۱- ۱. شوری، ۲۳.

خارج اظهار می گردد.

ناگفته نماند که تعبیر «فی القربی» معنایی اعم از «للقربی» دارد. اگر اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مؤدت «للقربی» بود، معنایش دوستی کردن با اهل بیت علیهم السلام بود، اما «فی القربی» شامل همه اظهار محبتها می شود که باید به خاطر اهل بیت علیهم السلام باشد. هم چنین بغض دشمنان آنها را هم شامل می گردد. به هر حال آن چه مهم است این که دوستیها باید بر محور اهل بیت علیهم السلام وبه خاطر ایشان باشد، چرا که دوستی بر محور اهل بیت علیهم السلام در حقیقت دوستی بر محور خدای متعال می باشد.

مؤدت فی القربی، روح بندگی خداوند

بنابراین حب فی الله و بغض فی الله در مقام تحقق به حب و بغض فی القربی بر می گردد و این همان است که اصل و روح بندگی خدا را تشکیل می دهد. یعنی تنها کسی بندگی خدا را می کند که اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و دشمن ایشان را دشمن بدارد و با دوستان ایشان به خاطر دوستی با اهل بیت علیهم السلام دوستی کند و با دشمنان ایشان هم به خاطر دشمنی با ایشان، دشمن باشد و به طور کلی همه حب و بغضهایش به خاطر اهل بیت علیهم السلام باشد، چز آن چه آنها را می پسندند، نپسندد و جز از آن چه آنها از آن کراهت دارند، ناخشنود نباشد. این، حقیقت ایمان و روح بندگی خداست و کسی که راهی به سوی قرب خدا و رضای او می جوید، باید صرفاً از این طریق حرکت نماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۱)

۱- ۱. فرقان، ۵۷.

راهی که خدا در پیش روی چنین کسی نهاده است، «مؤدت فی القربی» است. بنابراین هر چند تعبیر «اجر» دراین جا به کار رفته است، ولی در واقع از طریق مؤدت فی القربی، خود انسان است که بهره مند می گردد و اهل بیت علیهم السلام نیازی به این مؤدت ندارند:

قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ (۱)

با توجه به مباحث فوق سر این همه تأکیدی که در روایات ما بر مسئله «محبت» اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان ایشان شده است. روشن می گردد. یکی از تعابیری که در این خصوص به کار رفته این است که ولایت ایشان و بغض نسبت به دشمنان ایشان، محکمترین دستگیره های ایمان است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه: ای عری الایمان اوثق؟ فقالوا: الله و رسوله اعلم. و قال بعضهم: الصلاة. و قال بعضهم: الزکاة و قال بعضهم: الصیام. و قال بعضهم: الحج و العمرة. و قال بعضهم: الجهاد.

فقال رسول الله: لکل ما قلتم فضل و لیس به ولکن اوثق عری الایمان: الحب فی الله و البغض فی الله و توالی اولیاء الله

۱- ۱. سبأ، ۴۷.

و التبری من اعداء الله.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: کدام یک از دستگیره های ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. و برخی گفتند: نماز. و برخی گفتند: زکات.

و برخی دیگر گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر یک از مواردی که گفتید فضیلت دارد ولی هیچ یک محکم ترین پایه ایمان نیست.

محکم ترین پایه ایمان عبارت است از: حب به خاطر خدا و بغض به خاطر خدا، و دوستی کردن با اولیای خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا.

اولیای خدا کسانی هستند که خداوند در حدیث کساء، ایشان را معرفی فرموده و دشمنان خدا، دشمنان آنها هستند. دوستی و دشمنی به خاطر خدا عبارت است از این که آن چه محبوب اولیای خداست، دوست بداریم و آن چه مبغوض ایشان است، دشمن داشته باشیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

ولایهٔ علی بن ابیطالب ولایهٔ الله عزوجل. و حبه عبادهٔ الله. و اتباعه فریضهٔ الله. و اولیاؤه اولیاء الله. و اعداؤه اعداء الله. و حربه حرب الله. و سلمه سلم الله عزوجل. (۲)

ولایت علی بن ابیطالب ولایت خدای عزوجل است. و دوست

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۶.

۲- ۲. بحار الانوار جلد ۳۸، صفحه ۳۱ و ۳۲، حدیث ۹، از بشارهٔ المصطفی.

داشـتن او عبادت خـداست، و پیروی کردن از او از طرف خـدا واجب است. و دوسـتان او دوسـتان خدا، و دشـمنان او دشـمنان خدا هستند. جنگ با او جنگ با خداست. و تسلیم بودن نسبت به او، تسلیم بودن نسبت به خدای عزوجل است.

با این ترتیب «تبری» از دشـمنان خـدا، به معنای بیزاری جسـتن از دشـمنان اهل بیت علیهم السـلام است. این تبری لازمه قبول ولایت ائمه علیهم السلام می باشد و از آن جدا شدنی نیست.

پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۱ تا ۱۴

۱. تعریف خداشناسی صحیح در پرتو فرمایشهای اهل بیت علیهم السلام چیست؟ توضیح دهید.

۲. بـا توجه به آیه شـریفه: «و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتـدی» و روایات ذیل آن، چه شـروطی برای مغفرت الهی بیان شده است؟

۳. چگونه سـر باز زدن از تسـلیم در مقابل حجت خدا انسان را از وادی توحید، خارج کرده، به شـرک می کشاند؟ آیا تسـلیم نشدن در برابر هر یک از احکام فرعی دین نیز منجر به شرک می شود؟ توضیح دهید.

۴. معنای ساین که منکر امام علیه السلام مسلمان کافر است، چیست؟

۵. «جنب الله» بودن امیر المؤمنین علیه السلام به چه معناست؟

۶. توضیح دهید که چرا ایمان هر کس به اندازه «حب فی الله» و «بغض فی الله» در اوست؟

۷. چرا تجلی حب و بغض فی الله در حب و بغض به خاطر اهل

ص : ۱۶۷

بیت علیهم السلام است؟

۸. اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با توجه به آیات ۲۳ شوری، ۵۷ فرقان و ۴۷ سبأ توضیح دهید.

درس پانزدهم: موضوعیت و طریقت تبری

عبادت بودن تبری از دشمنان خدا

برائت از دشـمنان اهـل بیت علیهم السـلام خودش فی نفسه عبادت و مقرب الی الله است و به اصـطلاح، موضوعیت دارد. این معنا از جملاتی از زیارت عاشورا فهمیده می شود:

یا ابا عبـدالله، انی اتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمـهٔ و الی الحسن و الیک بموالاتک بالبراءهٔ ممن قاتلک و نصب لـک الحرب و بالبراءهٔ ممن اسـس اساس الظلم و الجور علیکم... و اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاهٔ ولیکم و بالبراءهٔ من اعدائکم و الناصبین لکم الحرب و بالبراءهٔ من اشیاعهم و اتباعهم.(۱)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۹۴.

ای ابا عبـدالله، من به سوی خـدا و رسولش و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السـلام و به سوی تو تقرب می جویم به وسـیله دوستی با تو و بیزاری جسـتن از آنان که با تو جنگیدند و جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از آنان که اساس ظلم و جور بر شـما را بنا نهادند... و تقرب می جویم به سوی خدا، سـپس به سوی شـما، به وسیله دوستی با شما و دوستی با دوستان شما و به وسیله تبری از دشمنان شما و آنان که جنگ با تو را به پا کردند و به وسیله تبری از پیروان آنان و دنبال کنندگان راهشان.

پس ما همان طور که به وسیله ولایت ائمه علیهم السلام، به سوی خدای متعال تقرب می جوییم، به وسیله برائت از دشمنانشان نیز به او تقرب می طلبیم. چنـان که در جملاـت دیگری از زیـارت عـاشورا می خـوانیم، برائت از دشـمنان اهـل بیت علیهم السـلام نعمت ارزشمندی است که خدا روزی افراد می کند:

فاسال الله الذی... رزقنی البراءهٔ من اعدائکم ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخرهٔ.(۱)

پس از خداوندی که بیزاری از دشـمنان شـما را روزی من گردانید، صـرف نظر از این جهت، درباره ضـرورت تبری از دشمنان ائمه علیهم السلام از چند طریق می توان سخن گفت.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۹۵.

طریقت تبری برای تحقق دینداری

برای آشنایی با دین صحیح و راه درست بندگی خداوند، برائت از دشمنان آل الله علیهم السلام ضروری است ما اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن آن، انجام داده اند، بدانیم. دین توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان، بیان می گردد و ما هم مؤظفیم سرپرستی از اولیای الهی را بپذیریم و به دلالت آنان قدم در راه بندگی بگذاریم. به همین شکل، وظیفه داریم دشمنان اهل بیت علیهم السلام را در حدی که وادی ضلالت را تشخیص داده، در امر دین به اشتباه نیفتیم، بشناسیم. در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهیها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت از این جهت که ما را از بدعتها و کجرویهای ایشان آگاه می کند، ضرورت دارد. این معنا را امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای که در محلی به نام «ذی قار» ادا فرموده اند، چنین تبیین کرده اند:

و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه و لم تاخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقصه و لن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه ... و لن تعرفوا التقوی حتی تعرفوا الذی تعدی. فاذا عرفتم ذلک عرفتم البدع و التکلف و رأیتم الفریهٔ علی الله و علی رسوله... و رأیتم کیف هدی الله من هدی. (۱)

۱- ۱. روضه کافی، صفحه ۳۹۰، حدیث ۵۸۶.

بدانیـد که هرگز مسـیر رشد و هدایت را نخواهید شـناخت مگر آن که کسـی را که آن را ترک کرده بشناسـید. و پیمان قرآن را ادا نخواهید کرد مگر آن که کسـی را که پیمان شـکنی کرده بشناسـید. و هرگز متمسک به قرآن نخواهید شد مگر آن که کسی را که آن را کنار گذاشـته بشناسـید... و هرگز راه تقوا را نخواهید شناخت مگر آن که کسی را که از مسیر تقوا تجاوز کرده بشناسید. پس هرگاه چنین معرفتی پیـدا کنیـد، بـدعتها و تحمیل نمودن (بر دین) را خواهیـد شـناخت و تهمتها و افتراهایی را که بر خدا و رسولش بسته اند... خواهید دید و مشاهده خواهید کرد که خدا چگونه اهل هدایت را هدایت کرده است.

از این فرمـایش امیر المؤمنین علیه لاسـلام به روشـنی فهمیـده می شود که برای شـناخته هـدایت، نـاگزیر بایـد ضـلالت و اهل آن را شناخت. هم بدعتگزاران را باید شناخت و هم با بدعتها باید آشنا بود تا بتوان حساب دین را از غیر دین جدا کرد. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه دیگری چنین می فرمایند:

و انمـا بـدء وقوع الفتن من اهواء تتبع و احکـام تبتـدع بخـالف فیهـا حکم الله یتولی فیهـا رجـال رجالًا. الا ان الحق لو خلص، لم یکن اختلاف. و لو ان الباطل خلص، لم یخلف علی ذی حجی. لکنه یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فیجلان معاً. فهنا لک یستولی الشیطان علی اولیائه و نجا الذین سبقت لهم من الله الحسـنی. انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: کیف انتم اذا لبستکم فتنهٔ یربو فیها الصغیر و

یهزم فیها الکبیر یجری الناس علیها و یتخذونها سنهٔ فاذا غیر منها شیء قیل قد غیرت السنهٔ.
و جز این نیست که آغاز وقوع فتنه ها از هواهایی نفسانی است که مورد پیروی قرار می گیرد و از احکامی که بدعت گذاشته می شود.
در این احکام بدعت آمیز با حکم خدا مخالفت می شود و گروهی ولایت گروه دیگر را می پذیرند. آگاه باشید! همانا اگر حق، خالص می بود، اختلافی پدید نمی آمد. و اگر باطل، خالص می بود، بر هیچ عاقلی مخفی نمی ماند. ولی مشتی از حق و تکه ای از باطل گرفته می شود و به هم آمیخته می گردد و بدین شکل، هر دو پوشیده می مانند. در آن حال است که شیطان بر اولیای خود تسلط می یابد و کسانی نجات پیدا می کنند که از قبل مورد احسان خداوند قرار گرفته اند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که فتنه ای طولانی رخ نماید که در آن، خردسالان بزرگ شوند و بزرگسالان پیر گردند و مردم براساس آن، عمل کنند و آن را به عنوان سنت برگیرند سو اگر چیزی از آن تغییر کند، گفته شود که سنت تغییر کرد!

بدعت گذاشتن عمدی خلفا در دین

سپس امیر المؤمنین علیه السلام روی خود را به سمت اطرافیان خود از خانواده و شیعیان و نزدیکانشان می کنند و خطاب به آنان می فرمایند:
قد عملت الولاهٔ قبلی اعمالاً خالفوا فیها رسول الله صلی الله علیه و آله متعمدین لخلافه، ناقضین لعهده، مغیرین لسنته. و لو حملت الناس علی ترکها و حولتها الی مواضعها و الی ما

کانت فی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله سلتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عزوجل و سنهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله.

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام دادند که در آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیده اند در حالی که در این مخالفت تعمد داشتند، پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند. و من اگر مردم را مجبور به ترک آن اعمال می کردم و آنها را به جای اصلی خود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود باز می گرداندم، سپاهیانم از گرد من متفرق می شدند تا آن جا که خود تنها می ماندم یا فقط عده کمی از شیعیانم باقی می ماندند که برتری و وجوب امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته بودند.

آن گاه حضرت حدود بیست مورد از مواردی را مثال می زنند که خلفای گذشت بدعت گذاشته اند و ایشان نتوانسته اند تعبیری در آنها ایجاد کنند. سپس می فرمایند:

و الله امرت الناس ان لا یجتمعوا فی شهر رمضان الا فی فریضهٔ و اعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعهٔ، فتنادی بعض اهل عسکری ممن یقاتل معی: یا اهل الاسلام، غیرت سنهٔ عمر! ینهانا عن الصلاهٔ فی شهر رمضان تطوعاً! و لقد خفت ان یثوروا فی ناحیهٔ جانب عسکری. ما لقیت من هذه الامهٔ من الفرقهٔ و طاعهٔ ائمهٔ الضلالهٔ و الدعاهٔ الی النار!(۱)

۱- ۱. روضه کافی، صفحه ۵۸ تا صفحه ۶۳، حدیث ۲۱.

به خـدا قسم به مردم دسـتور دادم که در مـاه رمضـان جز نمـاز واجب را به جمـاعت نخواننـد و به آنـان اعلام کردم که به جماعت خوانـدن نمـاز نافله بـدعت است، اما یکی از افراد لشـکرم، از همان کسانی که در کنار من می جنگیدنـد، فریاد زد: ای اهل اسـلام، سنت عمر تغییر پیدا کرد! (علی) ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان باز می دارد! و من ترسیدم که در گوشه ای از لشکرم شورشی به پا کننـد، چه ها دیدم من از این امت، از جدایی شان و از اطاعتشان در برابر پیشوایان ضـلالت و کسانی که به سوی آتش (جهنم) می خوانند!

این نمونه ای از بـدعتهایی است که امیر المؤمنین علیه السـلام با آن مواجه بودند و می بینیم که آنان که این بدعتها را نمی شـناختند بلکه آن را سنت می شمردند، چگونه در مقابل امیر المؤمنین علیه السلام ایستادند و با امام هدایت مخالفت ورزیدند.

پیروی از شیعیان ضلالت

در فرمایش امیر المؤمنین علیه السـلام تعبیر «امامان ضـلالت و دعوت کننـده به آتش» وجود داشت. بایـد بـدانیم که این بحث ریشـه قرآنی دارد و در کتاب شـریف اصول کافی، بابی با این عنوان وجود دارد: «باب ان الائمـهٔ فی کتاب الله امامان: امام یـدعو الی الله و امام یدعو الی النار». یعنی: «امامان در کتاب خدا بر دو قسـمند: امامی که به سوی خدا دعوت می کند و امامی که به سوی آتش فرا می خواند».

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان الائمهٔ فی کتاب الله عزوجل امامان. قال الله تبارک و

تعالی:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (۱)

لا بامر الناس، یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم. قال:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (۲)

یقدمون امرهم قبل امر الله. و حکمهم قبل حکم الله و یأخذون باهوائهم خلاف ما فی کتاب الله عزوجل.(۳)

همانا امامان در کتاب خـدای عزوجل دو قسـمند. خـدای متعال می فرمایـد: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هـدایت می کننـد» نه به امر مردم. آنان امر خـدا را بر امر خویش و حکم خـدا را بر حکم خویسـش مقـدم می کننـد. و می فرمایـد: «و ما آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند». آنان امر خویش را بر امر خدا و حکم خویش را بر حکم خدا مقدم می کنند و براساس هواهای نفسانی خویشس، خلاف آن چه را در کتاب خدای عزوجل می باشد، بر می گیرند.

بایـد توجه داشت جعـل الهی در مورد ائمه هـدی علیهم السـلام با جعل او درباره ائمه ضـلالت متفاوت است. جعل امامان گمراهی، همراه با رضا و اذن تشریع نسبت به آن چه انجام می دهنـد، نیست، بلکه این جعل به معنای اذن تکوینی می باشد و مراد این اسـت که خداوند مانع عمل آنان نمی شود.

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرمایند:

۱- ۱. انبیاء، ۷۳.

۲- ۲. قصص، ۴۱.

۳- ۳. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب ان الائمهٔ فی کتاب الله امامان، حدیث۲.

لما نزلت هذه الایة:

یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ (۱)

قـال المسـلمون: یـا رسـول الله، الست امـام النـاس کلهم اجمعین؟ قـال: فقـال رسول الله صـلی الله علیه و آله: انـا رسول الله الی النـاس اجمعین، ولکن سـیکون من بعـدی ائمـهٔ علی النـاس من اهـل بیـتی، یقومون فی النـاس فیکـذبون و یظلمهم ائمـهٔ الکـافر و الضـلال و اشـیاعهم. فمـن والاـهم و اتبعهـم و صـدقهم، فهـو منی و معی و سـیلقانی الاـ و مـن ظلمهم و کـذبهم، فلیس منی و لاـ معی و انـا منه بریء.(۲)

وقتی این آیه نازل شد: «روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم» مسـلمانان گفتند: ای رسول خدا، مگر شما امام همه مردم نیستیـد؟ فرمودنـد: من فرسـتاده خدا به سوی همه مردم هسـتم، ولی پس از من امامانی (از جانب خداوند) بر مردم خواهند بود که از اهل بیت من هستند، در میان مردم به پا می خیزند ولی مورد انکار قرار می گیرند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان به آنها ستم می کننـد. هر کس که این امامان را دوست بـدارد و از آنها تبعیت کند و آنها را تصدیق نماید، از من است و با من است و مرا ملاقـات خواهـد نمود. آگـاه باشـید! هر کس به این امامـان ظلم روا دارد و تکـذیبشان کنـد، از من نیست و بـا من نیست و من از او بیزارم.

پس همان گونه که راه هدایت، امامانی دارد، وادی ضلالت نیز

۱- ۱. اسراء، ۷۱.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الحجهٔ باب ان الائمهٔ فی کتاب الله امامان، حدیث۱.

پیشوایانی دارد که پیروان خود را نهایتاً به آتش می برند.

ائمه کفر، ریشه هر شر

امامـان کفر با گشودن راه ضـلالت، مردم را از قـدم نهادن در راه هـدایت باز داشـتند و به این وسـیله، آنان را از همه خیرات محروم ساختنـد. در این جا برای آن که بـدانیم آنان با دین خـدا چه کردنـد، به دعایی که از امام صادق علیه السـلام نقل شـده، اسـتناد می کنیم. آن حضـرت فرموده انـد که: از حقوق مـا بر شـیعیان و دوسـتانمان این است که پیش از آن که این دعا را بخواننـد، محل نماز خود را ترک نکنند. در قسمتی از این دعا می خوانیم:

اللهم وضاعف لعنتك و باسک و نكالك و عذابک علی اللذين كفرا نعمتک و خونا رسولك و اتهما نبيک و بايناه و حلا عقده فی وصـيه و نبذا عهده فی خليفته من بعده و ادعيا مقامه و غير احكامه و بدلا سنته و قلباً دينه و صغرا قدر حججک و بدءا بظلمهم و طرقا طريق الغـدر عليهم و الخلاـف عن امرهم و القتـل لهم و ارهـاج الحروب عليهم و منع خليفتک من سـد الثلم و تقويم العوج و تثقيف الاود و امضاء الاحكام و اظهار دين الاسلام و اقامهٔ حدود القرآن.(۱)

خـدایا، لعنت و شدت و عقوبت و عذابت را دو چندان کن بر آن دو نفر که به نعمتت کفر ورزیدند و رسولت را خائن دانسـتند و به او

۱- ۱. مهج الدعوات، صفحه ۳۳۴.

تهمت زدند و راه خود را از او جدا کردند و پیمان او را در مورد وصیش گسستند و عهد او را در مورد جانشین بعد از خودش زیر پا گذاشتند و مدعی مقام او شدند و احکامش را تغییر دادند و سنتش را مبدل ساختد (بدعتها را به جای سنتها نشاندند) و دینش را وارونه کردند و قدر و منزلت حجتهای تو را کوچک شمردند و آغاز کننده ظلم و ستم بر آنان بودند و راه خیانت به ایشان را هموار ساختند و باب مخالفت با امر ایشان و کشتن ایشان و به پا کردن جنگ با ایشان را گشودند و خلیفه تو را از پر کردن شکافها و راست کردن کژیها و تصحیح انحرافات و اجرای احکام و آشکار نمودن دین اسلام و بر پا داشتن حدود قرآن باز داشتند.

کاری که امامان ضلالت انجام دادند، سبب شد که باب ظلم بر اهل بیت علیهم السلام گشوده شود و راه خیانت به آنان هموار گردد. از همین جهت، آنان پیشوایان گمراهی هستند و سایرین به دنبال آنها رفته اند و می روند و راهی را که آنان باز کرده اند، می پیمایند. از این رو پیشه و اصل هر گونه بدی و انحراف و فساد به آنان بازگشت می کند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشهٔ.(۱)

دشمنان ما ریشه هر بدی هستند و هر کار زشت و ناپسندی از شاخه های (درخت) آنهاست.

هرکار زشتی از امامان کفر سرچشمه می گیرد، زیرا آنان مسیری را

۱- روضه کافی ص ۲۴۲

که خدای متعال برای بندگی انسانها معین فرموده بود، منحرف کردند و اهل بیت علیهم السلام را که مربیان توحید و عبودیت برای بشریت هستند، خانه نشین ساختند و خود را به جای آنها معرفی نمودند. نتیجه این شد که مردم به دست مربیان الهی پرورش نیافتند و در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت نشدند و به همین دلیل، باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند بر ایشان باز شد. کسی که نیاز به دستگیری و تربیت یک مربی الهی دارد، اگر از این نعمت محروم شود و به انواع انحرافات و معاصی گرفتار آید، بیش از هر کس، آن کسانی مقصر هستند که باعث محرومیت او از نعمت وجود آن مربی شده اند. البته این امر از گناه و تقصیر خود او – اگر مستضعف نباشد – چیزی کم نمی کند.

به طور کلی از کسانی که خود را تحت ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام قرار می دهند، نمی توان انتظار داشت که اهل طاعت و ورع گردند. خوبیها، میوه هایی هستند که بر شجره طیبه ولایت ائمه هدی علیهم السلام می رویند و بدیها، حنظلهای شجره خبیثه ولایت ائمه کفر و ضلالت هستند. هر قدر اتصال با اهل بیت علیهم السلام در فرد قویتر باشد، به همان اندازه بیشتر اهل انجام خوبیهاست و در مقابل هر کس از ولایت ائمه هدی دور گردد و تحت سرپرستی دشمنان ایشان که ائمه کفر و ضلالت هستند، باشد، به اندازه اتصال و ارتباطش با آنان، با ارتکاب بدیها سنخیت پیدا می کند و اهل معصیت می گردد.

در این جا بحث دقیق و مهمی درباره بعضی از پیروان ائمه کفر که ظاهراً اهل طاعت و تقوا هستند، مطرح می شود. کارهای خوب این گونه افراد در حقیقت بر درخت وجودشان نروییده و جنبه عاریه و

مصنوعی دارد، مانند میوه سیبی که بر درخت حنظل باشد. این میوه، ثمره آن درخت نیست بلکه از جای دیگر روییده و اکنون به این مفصل و دقیقی است که فعلاً درصدد طرح آن نیستیم.

شریک بودن ائمه کفر در همه جنایات

آن چه اکنون مورد نظر می باشد، این واقعیت است که خدای متعال مربیانی برای بشریت قرا داد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آنان را معرفی فرمود، ولی پیشوایان ضلالت، راه را بر این سرچشمه زلال بستند و آب گل آلود را در اختیار مردم قرار دادند.بنابراین وزر و وبال گناهان انسانها به طور غیر مستقیم بر عهده آنان می باشد.

کمیت شاعر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من از حال آن دو نفر خبر دهید. فرمودند:

و الله یا کمیت ما اهل طریق محجمهٔ من دم و لا اخذ مال من غیر حله و لا قلب حجر عن حجر الا ذاک فی اعناقهما. (۱)

به خدا قسم ای کمیت، هیچ خونی – هر چند ناچیز – ریخته نمی شود و هیچ مالی به حرام گرفته نمی شود و هیچ سنگی از روی سنگی واژگون نمی شود مگر آن که گناهش بر گردن آن دو می باشد.

هر جنایتی که صورت می گیرد و هر کار حرامی که انجام می شود، علاوه بر آن که فاعل آن، شایسته مؤاخذه است، گناهش بر گردن امامان

۱- ۱. روضه کافی، صفحه ۱۰۳، حدیث ۷۵.

ضلالت خواهد بود. چرا که آنان مانع شدند از این که مردم در مکتب اهل البیت علیهم السلام تربیت شوند و تقوا و پاکی بیاموزند.

ما اهرقت محجمهٔ دم الا و کان وزرها فی اعناقهما الی یوم القیامهٔ من غیر ان ینتقص من وزر العاملین شیء.(۱)

هیـچ خونی – هر چنـد ناچیز – ریخته نمی شود مگر آن گناه آن تا روز قیامت به گردن آن دو نفر است بدون این که از گناه انجام دهندگان آن چیزی کاسته شود.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۸۵، صفحه ۲۶۴، از بلد الامین.

درس شانزدهم: طریقت تبری برای قبول شدن اعمال

اشارهٔ

در درس گذشته یک جهت طریقیت تبری را توضیح دادیم. در این درس به جهت دیگر می پردازیم.

تولی و تبری، شرط قبولی و رد اعمال

جهت دیگری که باید برای تبیین ضرورت تبری از دشمنان خداوند مورد توجه قرار گیرد، این است که این تبری در کنار «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام سشرط مردود یا مقبول شدن همه اعمال و عبادات می باشد. با توجه به مطالبی که در اهمیت «حب فی الله» و «بغض فی الله» گذشت، روشن می شود که معرفت به ولایت امام علیه السلام حقیقت و روح هر عمل عبادی است. بنابراین کسی همه عبادات را انجام دهد اما اهل ولایت خداندان رسالت و عداوت نسبت به دشمنان ایشان نباشد، هیچ یک از آنها دارای روح نبوده، صرفاً نمایشی از عبادت خداوند به شمار می آید. به همین جهت، چنین عملی مقبول درگاه الهی قرار

نمی گیرد و رد می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من عرف الامام من آل محمد صلی الله علیه و آله و یتولاکم ثم عمل لنفسه بما شاء من عمل الخیر، قبل منه ذلک وضوعف له اضعافاً کثیرة فانتفع باعمال الخیر مع المعرفة... و کذلک لایقبل الله من العباد الاعمال الصالحة التی یعملونها اذا تولو الامام الجائر الذی لیس من الله تعالی.

فقال له عبدالله بن ابی یعفور: الیس الله تعالی قال:

مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۱)

فکیف لا ینفع العمل الصالح ممن تولی ائمة الجور؟ فقال له ابوعبدالله علیه السلام: و هل تدری ما الحسنة التی عناها الله تعالی فی هذه الایة؟ هی معرفة الامام و طاعته. و قد قال الله عزوجل:

وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲)

و انما اراد بالسیئة انکار الامام الذی هو من الله تعالی.

ثم قال ابوعبدالله علیه السلام: من جاء یوم القیامة بولایة امام جائر لیس من الله و جاءه منکراً لحقنا، جاحداً لولایتنا، اکبه الله تعالی یوم القیامة فی النار.(۳)

۱- ۱. نمل، ۸۹.

۲- ۲. نمل، ۹۰.

۳- ۳. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۰، حدیث ۱۱، از امالی طوسی.

هر کس امـام از اهـل بیت پیـامبر صـلی الله علیه و آله را بشـناسد و ولاـیتش را بپـذیرد، اگر کـار خیری برای خود انجـام دهـد، از او پـذیرفته است و پاداشـی چنـد برابر برای او قرار داده می شود. چنین کسـی از اعمال خیر خود با معرفتی که دارد، سود می برد... هم چنین خدا از بندگان – در صورتی که ولایت امام سـتمگری که از جانب سـخدای متعال نیست، پذیرفته باشند – اعمال خیر را نمی پذیرد.

عبدالله بن ابی یعفور به آن حضـرت عرض کرد: مگر خدای متعال نفرموده: «هر کس حسـنه بیاورد (پاداشی) بهتر از آن برای اوست و در روز قیامت از بیم و هراس در امان است»؟ پس چگونه عمل صالح برای کسی که ولایت پیشوایان ظلم را پذیرفته باشد، سودی نمی بخشد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا می دانی آن «حسنه» ای که خدای متعال در این آیه می فرماید چیست؟ آن حسنه، معرفت امام و اطاعت از اوست. و خـدای عزوجل فرمود: «و کسانی که سـیئه را بیاورنـد با رو در اتش افکنـده می شونـد. آیا کیفری جز اعمال خویش را می بینند؟» و جز این نیست که مراد خدا از «سیئه» انکار امامی است که از جانب خدای متعال باشد.

هر کس در روز قیامت، ولایت امام سـتمگری را که از جانب خدا نیست بیاورد و با انکار حق ما و ولایت ما در پیشـگاه الهی حاضر شود، خدای متعال او را روز قیامت با رو در آتش می افکند.

پس ملاک و اصل دینداری، قبول ولایت اهل بیت علیهم السـلام است که بدون آن هیچ عملی نفعی نمی بخشد. حال اگر کسـی با وجود شـناخت ائمه هدی علیهم السـلام بنا را بر دشـمنی و مخالفت با ایشان بگذارد و نسبت به آنها اظهار بغض و کینه توزی نماید، چنین کسی به کلی از مسیر دین

خارج است و هیچ کار خویش – با وجود دشـمنی و بغض نسـبت به اهل بیت علیهم السـلام برای او سودی ندارد. این فرد اصلاً زیر بـار بنـدگی خـدا نرفته و با محور عبودیت و طاعت خـدا مخالفت ورزیـده است. بنابراین اگر کار خوبی هم انجام دهـد، در حقیقت خدا را به مسخره و استهزاء گرفته است. به همین جهت از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

سواء علی من خالف هذا الامر، صلی او زنی. (۱)

برای کسی که مخالف این امر (ولایت) است یکسان است که نماز بخواند یا زنا کند.

و امام صادق علیه السلام فرموده اند:

ان الناصب لنا اهل البیت لایبالی صام ام صلی، زنی ام سرق. انه فی النار. فی النار. (۲)

همانا دشمن ما اهل بیت تفاوتی نمی کند که نماز بخواند و روزه بگیرد یا زنا و دزدی کند. او در آتش است. او در آتش است.

اصل دینداری، در مسیر بندگی خدا بودن است و این منحصراً با قبول ولایت و امامت ائمه علیهم اسلام و برائت از دشمنانشان محقق می شود و آن چه ارزش عمـل را تعیین می کنـد، همین است. بنابراین آن که چنین ولایتی را نپـذیرفته، اعمالش او را نجات نخواهد داد و از این جهت که در آتش خواهد بود، عمل خیر و گناه برای او یکسان است. البته گناه هیچ گاه از

۱– ۱. عقاب الاعمال، صفحه ۴۵۲، حدیث ۱۷.

۲– ۲. عقاب الاعمال، صفحه ۴۵۲، حدیث ۱۸.

گناه بودن نمی افتد و ارتکاب گناه برای چنین شخصی سبب افزایش عذاب خواهد بود ولی کارهای خویش از این جهت که او را سعادتمند نمی کند، با اعمال زشت او تفاوتی ندارد.

اهمیت قالب و ظاهر عبادت

پس روح هر عبادتی «تولی» نسبت به اهل بیت علیهم السلام و «تبری» نسبت به دشمنان ایشان است. اما باید توجه داشت که شکل و قالب اعمال هم مهم است. نباید پنداشت که چون ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام روح همه اعمال است، ما به همین روح اکتفا می کنیم و به جسم و کالبد آنها کاری نداریم. این طرز فکر کاملاً نادرست است. زیرا اعمال همان طور که روح می خواهد، ظاهر و جسد آن هم باید دقیقاً مطابق آن چه خداوند مقرر فرموده، انجام شود و ذره ای کوتاهی کردن در این زمینه قابل قبول نیست.

در زمان حضرت ائمه علیهم السلام هم گاهی کسانی می خواستند از آن همه تأکید ایشان درباره ولایت و معرفت، سوء استفاده کنند و به همین جهت مطالبی را به طور ناقص و تحریف شده به ایشان نسبت می دادند که با واکنش شدید خود ائمه علیهم السلام مواجه می شدند که اجازه سوء برداشت از سخنان خود را به افراد منحرف نمی دادند. مثلاً یک بار به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند که شخصی به نام «ابوالخطاب» از قول ایشان نقل کرده است که: «اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت» یعنی: «وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کاری که می خواهی انجام بده». ایشان در پاسخ فرمودند:

لعن الله یا ابا الخطاب! و الله ما قلت له هکذا. و لکنی قلت له: اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت من خیر یقبل منک.(۱)

خدا ابوالخطاب را لعنت کند! به خدا قسم من به او چنین نگفتم، بلکه این گونه گفتم: وقتی حقیقت را شناختی (پذیرفتی) هر کار خوبی که می خواهی انجام بده که از تو پذیرفته می شود.

منظور از شناخت حق در این جا همان پذیرفتن امر امامت و ولایت ائمه علیهم السلام است که ملاك و معیار ایمان می باشد. کسی که اهل معرفت ایشان است، در واقع شرط قبولی اعمال را احراز کرده و بنابراین هر کار خوبی که انجام دهد، از او پذیرفته می شود. کار خوب آن عملی است که ظاهر و باطنش مطابق فرموده خدای متعال باشد و چنین عملی فقط از اهل ایمان پذیرفته است.

ایمان و عمل صالح، دو شرط لازم برای سعادت

پس به طور کلی پذیرفته شدن اعمال دو شرط دارد: یکی این که طبق آن چه خداوند مقرر فرموده باشد. دوم آن که انجام دهنده اهل ایمان و معرفت امامان علیهم السلام باشد.

این هر دو شرط برای پذیرفته شدن اعمال از انسان لازم است. ساگر کاری فی حد نفسه خوب باشد، مانند نماز، اما انجام دهنده اهل ولایت و معرفت نباشد، انجام آن هیچ فایده ای ندارد و مانند آن است که شخص اصلاً نمازی نخوانده باشد. همان طور که اگر کسی بدون وضو نماز گزارد، آن عمل در واقع نماز نیست. منکر امام علیه السلام هم اگر یک سری

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۷۳، حدیث ۱۸، از معانی الاخبار.

اعمال خارجی شبیه نماز انجام دهـد، در واقع عبادت نماز را به جا نیاورده است. چون همان طور که بیان شـد، ولایت و معرفت ائمه علیهم السـلام روح هر عمل عبادی و حقیقت ایمان است که بـدون آن هیچ عمل خوب و شایسـته ای برای انسان، مفید فائده نیست. لذا امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش خود درباره سخن ابواخطاب چنین فرمودند:

ان الله عزوجل یقول:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَـٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱)

و یقول تبارک و تعالی:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً (۲)

عمـل شایسـته، کـاری است که با نظر به خود عمل، نیکو و خوب است. اما فاعل و انجام دهنـده عمل صالـح نیز در این که آن عمل فایـده داشـته باشـد و مقبول درگاه الهی قرار گیرد، کاملاً مؤثر است. اگر فاعل آن، اهل ایمان باشـد، عمل، مقبول است و گرنه، در جهت عاقبت به خیری و سـعادت اخروی او فایده ای ندارد. هر چند چنین عملی ممکن است در دنیا منشأ خیرات و برکاتی گردد، یا حتی در آخرت سبب

۱- ۱ غافر، ۴۳.

۲- ۲. نحل، ۹۷.

بعضی تخفیفها در عذاب شود، ولی مطابق سنت الهی موجب سعادت اخروی نمی گردد.

اصولاً تفاوت بین اسلام به معنای ظاهری آن و ایمان در همین امر خلاصه می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس: شهادهٔ ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و اقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و حج البیت و صیام شهر رمضان. فهذا الاسلام. و الایمان معرفهٔ هذا الامر مع هذا فان اقربها و لم یعرف هذا الامر، کان مسلماً و کان ضالاً.(۱)

اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، شهادت به این که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست، و این که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و گزاردن نماز و دادن زکات و به جا آوردن حج خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان، این اسلام است. و ایمان عبارت است از شناخت این امر (امامت و ولایت) علاوه بر این (اسلام) . پس اگر به اسلام اقرار نماید، ولی معرفت نسبت به امر امامت و ولایت نداشته باشد، مسلمان هست ولی در عین حال گمراه می باشد.

اسلام بدون ایمان، یک صورت ظاهرس بیش نیست. عمل در صورتی واقعاً عبادت خداست که برخاسته و نشأت گرفته از باور قلبی و تسلیم شخص نسبت به پروردگار متعال باشد. آن چنان که در احادیث تعبیر

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب ان الاسلام یحن به الدم ...، حدیث ۴.

شده مؤمن کسی است که عمل او نشان دهنده یقین و باور قلبی اش باشد.

ارزش عبادت در حقیقت به همان یقین قلبی مربوط است. اما وقتی چنین باور و یقینی در کار نباش، عمل، یک صورت ظاهری بدون محتواست و هیچ ارزشی ندارد. با این ترتیب ممکن است شخص، مسلمان باشد و آثار فقهی اسلام در دنیا بر او مترتب گردد، اما در واقع گمراه باشد زیرا هدایت، به تحقق ایمان، محقق می شود نه اسلام بدون ایمان.

درس هفدهم: ولایت اهل بیت علیهم السلام روح همه عبادات

دلالت ولی خدا در همه اعمال

در حدیثی از امام باقر علیه السلام که مبنای اسلام را پنج چیز دانسته اند – نماز، زکات، حج، روزه و ولایت – در مقام مقایسه ولایت با چهار پایه قبلی چنین فرموده اند:

ذروهٔ الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشیاء و رضا الرحمن الطاعهٔ للامام بعد معرفته. ان الله عزوجل یقول:

مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّـهَ ۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۱)

اما لو ان رجلاً قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایهٔ ولی الله فیو الیه و یکون جمیع اعماله بدلالته الیه. ما کان له علی الله

۱- ۱. نساء، ۸۰.

جل و عز حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان. (۱)

بالاـترین نقطه و قله دین و کلیـد آن و در همه چیزهـا و مایه خشـنودی خـدای مهربان، عبارت است از اطاعت از امام پس از معرفت نسـبت به ایشان. خدای عزوجل می فرماید: «کسـی که پیامبر را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است. و هر کس زیر بار اطاعت از ایشان نرود، پس (ای پیامبر) ما تو را برای حفظ و نگهبانی از او نفرسـتاده ایم». توجه داشـته باشید که اگر شخصی شبهای خود را به عبادت و روزهایش را به روزه بگذرانـد و همه دارایی خود را صـدقه بدهـد و در تمام دوران عمرش به حـج رود، اما اهل معرفت و ولایت ولی خـدا نباشـد تا او را دوست داشـته باشـد و همراهی کنـد و همه اعمالش بر طبق راهنمایی و نظر او باشـد، چنین کسـی بر خدای عزوجل حقی پیدا نمی کند تا او را پاداش دهد و اصلاً از ایمان آورندگان نیست.

آن چه خداونـد می خواهـد این است که اعمال انسانها تحت هـدایت و راهنمایی کسانی باشـد که او خود، ایشان را به عنوان ولی و سرپرست و صاحب اختیار مؤمنان قرار داده است. وقتی ولایت ایشان را پذیرفتند، باید همه کارهای خود را بدون استثنا تحت ولایت و سرپرستی آنها قرار دهند. هیچ کاری در این امر استثنا نشده است. چه اعمال جوارحی سو چه افعال قلبی و چه افکار انسان، همه و همه بایـد زیر چتر ولایت و هـدایت ائمه علیهم السـلام قرار گیرد. تنها در این حالت است که می توان گفت شـخص بنـده خداست. اگر فقط در مسائلی که خودش می پسندد، به

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵.

ائمه علیهم السلام رجوع کند و در آن چه نمی پسندد، به میل و تشخیص خود، عمل نماید، او فقط بنده خدا نیست بلکه در بندگی، خود را و رأی تشخیص خود را شریک خدا قرار داده است و لذا مؤمن نیست و ثوابها و پاداشهایی که به مؤمنان وعده داده شده، شامل حال او نمی گردد.

مأجور نبودن مستضعفان نیکوکار

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمایش خود، درباره همین افراد به مطلبی اشاره فرموده اند که برای برخی منحرفان مورد سوء برداشت قرار گرفته است. ایشان فرموده اند:

اولئک المحسن منهم یدخله الله الجنة بفضل رحمته.(۱)

خداوند افراد نیکوکار از ایشان را به سبب زیادی رحمت خود وارد بهشت می کند.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح این فرمایش دو احتمال را مطرح کرده اند که یکی از آنها را اظهر دانسته اند. (۲)

احتمالی که ایشان ترجیح داده اند این است که «اولئک» اشاره به مستضعفان از منکران ولایت باشد. یعنی کسانی که بدون هیچ گونه تقصیری از نعمت معرفت ائمه علیهم السلام محروم شده اند، اینها — همان طور که در حلقه اول کتاب بیان شد - «مرجون لامر الله» هستند . یعنی سرنوشت ایشان به امر خداوند موکول شده است. امر الهی — مطابق فرمایش امام باقر علیه السلام — این است که اگر اهل ظلم و جنایت نباشند بلکه اهل عمل به نیکیها و خیرات باشند،

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵.

۲- ۲. مرآة العقول، جلد ۷، صفحه ۱۰۸.

خداوند به سبب زیادی رحمت خود، آنان را به بهشت می برد، تعبیر «فضل رحمته» دلالت می کند بر این که بهشتی شدن این افراد به خاطر وعده الهی به آنان نیست. چنان که قبل از این عبارت فرمودند: «ما کان له علی الله جل و عز حق فی ثوابه». یعنی اینها مشمول وعده پاداشی که خداوند به مؤمنان داده است نمی شوند.

اهل ایمان به خاطر وعده خداوند، استحقاق بهشت را پیدا می کنند، ولی به مستضعفان نیکوکار هیچ وعده ای از جانب پروردگار تعلق نگرفته است. پس اگر اهل بهشت شوند، نظیر مؤمنان بهشتی نخواهند بود. آری، هر ند وعده خداوند به مؤمنان از روی فضل اوست و هیچ کس به خاطر اطاعت از پروردگار استحقاق این را که مشمول وعده پاداش الهی شود پیدا نمی کند، ولی پس از ابلاغ این وعده، اهل ایمان حقی بر خدای خود پیدا می کنند. اما غیر مؤمنان (اعم از نیکوکار و جنایتکار) هیچ حقی بر خداوند ندارند. بنابراین بهشتی شدن خوبان غیر مؤمن به فضل زائد خداوند نسبت به ایشان است، نه این که – به خاطر وعده الهی – حقی پیدا کرده باشند.

نکته دیگری که از عبارات امام علیه السلام «– بفضل رحمته» و «ما کان له علی الله جل و عز حق فی ثوابه –» فهمیده می شود این است که بهشتی شدن مستضعفان نیکوکار به معنای پذیرفته شدن اعمال ایشان در پیشگاه الهی نیست. بنابراین اگر ایشان را به خاطر استضعاف و عدم تقصیرشان «معذور» بدانیم، ولی این معذوریت، دلیل «مأجور» بودن آنها نیست. مأجور به کسی می توان گفت که عملش مطابق با خواست خدای متعال بوده، مشمول وعده پاداش او گردد، در حالی که این گروه

به تصریح امام باقر علیه السلام هیچ حقی در گرفتن پاداش از خداوند ندارند. به تعبیر دقیق تر بهشت رفتن ایشان اجر اعمال خوبشان نیست. خداوند برای مقبول شدن اعمال، شرایطی را معتبر دانسته است که در رأس همه آنها «ایمان» می باشد و اینها چون ایمان ندارند، مشمول وعده قبولی اعمال نمی گردند. بنابراین با وجود کارهای خودشان، اگر بهشتی نشوند هم ظلمی به آنها روا نشده است، چون حقی بر خداوند نداشته اند. این است که می گوییم نمی توان ایشان را مأجور دانست.

هم چنین اعمال نیک این مستضعفان را به اصطلاح فقهی نمی توان «مجزی» دانست. مجزی به عملی گفته می شود که مطابق با تکلیف الهی انجام شده و از همین جهت، وظیفه انسان را از عهده اش ساقط می کند.

اینها به تکالیف الهی خود پی نبرده اند اما چون مستضعف می باشند، در عمل نکردن به تکالیف معذور هستند. این معذوریت، دلیل بر مجزی بودن اعمال خوبشان در عمل به تکالیف نیست. با این توضیحات، نادانی – اگر نگوییم غرض ورزی – نویسنده عبارات ذیل درباره حدیث امام باقر علیه السلام به خوبی روشن و آشکار می شود:

«می بینیم امام محمد باقر علیه السلام کسانی را که احکام اسلام را از راهی غیر از راه امامی که در نظر شیعه حجت خداست فهمیده و به آنها عمل کرده اند، در صورتی که محسن باشند نه ظالم، اهل بهشت می داند. و از اینجا معلوم می شود اعمال آنان اگر مخالف حکم واقعی خدا هم باشد، مجزی و موجب اجر است».(۱)

۱- ۱. نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، صفحه ۱۷۷.

این نویسنده به خاطر همین اشتباهی که – آگاهانه یا ناآگاهانه – مرتکب شده، اشتباه فاحش دیگری را در برداشت از فرمایش امام باقر علیه السلام مطرح کرده است. می گوید:

«معرفت امام طریقت دارد نه موضوعیت، چون فقط راه شناختن احکام دین است و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیت داشته باشد».(۱)

بسیار عجیب است که از فرمایش امام علیه السلام درست عکس این مطلب به صراحت استفاده می شود. ایشان تأکید فرموده اند که اگر کسی مه عبادات – اعم از نماز و روزه و زکات و حج – را انجام دهد، اما همه اینها را بدون ولایت وی خدا به جا آورد، اعمالش هیچ اجر و پاداشی ندارد.

با چه تعبیری رساتر از این می توان موضوعیت داشتن معرفت امام علیه السلام را بیان کرد؟! آیا اگر نویسنده سوء غرضی نداشت، این مطلب صریح و روشن را نمی فهمید؟!

ولایت اهل بیت علیهم السلام وسیله امتحان خلایق در دنیا و قبل از آن

از مطالب گذشته دانستیم که اصل ایمان، معرفت امام علیه السلام و قبول ولایت ایشان است. این یک سنت قطعی الهی است که در کل خلقت جریان داشته و دارد و بر اهمه اهل آسمانها و زمینهایی که خداوند خلق فرموده، حاکم است و اختصاص به انسانهای روی کره زمین در منظومه شمسی و اختصاص به امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ندارد. قبل از خلقت

۱- ۱. نعمت الله صالحی نجف آبادی، مجموعه مقالات، مقاله وحدت اسلامی، صفحه ۱۷۶.

خـاکی انسانهـا و از هنگام آفرینش نور وجودی اهل بیت علیهم السـلام این سـنت جریان داشـته است. در یکی از احادیث مربوط به معراج، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند:

لیلهٔ اسری بی الی الجلیل جل جلاله، اوحی الی... یا محمد، انی خلقتک و خلقت علیاً و فاطمهٔ و الحسن و الحسـین و الائمهٔ من ولده من سنخ نور من نوری. و عرضت ولایتکم علی اهل السموات و اهل الارضین. فمن قبلها کان عندی من المؤمنین. و من جحدها کان عندی من الکافرین.

یـا محمـد، لـو ان عبـداً من عبیـدی عبـدنی حتی ینقطع و یصـیر کـالشن البـالی، ثم اتـانی جاحـداً لولا‌یتکم، مـا غفرت له حـتی یقر بولایتکم.(۱)

شبی که من به سوی پروردگـار جلیل – جل جلاله – سـیر داده شـدم (شب معراج) به من چنین وحی فرمود: ... ای محمـد، من تو و علی و فاطمه و حسن و حسـین و امامان از فرزندان او از اصل نور خود آفریدم. و ولایت شـما را بر اهل آسمانها و اهل زمینها عرضه داشتم. پس هر کس آن را پذیرفت، نزد من از مؤمنان گردید. و هر که آن را انکار کرد، از نظر من جزء کافران شد.

ای محمد، اگر یکی از بندگان من آن قدر مرا عبادت کند تا آن که قطعه قطعه شود و هم چون مشک پوسیده گردد، سپس با انکار

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۲۰۰، حدیث ۶۷، از کتاب مناقب محمد بن احمد بن شاذان.

ولایت شما نزد من آید، من از او نمی گذرم تا آن که به ولایت شما اقرار و اعتراف نماید.

آری، ملاـک ایمان همانا اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السـلام است. انسانها قبل از آن که به عالم دنیا آینـد، با اختیار و حریتی که داشـتند مورد امتحان الهی قرار گرفتنـد و ماده امتحان، ولایت اهل بیت علیهم السـلام بود. همان طور که در دنیا نیز به وسـیله امتحان خـدا همیـن امر اسـت و نشـانه ولاـیت ایشـان، محبت به آن ذوات مقـدسه علیهم السـلام است. رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند:

لو ان عبـداً عبدالله بین الصـفا و المروهٔ الف عام ثم الف عام ثم الف عام حتی یصـیر کالشن البالی، ثم لم یدرک محبتنا، کبه الله علی منخریه فی النار. ثم تلا: «قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودهٔ فی القربی».(۱)

اگر بنـده ای در بین صـفا و مروه هزار سال خـدا را عبادت کنـد، آن گاه هزار سال دیگر و پس از آن نیز هزار سال دیگر، تا آن که هم چون مشک پوسـیده شود، اما محبت ما اهل بیت را نداشـته باشد، خداوند او را با بینی اش در آتش می افکند. سـپس این آیه را تلاوت فرمود: «(ای پیامبر) بگو: من به خاطر انجام رسالتم، مزدی جز مؤدت در راه نزدیکان نمی خواهم».

معرفت امام علیه السلام ابتدا و انتهای هر عبادتی

به هر حال اصل و روح همه عبادات، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است. اگر نماز و روزه و حج و زکات را بندگان خدا

۱- ۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

آموخته اند، به برکت شناخت خاندان رسالت بوده است. اگر آنها نبودند کسی با نماز وروزه و ... آشنا نبود و اگر این عبادات، آثار خود را داشته باشد، عبادت کننده را در معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام استوارتر و محکم تر می سازند. بنابراین می توان گفت اول و آخر هر عبادتی، معرفت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما من شیء بعد المعرفهٔ یعدل هذه الصلاهٔ. و لا بعد المعرفهٔ و الصلاهٔ شیء یعدل الزکاهٔ و لا بعد ذلک شیء یعدل الصوم. و لا بعد ذلک شیء یعدل الحج. و فاتحهٔ ذلک کله معرفتنا و خاتمته معرفتنا. (۱)

هیچ چیز (از لحاظ اهمیت و ارزش) پس از معرفت، با این نماز برابری نمی کند. و پس از معرفت و نماز، هیچ چیز با زکات برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با روزه برابری نمی کند. و پس از اینها هیچ چیز با حج برابری نمی کند و آغاز و ابتدای همه اینها معرفت ما (اهل بیت علیهم السلام) است و پایان و انتهای آنها هم معرفت ما.

اصل در «معرفت» معرفت خدای متعال است که روح و حقیقت بندگی اوست. اما همان طور که بیان شد، لازمه معرفت خدا معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست، به طوری که قبل از هر عبادتی باید تسلیم ولایت چهارده معصوم علیهم السلام شد، و آن گاه از آنها اعمال عبادی را فرا

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۲۰۲، حدیث ۷۱، از امالی طوسی.

گرفت. پس رتبه معرفت امام علیه السلام بر هر عبادتی مقدم است. از طرف دیگر نتیجه هر عبادتی معرفت بیشتر نسبت به خداوند است که این هم اثرش در معرفت بیشتر نسبت به اهل بیت علیهم السلام آشکار می گردد.

بنابراین معرفت امام علیه السلام عصاره و چکیده همه عبادات است و چون روح همه آنهاست، از هیچ عبادتی جدا نیست.

وجوب ولایت در هر حال

به همین جهت است که می بینیم همه عبادات، ممکن است در شرایطی از عهده انسان ساقط شود، ولی ولایت اهل بیت علیهم السلام این طور نیست و یک امر قلبی می باشد که در هیچ شرایطی وجودش ساقط نمی گردد. این مطلب را ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است.

بنی الاسلام علی خمس: اقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و حج البیت و صوم شهر رمضان و الولایهٔ لنا اهل البیت. فجعل فی اربع منها رخصهٔ، و لم یجعل فی الولایهٔ رخصهٔ. من لم یکن له مال، لم یکن علیه الزکاهٔ. و من لم یکن له مال، لم یکن علیه الزکاهٔ. و من لم یکن عنده مال، فلیس علیه حج. و من کان مریضاً، صلی قاعداً، و افطر شهر رمضان. و الولایهٔ صحیحاً کان او مریضاً، او ذا مال او لامال له، فهی لازمهٔ [واجبهٔ].(۱)

اسلام بر پنج چیز استوار است: به پاداشتن نماز و پرداخت زکات

۱- ۱. خصال، باب الخمسه، حدیث ۲۱.

و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و ولایت ما اهل بیت. پس چهار تا از اینها در شرایط خاصی ساقط می شوند، ولی ولایت در هیچ شرایطیس ساقط نمی گردد. کسی که دارایی ندارد، پرداخت زکات بر او واجب نیست. و کسی که مریض باشد، نشسته نماز می خواند و ماه رمضان را روزه نمی گیرد. ولی ولایت برای شخص سالم یا مریض و برای دارا و فقیر در هر شرایطی لازم و ضروری است.

نماز مهمترین فرع دین است، اما در شرایطی برای خانمها به طور کلی ساقط می گردد بدون آن که قضا داشته باشد. در مواقعی هم چون بیماری، ایستاده خواندن آن و در صورت عجز، نشسته خواندن آن هم ساقط می گردد تا آن جا که به حد ایماء و اشاره و حتی خطور دادن قلبی اجزای نماز می رسد. سایر فروع دین مانند حج و زکات و روزه نیز هر یک در شرایط خاصی واجب نیستند. تنها ولایت اهل بیت علیهم السلام است که هیچ گونه تخفیفی نسبت به آن برای هیچ کس و در هر شرایطی داده نشده است. تا وقتی شخص زنده و مکلف است. در برابر این امر قلبی وظیفه اش ساقط نمی گردد. البته این حداقل وظیفه ای است که انسان نسبت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام دارد. اظهار این امر قلبی نیزدر شرایط خاص خود به صورتهای مختلف وجوب پیدا می کند.

ص : ۲۰۲

پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۵ تا ۱۷

۱. موضوعیت داشتن «تبری» و دو جهت طریقت داشتن آن را به اختصار توضیح دهید.

۲. دو قسم امامی که قرآن معرفی می کند با توجه به فرمایش امام صادق علیه السلام چه ویژگی ای دارند؟ جعل الهی در مورد هر یک به چه معناست؟

۳. چرا هر کار زشتی که صورت می گیرد، گناهش بر گردن امامان ضلات خواهد بود؟

۴. چرا کسی که دشمن اهل بیت علیهم السلام است، عمل خیر و گناه برایش یکسان است؟

۵. دو شرط کلی برای پذیرفته شدن اعمال چیست؟

۶. آیا عمل نیک مستضعفان را می توان مجزی دانست؟ چرا؟ آیا معذور بودن آنها دلیل مأجور بودن آنهاست؟

۷. چرا آغاز و پایان هر عبادتی، معرفت و ولایت

ص : ۲۰۳

اهل بیت علیهم السلام می باشد؟

۸. این که فرموده اند: خدا در نماز و زکات و حج و روزه، رخصت قرار داد ولی در ولایت، رخصت قرار نداد، به چه معناست.

درس هجدهم: معرفت و انکار امام علیه السلام، معیار ایمان و کفر

معذور نبودن مردم در نشناختن امام علیه السلام

با توجه به اهمیت معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السـلام و این که روح و اصل همه اعمال و عبادات می باشـد، می توانیم وجود و عدم آن را ملاک ایمان و کفر بدانیم که در احادیث بر این امر تأکید شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:
نحن الـذین فرض الله طاعتنا. لا یسع الناس الا معرفتنا. و لا یعـذر الناس بجهالتنا. من عرفنا کان مؤمناً. و من انکرنا کان کافراً. و من لم یعرفنـا و لم ینکرنا، کان ضالاً حتی یرجع الی الهـدی الـذی افترض الله علیه من طاعتنا الواجبـهٔ. فان یمت علی ضـلالته، یفعل الله به ما یشاء.(۱)

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الحجهٔ، باب فرض طاعهٔ الائمهٔ، حدیث ۱۱.

ما آن کسانی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب فرموده. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و به خاطر نشناختن ما معذور نیستند. هر کس معرفت ما را داشته باشد، مؤمن، و هر که ما را انکار نماید، کافر است. و کسی که نه اقرار به معرفت ما دارد و نه انکار می کند، گمراه است، مگر این که به سوی اطاعت لازم از ما همان هدایتی که خداوند بر او واجب ساخته – باز گرد. پس اگر در حال گمراهی اش بمیرد، خدا هر گونه که بخواهد با او رفتار می کند.

معرفت امام عبارت است از پذیرفتن و ادای حق امام علیه السلام پس از شناخت ایشان. با این ترتیب معرفت در مقابل انکار قرار می گیرد. اگ گاهی به «شناخت» ترجمه می شود، باید توجه کرد که منظور از آن صرف اطلاع و دانستن حق امام علیه السلام نیست، بلکه پذیرفتن قلبی و تسلیم نسبت به آن است که به «باور» و «اعتقاد» تعبیر می شود. امام شناس یعنی کسی که امام علیه السلام را به امامت قبول دارد و تسلیم ایشان است. منکر امام علیه السلام هم یعنی کسی که پس از دانستن حق ایشان، زیر بار آن نرود و تسلیم نگردد.

مستضعف یا ضال

بنابراین، کسانی که اصلاً اطلاعی از ائمه علیهم السلام و مقام و منصب الهی آنها ندارند و در این ندانستن مقصر نبوده اند، اصطلاحاً «مستضعف» یا «ضال» نامیده می شوند. اینها کسانی هستند که به مسیر صحیح هدایت نشده اند. البته بر خدا هم واجب نبوده که همه بندگان خود را با صراط مستقیم ولایت ائمه علیهم السلام آشنا سازد. نسبت به این گونه افراد در حدی که

بر ایشان اتمام حجت شده است، استحقاق مؤاخذه و کیفر وجود دارد اما تعیین سرنوشت ایشان به امر الهی موکول شده است. ممکن است خدا با عدل یا فضل خود، با ایشان رفتار نماید، درهر صورت دست او باز است و هر کار بخواهد، انجام می دهد. البته قدر مسلم این است که به آنها ظلم نمی کند.

پس انسانها در پیشگاه خداوند سه دسته هستند: مؤمن، کافر و مستضعف.

منکر امام علیه السلام هم کافر است و هم مشرک

معیار این دسته بندی، معرفت، انکار و عدم آشنایی با امام علیه السلام است که در حقیقت معیار ایمان با کفر نسبت به خدای متعال نیز همین امر می باشد. خداوند وجود امام علیه السلام را نشانه و شاخص ایمان و کفر و استضعاف و شرک قرار داده است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ان الله عزوجل نصب علياً عليه السلام علماً بينه و بين خلقه. فمن عرفه كان مؤمناً. و من انكره كان كافراً. و من جهلة كان ضالاً و من نصب معه شيئاً كان مشركاً. و من جاء بولايته دخل الجنة. و من جاء بعداوته دخل النار.(۱)

خدای عزوجل علی علیه السلام را پرچم و نشانه میان خود و آفریدگانش قرار داده است. به طوری که هر کس معرفت او را داشته باشد مؤمن، و هر کس او را انکار نماید، کافر است. و هر کس نسبت به او نادان باشد گمراه، و هر کس برای دیگری در کنار او مقامی

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر، حدیث ۲۰.

قائل شود، مشرك است. و هر کس ولایت او را بیاورد وارد بهشت، و هر کس دشمن او باشد، وارد جهنم می گردد.

شرک نسبت به خداوند این است که در برابر آن مسیری که او برای بندگی خودش قرار داده، راه دیگری را از پیش خود برگزینند.

خدای متعال تنها راه بندگی خود را معرفت ائمه علیهم السلا قرار داده و صرفاً کسی را می پذیرد که از این طریق او را عبادت کند.

پس اگر کسی فرد یا افراد دیگری را با ائمه عیهم السلام در مقامات الهی آنها شریك گرداند، در حقیقت راه دیگری غیر از صراط مستقیم الهی برای بندگی پیش گرفته و دیگری را با خدا شریک قرار داده است. چنین کسی در واقع مشرك است و هر چند که ظاهراً مسلمان است و روی مصالحی احکام اسلام در دنیا بر او بار می شود، ولی این احکام دنیوی واقعیت و عاقبت او را تغییر نمی دهد.

پس منکر امام علیه السلام از جهتی کافر و از جهت دیگر مشرک می باشد.

بنابراین، همان طور که معرفت امام، هم طریق توحید است و هم نشانه و میوه آن، دشمنی با امام نیز، هم طریق شرک و هم نشانه و میوه آن است.

بت بودن ائمه کفر برای پیروانشان

به همین جهت، از پیشوایان ضلالت در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تعبیر به «بت» شده است، زیرا آنان کسانی هستند که بندگان را از طریق توحید منحرف می کنند. ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

یا ابا حمزه، انما یعبد الله من عرف الله. و اما من لا یعرف الله،

كانما يعبد غيره هكذا ضالاً.

قلت: اصلحك الله، و ما معرفة الله؟

قال: يصدق الله و يصدق محمداً رسول الله صلى الله عليه و آله فى موالاة على عليه السلام و الائتمام به و بائمة الهدى من بعده و البراءة الى الله من عدوهم. و كذلك عرفان الله.

قال: قلت: اصلحك الله، اى شيء اذا عملته انا استكملت حقيقة الايمان؟ قال: توالى اولياء الله، و تعادى اعداء الله، و تكون مع الصادقين كما امرك الله.

قال: قلت: و من اولياء الله؟ فقال: اولياء الله محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و على و الحسن و الحسين و على بن الحسين عليهم السلام، ثم انتهى الامر الينا، ثم ابنى جعفر و او ما الى جعفر و هو جالس. فمن والى هولاء، فقد والى اولياء الله و كان مع الصادقين كما امره الله.

قلت: و من اعداء الله اصلحك الله؟ قال: الاوثان الاربعة. قال: من هم؟ قال: ابوالفصيل و رمع و نعثل و معاوية و من دان دينهم فمن عادى هولاء فقد عادى اعداء الله.(۱)

۱- ۱. تفسير عياشى، جلد ۲، صفحه ۱۶، بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۷، حديث ۱۶.

ای ابوحمزه، همانا فقط کسی خدا را عبادت می کند که او را شناخته باشد. ولی آن کس که خدا را نشناخته، گویی غیر خدا را گمراهانه این چنین عبادت می کند.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، معرفت خدا چیست؟ فرمود: این که خدا و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد دوستی با علی علیه السلام و پذیرفتن امامت او و امامان هدایت پس از او و بیزاری جستن از دشمنانشان به سوی خدا تصدیق نماید، و شناخت خدا این گونه است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، چه کاری است که اگر من انجامش دهم، حقیقت ایمان را به طور کامل به دست آورده ام؟ فرمود: اولیای خدا را دوست بداری، و دشمنان خدا را دشمن بداری، و همراه با صادقان باشی چنان که خداوند به تو دستور داده است.

عرض کردم: اولیای خدا کیانند؟ فرمود: اولیای خدا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهما السلام هستند، سپس این امر به ما منتهی شده، سپس فرزندم جعفر. و به جعفر علیه السلام که نشسته بود اشاره فرمود. پس هر کس اینان را دوست بدارد، اولیای خدا را دوست داشته و همراه با صادقان بوده چنان که خدایش دستور داده است.

عرض کردم: خدا امرتان را اصلاح فرماید، دشمنان خدا کیانند؟ فرمود: بتهای چهارگانه.

عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: ابوالفضیل و رمع و نعثل و معاویه و هر کس به دین آنان باشد. پس هر که آنان را دشمن بدارد، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

معنای عبادت در برابر مخلوق

همان طور که ائمه علیهم السلام فرموده اند: اگر کسی مخلوقی را در معصیت خالق، اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

لیست العبادة هی السجود و لا الرکوع. و انما هی طاعة الرجال من اطاع مخلوقاً فی معصیة الخالق. فقد عبده.(۱)

عبادت سجده و رکوع کردن نیست، بلکه عبارت است از: اطاعت از افراد، کسی که مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، در واقع او را عبادت کرده است.

هم چنین قرآن کریم می فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲)

در ذیل این آیه، روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است

۱- ۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، جلد ۲، صفحه ۲۹.

۲- ۲. توبه، ۳۱.

مبنی بر این که عبادت کردن افراد و رب دانستن آنها به این صورت نبوده است که در پیشگاه آنها سجده و رکوع به جا آورند.

شرک ناآگاهانه منکران ولایت

اصولاً ـ اگر کسانی مردم را به عبادت خودشان می خواندند، کسی از ایشان نمی پذیرفت، بلکه آنها حلال خدا را بر مردم حرام و حرام الهی را حلال می کردند (یعنی در دین بدعت می گذاشتند) و مردم هم در این احکام از آنها پیروی می کردند و بدین ترتیب بدون آن که خودشان بفهمند، به عبادت غیر خدا و شرک مبتلا می شدند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره همین آیه شریفه فرمودند:

اما و الله ما دعوهم الی عبادهٔ انفسهم، و لو دعوهم لما اجابوهم، ولکن احلوا لهم حراماً و حرموا لهم حلالاً فعبدوهم من حیث لا یشعرون.(۱)

بدانید، قسم به خدا، اینها مردم را به سوی عبادت کردن خودشان نخواندند و اگر چنین می کردند، کسی دعوت ایشان را نمی پذیرفت، ولی حرامی را بر ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها هم پذیرفتند) پس آنها را بدون آن که خودشان بفهمند، عبادت نمودند.

نکته مهم در این بحث همان قید «من حیث لایشعرون» است که نشان می دهد اگر کسی در عبادت مشرک شود و غیر خدا را عبادت کند،

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک، حدیث ۷.

لزوماً خود به این امر آگاه نیست. البته چون می داند که نباید دنبال بدعتگذار برود، حجت بر او تمام است و مسئول کوتاهی کردنش می باشد، ولی ممکن است نداند که تبعیت او از بدعت گذار، او را مشرک می کند. این ندانستن، حقیقت مسئله را تغییر نمی دهد و او واقعاً مشرک می شود، هرچند خودش به این امر توجه نداشته باشد. از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام که از ناحیه پیروانشان اطاعت می شوند، در حقیقت، معبود آنان هستند و هر معبودی جز خدا در حقیقت «بت» است بنابراین پیروانشان در واقع بت پرست هستند. در لسان ائمه علیهم السلام هم در مورد ائمه کفر تعابیری هم چون «وثن»، «صنم»،(۱)

«لات» و «عزی»(۲)

«جبت» و «طاغوت»(۳)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۸۵، حدیث ۵، از بلد الامین دعای معروف صنمی قریش.

۲- ۲. کمال الدین، باب ۳۶، حدیث ۲.

۳- ۳. اقبال الاعمال، صفحه ۴۷۳، در اعمال روز عید غدیر.به کار رفته است.

درس نوزدهم: آثار و لوازم «ولایت» و «برائت»

ادعای گزاف محبت

ولایت و برائت دو شاخه تنومنـد درخت توحیدند. میوه ای که از شاخه ولایت می روید، محبت اولیای خداست و میوه شاخه برائت، بغض دشـمنان خدا. هیچ کس نمی تواند ولایت اهل بیت علیهم السـلام را داشته باشد، ولی از برائت نسبت به دشمنان آنان بی بهره باشد. کسـی به امام صادق علیه السـلام عرض کرد: فلان کس موالات شـما را دارد اما نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف است. آن حضرت فرمودند:

هیهات! کذب من ادعی محبتنا و لم یتبرا من عدونا.(۱)

هرگز چنین نیست! دروغ گفته است آن کس که ادعای محبت ما را دارد در حالی که از دشمنان ما بیزاری نجسته است.

مگر می شود کسی را دوست داشت اما نسبت به دشمن او بی تفاوت

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۵۸، حدیث ۱۸، از سرائر.

بود؟! ولایت و برائت و ثمرات آنها، یعنی حب و بغض، لازم و ملزوم یکدیگرند و ایمان در همین حب و بغض خلاصه می شود: «و هل الایمان الا الحب و البغض».(۱)

اهمیت صلوات بر اهل بیت علیهم السلام

محبت ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام در اعمالی ظهور و بروز پیدا می کند که از جمله آن اعمال، صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم السلام است که در احادیث، سفارشهای اکیدی نسبت به آن صورت گرفته است.

ما فی المیزان شیء اثقل من الصلاۀ علی محمد و آل محمد.(۲)

چیزی در میزان اعمال، سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام نیست.

البته صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله باید همیشه همراه با صلوات بر اهل بیت ایشان باشد و صلوات کامل چنین صلواتی است.

امام باقر علیه السلام شنیدند که مردی به پرده کبه آویخته بود و می گفت: اللهم صلی علی محمد. به او فرمودند:

یا عبدالله، لا تبترها. لا تظلمنا حقنا. قل: اللهم صلی علی محمد و اهل بیته.(۳)

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الحب فی الله و البغض فی الله، حدیث ۵.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاۀ علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث ۱۵.

۳- ۳. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاۀ علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث ۲۱.

ای بنده خدا، صلوات را ناقص مکن، در حق ما ستم روا مدار.

چنین بگو: خدایا بر محمد و اهل بیت او صلوات فرست.

اهمیت صلوات فرستادن تا آنجاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

من ذکرت عند فنسی الصلاهٔ علی، خطی به طریق الجنهٔ.(۱)

هر کس که نزد او نام من برده شود و صلوات بر من را ترک نماید، راه بهشت را گم می کند.

لعن خداوند بر دشمنانش

همان گونه که صلوات فرستادن، علامت محبت به اهل بیت علیهم السلام است نشانه بغض نسبت به دشمنان ایشان نیز لعنت کردن آنهاست.

«لعن» در لغت به «الابعاد و الطرد من الخیر» یعنی «دور کردن و طرد نمودن از خیر» معنا شده و معنای «لعنت» را «الدعاء علیه» یعنی نفرین کردن، دانسته اند.(۲)

پس همان طور که صلوات، دعای خیر و طلب رحمت و درود است، لعنت، دعای به ضرر کسی و درخواست دور شدن او از خیرات دنیوی و اخروی است. وقتی خدا کسی را لعن می کند، در واقع او را از خیرات خود دور می سازد. در قرآن کریم پس از آیه ای که دستور به درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله را می دهد، خدای متعال، آنان را که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار دهند، مورد لعن خود قرار داده است:

ان الذین ....

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب الصلاهٔ علی النبی صلی الله علیه و آله...، حدیث ۱۹.

۲- ۲. لسان العرب، جلد ۱۳، صفحه ۲۰۸.

أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا (۱)

لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام

۱- ۱. احزاب، ۵۷.

یاری اهل بیت علیهم السلام از طریق لعن بر دشمنان ایشان

جهت دیگری که اهمیت لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام را بیش از بیش روشن می کند، این است که لعن بر آنها از مصادیق یاری کردن اهل بیت دانسته شده است. کسی به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

یابن رسول الله انی عاجز ببدنی عن نصرتکم و لست املک الا البراءة من اعدائکم و اللعن فکیف حالی؟ فقال له الصادق علیه السلام: حدثنی ابی عن ابیه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال: من ضعف عن نصرتنا اهل البیت فلعن فی خلواته اعداءنا، بلغ الله صوته جمیع الاملاک من الثری الی العرش. فکلما لعن هذا الرجل اعداءنا لعناً، ساعدوه و لعنوا من یلعنه، ثم ثنوا فقالوا: اللهم صلی علی عبدک هذا الذی قد بذل ما فی وسعه و لو قدر علی اکثر منه لفعل. فاذا النداء من قبل الله عزوجل: قد اجبت دعاءکم و سمعت بداءکم و صلیت علی روحه فی الارواح و جعلته عندی من المصطفین الاخیار.(۱)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۲۲۲، حدیث ۱۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

ای فرزند رسول خدا من توانایی یاری کردن شما را با بدنم ندارم و جز برائت حسین از دشمنان شما و لعن بر آنان کاری از من بر نمی آید. حال من چگونه است؟ امام صادق علیه السلام به او فرمودند: پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث فرمود که فرمودند: هر کس از یاری کردن ما اهل بیت علیهم السلام ناتوان باشد ولی در اوقات تنهایی خود دشمنان ما را لعن کند، خدا صدای او را به همه صاحبان قدرت از زمین تا عرش می رساند. پس هرگاه این شخص دشمنان ما را لعن کندت، آنها نیز او را کمک می کنند و همان کسانی را که به او لعن کرده، لعن می کنند. سپس کار دومی انجام می دهند و می گویند: خدایا بر این بنده ات صلوات فرست که آن چه در توانش بود انجام داد و اگر می توانست، بیش از این انجام می داد. آن گاه از جانب خدای عزوجل ندا می رسد، دعای شما را اجابت کردم و صدایتان را شنیدم و بر روح او – در میان ارواح – صلوات فرستادم و او را نزد خود از برگزیدگان و نیکان قرار دادم.

بنابر آن چه گفته شد، لعن کردن دشمنان اهل بیت علیهم السلام از آثار و لوازم برائت است. و یکی از فواید زنده ماندن این سنت آن است که دشمنان خدا شناخته می شوند و نسلهای مختلف با شناخت دشمنان خدا و برائت از آنان، از منحرف شدن در راه دین، مصون می مانند. علاوه بر آن که از این طریق خدا و اهل بیت علیهم السلام تقرب می جویند.

درس بیستم: رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام، معیار حق و باطل

علی علیه السلام مدار حق

بـا توجه به مطـالبی که گـذشت، این نتیجه مهم حاصل می شود که حق یا باطل بودن هر چیز، از طریق خشـنودی و ناخشـنودی اهل بیت علیهم السلام از آن چیز شناخته می شود. علت این امر آن است که نه حق از اهل بیت علیهم السلام جدا می شود و نه اهل بیت علیهم السـلام از حق، بلکه نشانه حق بودن چیزی رضای اهل بیت علیهم السـلام نسبت به آن می باشد. این حدیث را شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

الحق مع علی و علی مع الحق. لا یفترقان حتی یردا علی الحوض.(۱)

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۳۸، از صفحه ۲۶ تا ۴۰ مدارک این حدیث از شیعه و سنی آمده است.

حق با علی است. و علی با حق همراه است. این دو از هم جدا نمی شوند تا آن که در (کنار) حوض کوثر بر من وارد شوند.

آن چه در این روایات اهمیت دارد این است که امیر المؤمنین علیه السلام به عنوان معیار حق و حقیقت معرفی شده اند نه این که برای شناخت حق، معیاری خارج از آن حضرت موجود باشد و سپس ادعا شود که ایشان هیچ گاه از ان میزان تخطی نمی کنند. چنین نیست به آن شناخته می شود و ناحق بودن آن هم از طریق ناخشنودی ایشان نسبت به آن معلوم می گردد. در حدیثی که اهل سنت هم آن را نقل کرده اند، چنین آمده است:

رحم الله علياً. اللهم ادر الحق معه حيث دار.(۱)

خدا علی را رحمت کند. خدایا حق را هر کجا که او می گردد، همراهش بگردان.

بنابراین اصولاً معیار حق و باطل، خشنودی و ناخشنود اهل بیت علیهم السلام است. در زیارت آل یس چنین می خوانیم:

فالحق ما رضيتموه. و الباطل ما سخطتموه. و المعروف ما امرتم به. و المنكر ما نهيتم عنه. (۲)

حق آن چیزی است که مورد خشنودی شما بوده و باطل آن است که شما از آن ناخشنود باشید. و معروف آن است که شما به آن فرمان داده اید. و منکر آن چیزی است که شما از آن نهی کرده اید.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۳۸، صفحه ۳۸، حدیث ۱۴، از طرائف به نقل از صحیح بخاری.

۲- ۲. احتجاج طبرسی، جلد ۲، صفحه ۳۱۷.

معنای رضا و سخط الهی

رضا و سخط مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می کنند و ما حق نداریم معنایی را که از آنها می فهمیم، به خدای متعال نسبت بدهیم.

اگر چنین تعابیری به خداوند نسبت داده شوند، هیچ تعینی را نباید در ذات ربوبی ایجاد کنند. بنابراین وقتی گفته می شود که خداوند از چیزی یا کسی خشنود است و از چیز دیگری ناخشنود است، معنایش این نیست که هم چون انسانها خوشحال یا ناراحت می شود، بلکه صرفاً می فهمیم که برای اولی ثواب و برای دومی عقاب قرار داده است. حالا ـ از کجا معلوم می شود که چه چیز متعلق رضا و چه چیز مورد سخط اوست؟ این از رضا و سخط اولیای خدا که برگزیدگان او هستند، روشن می گردد. شخصی درباره آیه شریفه «فلما آسفونا انتقمنا منهم».(۱)

«چون ما را به افسوس آوردند از ایشان انتقام گرفتیم» سؤال کرد، حضرت صادق علیه السلام چنین پاسخ دادند:

ان الله عزوجل لا ـ یأسف کاسفنا. ولکنه خلق اولیاء لنفسه یاسفون و یرضون و هم مخلوقون مربوبون، فجعل رضاهم رضا نفسه و سخطهم سخط نفسه. لانه جعلهم الدعاة الیه و الادلاء علیه. فلذلک صاروا کذلک. و لیس ان ذلک یصل الی الله کما یصل الی خلقه، لکن هذا معنی ما قال من ذلک. و قد قال: «من اهان لی ولیاً، فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیها». و قال: «من یطع الرسول فقد اطاع الله». (۲)

و قال «ان»

۱- ۱. زخرف، ۵۵.

۲- ۲. نساء، ۸۰.

الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّـهَ یَدُ اللَّـهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ (۱)

فکل هذا و شبهة علی ما ذکرت لک. و هکذا و الغضب و غیرهما من الاشیاء مما یشاکل ذلک.(۲)

خدای عزوجل افسوس نمی خورد. افسوس خوردن برای ماست.

ولی او دوستانی برای خودش آفریده است که آنها افسوس می خورند و خشنود می گردند و آنها مخلوق هستند و به وسیله پروردگار اداره می شوند. آن گاه خداوند خشنودی ایشان را خشنودی خود و ناخشودی آنها را ناخشنودی خود قرار داده است. زیرا خودش آنها را دعوت کنندگان به سوی خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده است، پس به همین جهت چنان مقامی را دارند. و منظور این نیست که رضا و سخط به خداوند می رسد آن چنان که به خلق او می رسد. بلکه منظور از رضا و سخط که فرموده همین است که اولیای او خشنود و ناخشنود می گردند. (و شاهد بر این معنا آن که) خداوند فرموده: «هر کس به یکی از دوستان من اهانت کند آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ دعوت کرده است». و نیز فرمود: «کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای ایشان است». پس همه اینها و نظیر اینها به همان معنایی هستند که برایت بیان کردم. و هم چنین است خشنودی و خشم و هر چه غیر از اینها که شیه اینهاست.

۱- ۱. فتح، ۱۰.

۲- ۲. اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث ۶.

خداونـد منزه ازآن است که بتوان صـفات مخلوقات را به او نسـبت داد. چون آن چه از مخلوقات انتزاع شـده، هر چقدر هم که قیود مختلف آن سلب شود، باز هم ناقص است و خدوند منزه از هر نقصی است.

بنابراین نسبت دادن این صفات به او، لازمه اش تشبیه ذات مقدس ربوبی است.

پس آن چه از صـفات مخلوقـات در قرآن یـا احـادیث به خداونـد نسـبت داده شـده، به همـان معنایی است که در حـدیث فوق بیان گردید و خلاصه اش این است که: اولیای خدا مظهر رضا و سخط او هستند.

آن چه آنهـا می پسـندند، همان است که خـدای متعال ثواب و پاداش برایش قرار داده و آن چه آنها ناپسـند دارنـد، همان است که منشأ عقاب و دوزخ الهی است. دلهای ایشان محل قرار گرفتن مشـیت خـداست و جز آن چه خـدا خواسـته، در آنها جای ندارد. این است که ملاک بهشتی و جهنمی شدن افراد، رضا و سـخط ایشان می باشد. اطاعت از اینها اطاعت از خداست. بیعت با اینها بیعت با خداست. ناراحت کردن اینها ناراحت کردن خداست. جنگ با اینها جنگ با خداست. دوست داشتن اینها دوست داشتن خداست و ... خلاصه اینها همان کسانی هستند که به حق «خلیفهٔ الله» نامیده شده اند که درباره این تعبیر بیشتر توضیح داده شد.

خلقت تکوینی و تشریعی براساس محبت اهل بیت علیهم السلام

در این جـا می توان گفت که اسـاس و محور خلقت خداونـد – چه در تکوین و چه در تشـریع – محبت به اهـل بیت علیهم السـلام بوده است. در یکی از احادیث معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

قال لی الجلیل جل جلالهٔ: یا محمد، من تحب من خلقی؟ قلت: احب الذی تحبه انت یا ربی. فقال لی جل جلاله: فاحب علیاً. فانی احبه و احب من یحبه و احب من احب من یحبه... .

پروردگار بزرگ به من فرمود: ای محمد، چه کسی از مخلوقات مرا دوست داری؟ گفتم: هر کسی را که تو ای پروردگار من دوست داشته باشی. پس به من فرمود: بنابراین علی را دوست داشته باش. زیرا من او را دوست دارم و دوستدار او را دوست دارم و دوستدار دوستدارش را هم دوست دارم... .

یا محمد، انی اطلعت علی قلوب عبادی فوجدت علیاً انصح خلقی لک و اطوعهم لک. فاتخذه اخاً و خلیفهٔ و وصیاً و زوجه ابنتک. فانی ساهب لهما غلامین طیبین طاهرین تقیین نقیین. فی خلقت و علی نفسی حتمت انه لایتولین علیاً و زوجته و ذریتهما احد من خلقی الا رفعت لواءه الی قائمهٔ عرشی و جنت و بحبوحهٔ کرامتی و سقیته من حظیرهٔ قدسی. و لا یعادیهم احد او یعدل عن ولایتهم – یا محمد – الا سلبته ودی و باعدته من قربی و ضاعفت علیهم عذابی و لعنتی.

ای محمد، من بر قلبهای بندگانم آگاهی یافتم و علی را خیرخواه ترین و مطیع ترین مخلوقاتم نسبت به تو یافتم. پس او را برادر و جانشین و وصی قرار بده. و دخترت را به همسری او

در آور. من به ایشان دو پسر بچه پاک و پاکیزه و منزه از هر آلودگی خوهم بخشید. پس به خودم قسم یاد کردم و بر خود واجب ساختم که هر کس از مخلوقاتم ولایت علی و همسرش و فرزندان این دو را به گردن بگیرد، پرچم او را تا پایه عرش خود و بهشت خویش و کرامت خاص خود بالاـ می برم و از (نعمتهای) بهشت خود او را سیراب می سازم. و هر کس – ای محمد – با ایشان دشمنی کند، یا از قبول ولایت آنها سر باز زند، مودت خود را از او سلب می کنم و از قرب خویش دورش می سازم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف می نمایم.

یا محمد، انک رسولی الی جمیع خلقی. و ان علیاً ولیی و امیر المؤمنین. و علی ذلک اخذت میثاق ملائکتی و انبیائی و جمیع خلقی و هم ارواح من قبل ان اخلق خلقاً فی سمائی و ارضی، محبهٔ منی لک – یا محمد – و لعلی ولولدکما و لمن احبکما و کان من شیعتکما و لذلک خلقته من طینتکما.

ای محمد، تو فرستاده من به سوی همه مخلوقاتم هستی، و علی ولی من و امیر مؤمنان است. و من هنگامی که هنور در آسمان و زمینم مخلوقی نیافریده بودم ولی ارواح اینها خلق شده بود، از همه فرشتگان و پیامبران و مخلوقاتم درباره این امر پیمان گرفتم، این پیمان گرفتن به خاطر محبتی بود که من به تو – ای محمد – و به علی و فرزندان شما و دوستداران و شیعیان شما داشتم و به همین خاطر آنها را از طینت شما دو نفر خلق کردم.

یا محمد... انی جعلتکم محنهٔ لخلقی امتحن بکم جمیع

عبادی و خلقی فی سمائی و ارضی و ما فیهن لاکمل الثواب لمن اطاعنی فیکم و احل عذابی و لعنتی علی من خالفنی فیکم و عصانی. و بکم امیز الخبیث من الطیب.

ای محمد... من شما را وسیله آزمون خلق خود قرار داده، همه بندگانم و مخلوقاتم در آسمان و زمینم و هر چه را در آنهاست، به وسیله شما امتحان می کنم تا آن که پاداش را در حق کسانی که مرا در مورد شما اطاعت می کنند، کامل گردانم و عذاب و لعنت خود را بر کسانی که در مورد شما با من مخالفت کرده و معصیت مرا می کنند، حلال گردانم. و به وسیله شما بین پاک و ناپاک فرق می گذارم.

یا محمد، و عزتی و جلالی، لولاک ما خلقت آدم. و لولا علی ما خلقت الجنهٔ. لانی بکم اجزی العباد یوم المعاد بالثواب و العقاب... فلا یدخل الجنهٔ لکما عدو. و لا یدخل النار لکما ولی. و بذلک اقسمت علی نفسی.(۱)

ای محمد، قسم به عزت و جلال خود، اگر تو نبودی، آدم را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، بهشت را نمی آفریدم. زیرا من تنها به واسطه شما بندگان را در روز قیامت پاداش و جزا خواهم داد... پس هیچ یک از دشمنان شما دو نفر وارد بهشت نمی شوند، و هیچ یک از دوستان شما هم وارد جهنم نمی گردد. و من به انجام این امر به ذات خود قسم یاد کرده ام.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۳۹۹ و ۴۰۰، حدیث ۱۰۱ از کشف الیقین.

ملاحظه می شود که حب و بغض نسبت به خاندان رسالت و اهل بیت وحی علیهم السلام محور حب و بغض الهی است و در قیامت نیز همین حب و بغض منشأ ثواب و عقاب خداوند می باشد. با توجه به مطالب ذکر شده، می توانیم به راحتی مضمون این حدیث را تصدیق نماییم که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لکل شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت.(۱)

هر چیزی پایه و اساسی دارد، و پایه اساس محبت ما اهل بیت است.

درجات بهشت و جهنم بر مبنای حب و بغض

نسبت به اهل بیت علیهم السلام

فراموش نشود که بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام لازمه لاینفک محبت به ایشان است و درجات بهشت و درکات جهنم نیز به تناسب میزان حب و بغض به اهل بیت علیهم السلام شکل می گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

فی الجنهٔ ثلاث درجات. و فی النار ثلاث درکات. فاعلی درجات الجنهٔ لمن احبنا بقلبه و نصرنا بلسانه و یده. و فی الدرجهٔ الثانیهٔ من احبنا بقلبه و نصرنا بلسانه. و من الدرجهٔ الثالثهٔ من احبنا بقلبه.

و فی اسفل الدرک من النار من ابغضنا بقلبه و اعان علینا

۱- ۱. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب نسبهٔ الاسلام، حدیث ۲.

بلسانه و یده. و فی الدرک الثانیهٔ من النار من ابغضنا بقلبه و اعان علینا بلسانه و فی الدرک الثالثهٔ من النار من ابغضنا بقلبه.(۱)

در بهشت سه طبقه (که طبقه بالا-تر بهتر از پایینی است) و در جهنم سه طبقه (که طبقه پایین تر بدتر از بالا-یی است) وجود دارد. بالا-ترین طبقه بهشت برای کسانی است که ما را قلباً دوست داشته و با زبان و دست خ ویش یاری کرده اند. در طبقه دوم کسانی هستند که ما را قلباً دوست داشته و با زبان یساری رسانیده اند. و در طبقه سوم (پایین ترین طبقه) کسانی هستند که ما را (فقط) قلباً دوست داشته اند.

و در پایین ترین طبقه آتش کسانی هستند که در دل ما با ما دشمنی داشته و با زبان و دست خویش دشمنان ما را یاری کرده اند. و در طبقه دوم کسانی هستند که در دل با ما دشمن بوده و با زبان خود دشمنان ما را حمایت کرده اند. و در طبقه سوم (بالاترین طبقه) آتش کسانی هستند که (فقط) در دل با ما دشمنی داشته اند.

«دست» در این حدیث به عنوان مظهر قدرت آدمی است. کسی که قدرت و امکانات خود را برای یاری رساندن به اهل بیت علیهم السلام به کار می برد، در بالاترین درجه دوستی با ایشان است. بر عکس آن که قدرت و امکانات خود را در جهت دشمنی با ایشان به کار می برد، دشمن ترین دشمن آنان شناخته می شود و لذا در پایین ترین درکات جهنم جای می گیرد.

۱- ۱. بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۹۳، حدیث ۵۳ از محاسن برقی.

ص : ۲۳۳

۱. در مورد معرفت ائمه علیهم السلام به چه کسی «ضال» گفته می شود؟ عاقبت چنین کسی چگونه است؟

۲. چرا در روایات در مورد پیشوایان ضلالت، تعبیر «بت» به کار رفته است؟

۳. هر یک از «ولایت» و «برائت» در چه اعمالی تجلی پیدا می کنند؟

۴. چگونه با استفاده از قرآن کریم و منابع معتبر اهل سنت می توان جواز لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام را ثابت کرد؟

۵. چرا علاوه بر ابوسفیان و زیاد و مروان، خاندان آنها هم مورد لعن قرار می گیرند؟

۶. با توجه به این که «رضا» و «سخط» مفاهیمی هستند که در مخلوقات صدق می کنند، معنای رضا و سخط الهی را توضیح دهید.

۷. منظور از این که «اساس و محور خلقت خدا چه در تکوین و چه

ص : ۲۳۴

در تشریع، محبت اهل بیت علیهم السلام است» چیست؟

۸. بالاترین طبقه بهشت و پیین ترین طبقه جهنم از آن چه کسانی است؟

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۰-IR۹۰ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹